



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) علیه السلام

موسیقی

شماره ۱۹

ماهنامه



هر آرزوی دنیوی و دینی در سایه آغاز امامت حضرت ابن العسکری (عج) علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۱۹

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۱۹ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۹
۷	مشخصات کتاب
۷	رمز ماندگاری حسین علیه السلام
۱۰	خلیفه خدا، وارث زمین
۲۱	درآمدی بر استراتژی انتظار ۱-
۳۱	امام مهدی و دنیای استکبار
۳۵	با دعای ندبه در پگاه جمعه -۶
۴۴	سبو عطش -۵
۵۲	ماشیح موعود یهود
۵۷	منتقم دادگر
۶۴	هدایت شده پیروز
۷۲	نگرشی به زیارت آل یاسین - ۴
۷۶	مفهوم ولایت در حدیث غدیر
۸۷	ادبیات فراق
۸۸	الیه عشق، شکیب و شهامت
۹۰	حدیث عشق و انتظار
۹۱	ای بهار دلها
۹۲	جمعه های انتظار
۹۵	طاووس باغ
۱۰۸	پیرامون نام تو
۱۰۹	چند درهم برای تبرک
۱۱۰	در مطبوعات
۱۱۳	سال امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۹

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۱۹ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۹ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات

نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

رمز ماندگاری حسین علیه السلام

اسماعیل شفیعی سروستانی السلام علی الحسین

بوی محرم که به مشام می رسد، عالم رنگی دیگر می گیرد. قلبها تندتر از هر زمان و محزونتر از همیشه می تپد و میل به سوگ نشستن مثل خون در رگها می دود و آن وقت، در چشم برهم زدنی پرچمهای سرخ و سبز و سیاه در گوشه گوشه شهر و دیار ما به اهتزاز درمی آید و همه جا رنگ ماتم به خود می گیرد. این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست هر کجا می گذرم عکس رخس جلوه گر است هر کجا می نگرم جلوه مستانه اوست عشق به حسین دلیل نمی خواهد، گویی خاک و گل ما را با محبت او سرشته اند. به خیل سیاهپوشان عزاداری که زیر خیمه حسین، علیه السلام، به سینه زنی، نوحه خوانی، علم کشی و... مشغولند که نگاه می کنی همه را حاضر می بینی، پیر، جوان، زن، مرد، دانشجو، کارگر، همه و همه بی آنکه رنگ و ریایی در کار کنند سردرپی عاشورا نهاده اند. و یا سینه زنان در پی عزاداران روانند تا شبی و یا نیمروزی خود را شریک غم زینب، علیهاالسلام، و عزادار شهیدان کنند. به یکباره همه رنگها و تعلقها از بین می رود، همه مرامها و مسلکها رنگ می بازد و جای آنهمه را نشستن در سوگ سالار کربلا می گیرد. حتی به قدر نوشاندن جرعه ای شربت به رهگذران و یا عرضه خرده نانی به فقرا، گاه در عجب می مانم که چه شوری در دلهای این مردم است که محرم آنان را از خود بی خود می سازد. خون عاشورایی بی هیچ تعارف در رگهای مردم این دیار جاریست

که با دمیدن خورشید اولین روز محرم دلهاشان به سوگ می نشیند تا در ظهر عاشورا ولوله ای عجیب بپا کنند. این شور و ولوله پرده بسیاری از پندارها را می برد. و عبث بودن بسیاری اندیشه را می نمایاند. هر چه می خواهی باش، هر کجا می خواهی برو، محرم با این جماعت آن می کند که هر ساله شاهد و ناظر آنی. اینان را نمی توان از حسین دور ساخت. بهمان سال که نمی توان آنان را از خوی جوانمردی، سلحشوری و رادمردی دور کرد، محرم انعکاس تمام نمای جوانمردی و سلحشوریست و شیعیان، جماعتی که بی سر و دستار، دل در طریق رندی و سلحشوری روانه اند. نمی توانی تصور کنی برخی که می بینی همان جماعتی هستند که تا روزی پیش از این در کوچه و خیابان پرسه می زدند و طعنه زنان از کنار همه باورها می گذشتند. نمی توانی بپذیری که برخی اینان که عریان در میان سینه زنان در عزای حسین، علیه السلام، از خود بی خود شده و بر دستها روانه می شوند همانان هستند که در کنار دخترکان از کنار کوچه می گذشتند. نمی توانی به خود بقبولانی که زنانی که کاسه بر دست به رسم گدایان در کنار خانه ها نشسته اند تا قدری برنج روز عاشورا را برای بیمار خود هدیه برند همان کسانی اند که انبارهای خود را از غذا انباشته اند. اینهمه را چه می شود، از حسین و محرم چه دیده اند که دیروز و فردای خود را فراموش کرده اند؟ اینهمه از حسین چه می جویند؟ خود را؟ حسین، علیه السلام، را؟ زینب را؟ عشق را؟ جوانمردی را؟ معنی زندگی را؟ معنی مرگ را؟ معنی بودن را؟ این دل بستگان به حسین، علیه السلام، و کربلا- از مرام او و یارانش درس وفاداری به کلام صادقانه، درس محبت بی ما به ازاء، درس سر باختن در پای کلام حق جاری شده بر زبان، درس تکیه کردن به مردان مرد و ماندن در رکاب او، درس اعتماد کردن به خوی حسینی و درس پذیرا شدن حر و اسپس جرم رفته را آموخته اند و هر گاه که شمه ای از اینهمه درس را دیگر بار تجربه کنند خود را با خوی حسینی می نمایانند تا در حسین تکرار شده باشند. گویی اینان در محرم و عاشورا آب زلالی می یابند که تشنگی درونشان را فرو می نشاند. سیاهی روز و روزگارشان را می زداید و چون سپری آنان را از ابتلائات زمانه و دنیای هراس انگیز پس از مرگ در امان می دارد. اینان خود را در پناه حسین، علیه السلام، در امان از هر بلا- و ابتلاء می یابند. عاشورا از حسین و یارانش نمونه ای پرورده که تا ابدالاباد می توان بازو در بازوی آن از جای برخاست. عاشورا شوری می آفریند که راه صد ساله را یک شبه می توان پیمود. نیروی نهفته عشق به حسین، علیه السلام، از چنان عظمتی برخوردار است که به مدد آن می توان دریا دریا مردم را به زیر خیمه اهل بیت، علیهم السلام، کشید.

عاشورا خود حامل فرهنگ سترگی است که جاری شدن در آن می تواند همه صحنه های حیات را مبدل به عاشورای حسینی و یارانش نماید: اگر بیچه های ما لذت محبت بی ما به ازاء را تجربه کنند. اگر امید پذیرفته شدن را چونان حر در دل زنده نگه دارند. اگر خانه خود، شهر خود، و سرزمین خود را مملو از مرام مردانی بیابند که بر عهده می بندند گردن می نهند. اگر «اعتماد کردن» را تجربه کنند. اگر صفحات کتابهای مدرسه را مزین به نام حسین، علیه السلام، خوی حسین، علیه السلام، و منش او بیابند. چگونه است که هر سال بیچه های ما، زنان ما، مردان و جوانان ما، تمنا و تقاضای صادقانه و تشنگی بی حد خود را در وقت غیبت صفا و مهر اعلام می دارند اما در پاسخ اینهمه تنها به ذکر مصیبتی کوتاه بسنده می کنیم و از آن هم بهره های خود را مقدم می داریم؟ چگونه است که میل آنان را برای آنکه به «مردان مردی سلحشوری تکیه کنند می بینیم و جرعه ای از «مردی را در کام تشنه آنان نمی چکانیم. چگونه است که بر آنچه می گوییم وفادار نمی مانیم اما وفاداری جوانانمان را طالب می شویم؟ چگونه است که در نمی یابیم رمز ماندگاری حسین در چیست؟ چگونه است!...

سخنرانی آیه الله جوادی آملی در نخستین جشنواره فرهنگی، هنری انتظار (نیمه شعبان ۱۴۲۰).

ذات اقدس اله، انسان را برای خلیفه شدن آفرید و قرآن نیز او را به عنوان خلیفه معرفی کرده است. کسی که کج راه می رود، اصلاً توفیق چنین خلافت به معنای خاص را ندارد. کسی که در مسیر مستقیم حرکت می کند، به نوبه خود از خلافت طرفی می بندد. انسان وارسته سهمی از خلافت الهی دارد تا برسد به آن ولی خدا که مظهر اسم اعظم است. وجود مبارک امام عصر، ارواحنفا، برای آن حقیقتی است که جهان بشریت در انتظار او به سر می برد و آن حقیقت این است که شجره شیرین خلقت ثمر بدهد؛ زیرا تاکنون این درخت آفرینش آنطور که باید میوه نداده است.

انسانی که برای آن آفریده شده تا به لقای الهی بار یابد، حداقلش آن است که به لحاظ اجتماعی جامعه او جامعه ای باشد که تمدن او عین تدین اوست. و به لحاظ فردی عالم عادل باشد. این که در سوره مبارکه حدید هدف انبیاء را گسترش عدل دانست هدف متوسط است نه هدف نهایی. آدم خوب شدن، ظالم نبودن، چیز فهمیدن، عادل بودن، بین راه است، نه پایان راه. پایان راه وقتی است که انسان به لقای الهی بار یابد؛ بگوید من آن نیستم که ندیده پرستم. پایان راه آن است که انسان، همچون علی بن ابیطالب، علیه السلام، بگوید، من آن نیستم که فقط به فهمیدن اکتفا کنم، من آنم که به یافتن علاقه مند است.

خدا را نه با فکر متکلم می توان شناخت و نه با فکر حکیم، آنچه که در اذهان ماست مفهومی بیش نیست و خدا مصداق است و مفهوم نیست. انبیاء آمده اند تا آنچه را خودشان می بینند به ما نشان بدهند. و اگر کسی، گوشه ای از آن جمال و جلال را دید، از دنیا به همان بیانی تعبیر می کند که وجود مبارک امیرالمؤمنین تعبیر کرد. حضرت فرمود: این حکومت و خلافت با همه زرق و برق نزد من، همان آب بینی بز «عفطه عنز» است. (۱) حشرات تمام تلاش و کوشششان آن است که در کنار این آب بینی «عفطه گرد بیایند» چون نه از زشتی آن باخبرند و نه می دانند آن «عفطه چه آثار سوئی دارد و نه از زیبایی ریاحین مستحضرند. حضرت، مقامی را دیده بود و مارا هم به دیدن آن فرا می خواند، برای دیدن آن مقام حذاقلش آن است که ما آدم عالم عادل باشیم تا بتوانیم راه را طی کرده و آن مقام را ببینیم. مهمترین و بارزترین برنامه وجود مبارک ولی عصر، ارواحنا فدا، همان چیزی است که همه ما در نهاد و نهانمان آرزوی آن را می پرورانیم و آن این که ما جهانی داشته باشیم که در عین حال که همه با هم زندگی می کنند کسی را با کسی کاری نباشد، کسی مزاحم دیگری نباشد. چنین کاری از وجود مبارک ولی عصر به این دلیل برمی آید که او عصاره خلقت است و می خواهد هدف همه انبیاء و اولیا را پیاده کند. قرآن می فرماید: چنین انسانی بدون اقتدار و رهبری و حکومت نخواهد بود زیرا با نصیحت، با ارشاد و موعظه، حدود الهی اجرا نمی شود، مرزها محفوظ نمی ماند. در برابر تهاجم بیگانگان، مرز را نمی شود با نصیحت بست و بالاخره حکومت لازم است. تعبیر قرآن درباره انسان کامل این نیست که ما او را حاکم می کنیم، ملک به او می دهیم، ملک به او اعطا و ایتاء می کنیم، این گونه واژه ها در مورد اوصیا نیست. درباره آنها می فرماید: حکومت ارث آنها است درباره دیگر حاکمان گاهی خداوند می فرماید: قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء. (۲) سوره نساء (۳) سوره فرقان (۴)، آیه ۵۸. (۵)، آیه ۵۴. (۶)

ص: ۵

۱- «دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطه عنز» نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- سوره آل عمران

۳- سوره اعراف

۴- سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۸.

۵-، آیه ۱۲۸.

۶- آیه ۲۶.

یعنی خدایا ملک و ملک مال توست، تو هم مالکی، هم ملکی، هم قادری، هم مقتداری، هم نفوذ دست توست و هم ملک به دست توست و به هر که بخواهی می دهی، از هر که بخواهی می گیری. اینها در حدی است که شامل افراد زیادی می شود.

درباره داود و سلیمان، علیهماالسلام، فرمود:

وآتیناهم ملکا عظیما. (۳) انبیای بنی اسرائیل را مشمول «ایته» کرده است، بالاتر از «ایته» ممکن است «اعطا» باشد. تعبیر هبه، عطا، ایته، تملیک در قرآن کریم فراوان است. اما تعبیر «ارث که من حکومت را» ارث فلائین گروه قرار می دهد کم است. «توریت غیر از «تملیک و غیر از «هبه و مانند آن است. در تملیک، یک نحوه مبادله ای هست که کالایی به جای نقد و یا کالایی به جای کالا- می نشیند. وقتی انسان چیزی را می خرد، یعنی نقدی را و مالی را می دهد و کالایی را می گیرد. در حقیقت در این داد و ستد، تبادل بین دو مال است؛ یعنی مالی به جای مال دیگر می نشیند. خریدار نقد و پول می دهد و فروشنده کالا را، این داد و ستد در حقیقت جا به جایی مالی در برابر مال دیگر است. که به آنها «تملیک»، «مبادله و مانند آنها می گویند. اما در «ارث این گونه نیست که یک مالی با مالی مبادله شود، مالی به جای مال دیگر بنشیند؛ بلکه، در ارث مالک به جای مالک می نشیند، نه مال به جای مال قرار بگیرد. مال در جای خود محفوظ است، آنکه مالک بالاصل بود، فعلا حضور و ظهور ندارد و دیگری حضور و ظهور پیدا می کند. وارث به جای مورث می نشیند، مالک به جای مالک می نشیند، مال به جای مال. این فرق جوهری ارث و با معاملات عادی است. در قرآن کریم برای برقراری حکومت اولیا و اوصیا بهترین واژه ای که به کار رفته تعبیر ارث است. خداوند فرمود: زمین مال خداست، گاهی می فرماید: «ما زمین را به دیگران دادیم. گاهی می فرماید: «ما زمین را به عنوان ارث به دیگران منتقل کردیم.

ان الارض لله یورثها من یشاء. (۴) اگر زمین مال خداست و خدا مورث و مورثاست و دیگری که ولی خداست، وارث زمین است، زمین به عنوان میراث به او می رسد، به آن معنا نیست که چیزی سپرده و زمین را گرفته است، بلکه زمین را به ارث برده است. ارث وقتی صادق است که وارث به جای مورث بنشیند و این بدون خلافت حاصل نخواهد شد. اگر کسی خلیفه و جانشین خدا شد؛ یعنی مظهر خدا شد، آیت کبرای خدا شد، می تواند وارث زمین بشود. ذات اقدس اله این حقیقت را به صورت یک آیه ای که وجود مبارک ولی عصر، ارواحفاده، در زادروزش آن را قرائت کرده، در آورده و فرمود:

و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین. (۱) ما می خواهیم آنها را وارث خودمان قرار بدهیم. آنها نسبت به جوامع بشری امامان و نسبت به خدای سبحان وارثانند. برقراری حکومت عدل، تحقق هدف همه انبیا و برآوردن نیاز جوامع بشری، یک حکومتی می طلبد که در آن ذات اقدس اله زمین را به عنوان ارث به این حاکم بدهد، نه با کودتا، نه با قیام مردمی نه با رای مردم؛ زیرا رای مردم عوض شدنی است. ممکن است رای مردم در برابر رای مردم دیگر محکوم به شکست باشد. ولی حکومتی جهانگیر را چیزی نمی تواند از پای درآورد، به دلیل این که این حکومت به دست و فکر مردم نیست. خداوند حکومت را به عنوان ارث به آنها داده است. در ارث این گونه نیست که هر کسی از هر کس ارث ببرد، در ارث یک پیوند لازم است. تا کسی یک پیوند واقعی با مورث نداشته باشد، از او ارث نمی برد.

وجود مبارک امام صادق، علیه السلام، در دیدار با بعضی از علمای عصرش، فرمود: «تو فقیه اهل عراق هستی عرض کرد: «آری. فرمود: «بر چه اساس برای آنها فتوی می دهی؟» عرض کرد: «بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش. با اینکه او فقیه عصرش بود، وجود مبارک امام صادق، علیه السلام، فرمود: چگونه به قرآن فتوی می دهی در حالی که:

وما ورثک الله من کتابه حرفا. (۲) خداوند سبحان یک حرف را به تو ارث نداده است، تو «علم الدراسه را گذراندی، سالیان متمادی درس خواندی و مفسر شدی، اما ارث نبردی، «علم الوراثة با پیوند حاصل می شود و این پیوند به آن است که جان انسان به جان آفرین مرتبط بشود. وقتی انسان به جان آفرین مرتبط می شود که از خود بگذرد. با اینکه او سالیان متمادی در کوفه و غیر آن، کرسی تدریس داشت، اما امام معصوم، سلام الله علیه، به او فرمود: «چگونه به قرآن فتوی می دهی در حالیکه یک حرف از قرآن ارث نبردی. از این سخن معلوم می شود که علم الوراثة پیوند می خواهد و پیوند به این است که انسان از خود بگذرد. شما عالمی را پیدا نمی کنید که کتاب بنویسد و برای او بی تفاوت باشد که نام او را ببرند یا نبرند. یقیناً هر کس کتابی می نویسد، علاقه مند است نام او برده شود. چنین کسی در وادی علم الدراسه است؛ زیرا انسان تا خویشتن را می بیند نمی تواند وارث حق باشد. بنابراین وقتی مالک به جای مالک و متصرف به جای متصرف می نشیند، باید با او مرتبط باشد و این نیست مگر که خلیفه او باشد، اگر خلیفه او بود و در ولایت کلی سهمی داشت، می تواند وارث او باشد.

ص: ۷

۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲- ر.ک: المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۳/۲۹۲، ج ۱۳

ذات اقدس اله، به عنوان ارث وعده داده و فرمود:

ان الارض لله يورثها من يشاء.

و آن «من يشاء» راهم مشخص کرده و فرموده آنها که در زمین مستضعف ولی در ملکوت عظیمند، اراده ما بر این است که آنها را وارثان زمین قرار دهیم؛ یعنی به جای خودمان بنشانیم. با توجه به این که در ارث، وارث وقتی به جای مورث می نشیند که مورث رخت بر بندد، در خلافت هم همینطور است؛ یعنی آن «مستخلف عنه غیبت می کند و «خلیفه به جای «مستخلف عنه می نشیند. یک وقت می گوئیم، فلائن امام، خلیفه فلائن پیامبر، علیه السلام، است، گاهی می گوئیم فلائن امام، جانشین فلائن امام، علیه السلام، است، اینها معنا دارد، برای اینکه امام قبلی رحلت کرده و امام بعدی جای او نشسته است، یا پیغمبر رحلت کرده، امام جای او نشسته است، در صورتی که «مستخلف عنه و «منوب عنه، رحلت کرده و یا غیبت کند، خلافت وارث معنا دارد، اما اگر یک موجودی دائما حاضر و ظاهر باشد: «الحی الذی لایموت؛ (۷) نه مرگ به سراغ او می رود، نه غیبت و خفا در مورد او راه دارد. با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را اگر موجودی اهل غیبت، اهل مرگ، اهل غفلت، اهل نوم، اهل خستگی نباشد، خلافت از او چه معنایی دارد؟ اگر کسی می میرد یا غایب می شود، یا خسته می شود و یا فراموش می کند، در تمام این عناوین چهارگانه و مانند آن نیابت، خلافت و... معنا دارد، اما موجودی که دائما حی است: «الحی الذی لایموت؛ جهل ندارد: «لا یعزب عنه مثقال ذره فی السموات و الارض؛ سهو (۱) و نسیان ندارد: «و ما کان ربک نسیا»؛ و خدایی که خستگی در او (۲) سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱. (۳) راه ندارد: «افعینا بالخلق الاول؛ (۴) دائما ظهور دارد خلافت او چه معنایی دارد؟ خلافت از خدا، یا ارث از خدا معنای خاص خود را دارد؛ یعنی اگر کسی خلیفه خدا شد، ذات اقدس اله، اولاً تمام شؤون او را تأمین می کند، ثانیاً تمام کارهای سودمند را با دست و زبان و فکر و حرکت او انجام می دهد. و دست بی دستی خدا از آستین این خلیفه ظهور می کند. خداوند سبحان خودش را در یک مقطع خاص نشان می دهد. در جنگهایی که در صدر اسلام اتفاق می افتاد، ذات اقدس اله به آن مجاهدان نستوه می فرمود: شما در این جنگ نابرابر که پیروز شدید، در حقیقت دست بی دستی من بود که از آستین شما به در آمده است. اگر به پیغمبر فرمود:

و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی. (۵) ظریفترش را به صورت جمع به همه آنها گفت:

فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم. (۶) شما دشمنان را نکشتید خداوند کشت، نفرمود: «فلم تقتلوهم اذ قتلتموهم ولكن الله قتلهم. یکبار تعبیر این است:

ص: ۸

۱- سوره سبا (۳۴)، آیه ۳.

۲- سوره مریم

۳-، آیه ۶۴.

۴- سوره ق (۵۰)، آیه ۱۵.

۵- سوره انفال (۸)، آیه ۱۷.

۶- همان.

و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی.

و یک وقت از این نمکین تر است:

فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم.

نفرمود نکشتید، آن وقتی که کشتید، بلکه خدا کشت، فرمود اصلا شما نکشتید. دستی از غیب بیرون آمد و بر سینه نامحرم زد و آن دست غیبی از آستین شما درآمده است و البته این کار شدنی است.

بنابراین انسان تا از خود نگذرد لیاقت خلافت خدا را ندارد، و اگر به آن مقام بار یافت وقتی می خواهد خلیفه خدا بشود، ذات اقدس اله همه کارهای خیر و صلاح و فلاح را از راه مجاری ادراکی و تحریکی آن شخص انجام می دهد. لذا این شخص هر کاری که انجام می دهد به اذن خداست. چون به قرب نوافل باریافت همه کارهای او آیت کار الهی است. چنین انسانی خلیفه و وارثی می شود که جای مورث می نشیند.

در جریان بهشت ذات اقدس اله فرمود:

الذین یرثون الفردوس. (۱) المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۱، ص ۱۲. (۲) هرگز انسان بهشت را با کار کسب نمی کند، گرچه یک سلسله تعبیرات تشویقی در قرآن کریم هست که خداوند می فرماید: اگر شما فلان کار را انجام دادید خدا به شما اجر می دهد. تعبیر به اجر جز برای تشویق چیز دیگری نیست، و گر نه حقیقت اجر در اینجا صادق نیست. اجر و مزد آن است که انسان کاری را برای صاحب کار انجام دهد و چیزی از او دریافت کند. اگر کسی برای خود کار کند و از دیگری پول دریافت کند اجر و اجاره نیست. اگر ذات اقدس اله به ما می فرماید: عالم باشید، عادل باشید، کامل باشید، من به شما فیض می رسانم، معنایش این نیست که چیزی به من بدهید و من در قبالتش چیزی به شما می دهم، اینجا عوض و معوض هر دو به سود بنده است. مولا که از کار ما طرفی نمی بندد. ذات اقدس اله فرمود: بهشت را من ارث بهشتیان قرار دادم، چون آنها با من مرتبط هستند، بهشت ارث آنهاست، نه اجرت آنها. بسیاری از ما وقتی که در دنیا هستیم، فکر می کنیم کاری انجام دهیم، تا مزدی دریافت کنیم، ولی وقتی (ان شاء الله) وارد بهشت شدیم، این آیه را تلاوت می کنیم که:

الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض. (۳) خدای را سپاس که زمین بهشت را به ما ارث داد، تا هر جای این بهشت را که بخواهیم، بتوانیم مستقر شویم. بهشتیان نمی گویند خدای را شکر که اجر ما را به ما داد. از این سخن معلوم می شود تمام این کارها برای برقراری پیوند است؛ نه این کارها برای این است که چیزی بدهیم و کالایی بگیریم. تمام این امور چه به علم و حکمت و کتاب برگردد «و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (۴) و چه به «یزکیهم برگردد»، همه برای آن است که از خود بگسلیم و به او بپیوندیم. وقتی به او پیوستیم چیزی به نام ارث به ما عطا می کند. ممکن است نوجوانی که از دوران کودکی گذشت، کسی به او بگوید، اگر تو در امتحان موفق شدی، این مقدار اجر و پاداش می گیری، ولی وقتی به مقام استادی رسیدی، این ملکه علم ارث اوست، این درس نخوانده تا چیزی به کسی بدهد و پاداش بگیرد، چون برای دیگران درس نخوانده است، برای خود درس خوانده است. و آثار آن را در خویشتن می یابد. بنابراین هم تعبیر خدا این است که آنها فردوس را ارث می

برند و هم تعبیر بهشتیان این است که ما وارث هستیم و خدای سبحان به ما ارث داده است. حکومت وجود مبارک حضرت مهدی، ارواحنا فداه، از سنخ میراث بهشت است، روزی جهان بهشت می شود که کسی که به معنای تام، خلیفه و وارث خداست، حکومتی که ارث خداست، به معنای تام، به دست او برسد. آنگاه یک تمدنی پدید می آید که عین تدین است، در چنین جامعه ای حد وسط کمال مردم، «لیقوم الناس بالقسط است به (۵) طوری که اصلاً مردم از ستم بدشان می آید، و حد اعلای آن این است که به این فکر کنند که «دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد». این همه فرشتگان که مقاماتی دارند و انسانی که می تواند از حد فرشته بگذرد، چرا به آن مقام راه نیابد؟

آن بزرگواری که می گوید:

ص: ۹

۱- سوره مؤمنون

۲-، آیه ۱۱.

۳- سوره زمر (۳۹)، آیه ۷۴.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه (۶۲)، آیه ۲.

۵- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

بار دیگر از ملک قربان شود البته تعبیر «پران هم در بعضی از نسخه ها هست» یعنی از او متقربتر و به خدا نزدیکتر می شوم، سرش همین است. اینکه گفته اند:

الصلوه قربان کل تقی. (۱) نماز قربانی هر نماز گزار است، همین است.

تمام عبادتهای بندگان «قربانی است» زیرا قربانی عبارت است از عملی که بنده را به خدا نزدیک کرده و عامل تقرب باشد، هر کاری را که انسان «قرب الی الله انجام دهد قربانی اوست. و اختصاص به ذبح و قربانی گوسفند و گاو در روز دهم ذی الحجه ندارد. در روایت ما آمده است «الصلوه قربان کل تقی و مشابه این تعبیر در مورد زکات هم آمده است که زکات هم قربان است. (۲) آن بزرگوار که می گوید:

بار دیگر از ملک قربان شوم از او هم به خدا نزدیکتر می شوم، آنجا جای پر کشیدن نیست، اگر هم پر است، از باب:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک از آن سنخ پر کشیدنهاست. اگر کسی می تواند به آن مقام راه یابد، به آن حد نهایی نزدیک می شود. پس وجود مبارک حضرت ولی عصر، ارواحنا فدا، که ظهور و حضور پیدا کرده است، همه کارهای الهی از مجاری ادراکی و تحریکی او انجام می شود و جامعه را به قسط و عدل سوق می دهد، تا از آنجا سر پلی بسازد که انسان چیزی را ببیند که دیگران نمی بینند. همه ما به نوبه خود در زندگی خود یک خواب خوبی دیده ایم، سر اینکه انسان یک خواب خوب می بیند، آن است که اولاً، روح ما مجرد است، ثانیاً، همه اسرار در جایگاه خود مضبوط است. و ثالثاً، در هنگام خواب شواهد بیرونی کم است؛ یعنی گوش و چشم و سایر مجاری مزاحم ما نیستند. و رابعاً، روح مجرد با اسرار موجود هماهنگ می شود و چیزهایی را می بیند، همانطور که عده ای خواب خوبی می بینند برای او حدی از انسانها همین معنا در بیداری هم هست. اگر کسی گوش و چشم خود را کنترل کند: دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد و وجود مبارک حضرت هنگامی که ظهور می کند، بسیاری از صحابه و اصحاب او به این مقام راه می یابند. و می فهمند آنچه زیبایی در عالم است، عکس زیباییهای عالم دیگر است. وجود مبارک یوسف، علیه السلام، با همه جمال و جلالی که داشت، عکسی از اوست. اگر شما یک بوستانی را ببینید که همه نعم در این بوستان هست و عکسش را هم در روزنامه ببینید، از این عکس چقدر لذت می برید؟ عکس مگر چقدر عاکس را نشان می دهد؟ تمام آنچه در این جهان به عنوان زیبایی است، عکسی از اوست.

ص: ۱۰

۱- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۸۲، ص ۳۰۷، ج ۷۸، ص ۶۰.

۲- «الزکاه جعلت... قربانا لاهل الاسلام». همان، ج ۳۳، ص ۴۵۰.

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

وجود مبارک حضرت که ظهور کرد، بسیاری از یاران او به این مقام می رسند که ملکوت برای آنها روشن می شود، این هدف والا است. در طلیعه سوره مبارکه ابراهیم آمده است:

الر، کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور. (۱۹)

فرمود این قرآن برای این نیامده که مردم، آدم خوب شوند، آدم خوب شدن حد وسط است، این قرآن آمده است تا مردم فرشته و نورانی شوند، نه اینکه بد نکنند، از بدی منزجر شوند. انسانهای وارسته نه تنها به طرف بدی نمی روند، بدی به طرف آنها نمی آید، تعبیر قرآن کریم درباره بزرگان از انسانهای نمونه این نیست که آنها به طرف بدی نمی روند، بلکه آنها به جایی رسیده اند که اصلا وسوسه و بدی به طرف آنها نمی رود. درباره یوسف صدیق، علیه السلام، فرمود:

کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء. (۱) فرمود: «لنصرفه عن السوء»؛ ما او را از بدی باز داشتیم. فرمود: اصلا بدی به سراغ او نمی آید.

چرا بعضیها خیال سرقت را در سر نمی پرورند. مثلا انسان مؤمنی که متمکن است، امکان ندارد که کسی او را وسوسه کند که بیا سرقت کن. یک همچو خیالی به سراغ او نمی آید. چون او منزّه است از اینکه دست به چنین کارهایی بزند ممکن است درباره گناهان دیگر تصمیم بگیرد و بعد منصرف شود، ولی بعضی از گناهان اصلا به سراغ او نمی آید. لذا در مورد حضرت یوسف صدیق، علیه السلام، فرمود: اصلا گناه به سراغ او نمی آید. اصلا بدی را از او منصرف کردیم. البته وجود مبارک حضرت یوسف صدیق مقامی برتر از این هم دارد. وجود مبارک حضرت ولی عصر، ارواحنا فداه، که ظهور می کند، برای این است که انسانها را به این مقام برساند، این هدف از آفرینش انسان است و تاکنون چنین هدفی ظهور نکرده است. گاهی اوحدی از انسانها

ص: ۱۱

در زوایای این عالم به این مقام رسیده اند اما این برخلاف آن است که جامعه بشری فرهنگش، فرهنگ نور باشد. کسی باید فرهنگ نور را محقق کند که خلیفه خدا و وارث زمین باشد، به همان گونه که بهشتیان زمین را به ارث می برند، حکومت الهی را به ارث ببرد. همانطور که هیچ جانی از اعضاء و جوارح غافل نیست، یعنی اگر چشم ما به سمتی متوجه شد، حتما جان ما آگاه است، و دست ما کاری انجام داد، جان ما خبیر است، وجود مبارک حضرت ولی عصر، ارواحنا فداه، که جان جانان است آنچه در خاطره ها می گذرد، به اذن خدا علیم است، چون انسانی است کامل و رابط بین همه ما و او. این نه برای آن است که خداوند نیازمند به اوست بلکه برای آن است که ما محتاج به نردبان و طناب هستیم. اگر خدا بخواهد، ما را دستگیر کرده و میچ ما را بگیرد، نیازی به طناب ندارد، اما برای اینکه دستمان به دامان بی دامانی او برسد، قرآن را آویخته، تا به آن چنگ بزنیم:

واعتصموا بحبل الله جميعا. (۱) کسی که به چاه افتاده نیازمند طناب است، اما کسی که اشراف مطلق دارد نیاز به طناب ندارد، این انسان است که نیازمند است به وسیله انسان کامل، به ذات اقدس اله باریابد. بنابراین وقتی وجود مبارک حضرت ولی عصر ظهور کند، هدف همه انبیاء، از راه ارث زمین، از راه خلافت ذات اقدس اله اجرامی شود. البته، ناگفته نماند این کار، کار بسیار سختی است، زیرا گاهی افراد عادی در شرایط متعارف به سر می برند و حاکمی می خواهد آنها را اصلاح کند، یک وقت است که دنیا پر از ظلم و جور شده است. الآن وقتی بررسی می کنیم، می بینیم، قسمت مهم بودجه روی زمین صرف کشتار مردم می شود، یعنی آن مقدار بودجه ای که صرف خونریزی و افساد می شود، بیش از آن مقداری است که صرف تامین نیازهای مردم است. تمام این کارخانه ها و شرکت های مهم اسلحه سازی، شبانه روز، سه شیفته کار می کنند و هر روز هم یک عده ای این اسلحه ها را حمل و نقل می کنند و عده ای آن را می فروشند، عده ای هم مصرف می کنند.

یا مواد مخدر و یا علل و عوامل فساد دیگر، قسمت مهم بودجه روی زمین صرف فساد می شود.

قرآن کریم می فرماید:

ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزه اهلها اذله. (۲)

کار حاکمان ستم این است. شما حالا بررسی کنید اکثر بودجه روی زمین برای کشتن و خونریزی و فساد و افساد مصرف می شود نه برای تامین نان و آب مردم. اگر کسی بخواهد چنین فساد جهانگیری را اصلاح کند، کاری جز کار ولوی نخواهد بود.

ص: ۱۲

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۱.

۲- سوره نمل (۲۷)، آیه ۳۴.

۱- چهار حرکت

طی یک دهه اخیر درباره علل حوادث و رخداد‌های اجتماعی ایران و بویژه آنچه بنوعی مربوط به عملکرد و نحوه حضور جوانان می‌شود، مقالات و تحلیل‌های مختلفی عرضه شده است. نکته جالب توجه غلبه تمایلات سیاسی بر تحلیل‌های عرضه شده در اینباره است و از همین رو تصمیمات متخذه بر آن اساس موجب بروز حوادث بعدی شده تا آنجا که طی ده سال اخیر هیچ تصمیم روشنی برای حل بسیاری از بحرانها و یا جلوگیری از حوادثی که در آینده می‌تواند موجب بروز بحران شود، اتخاذ نشده است. جایگزینی تحلیل‌های سیاسی بجای مطالعات فرهنگی و برنامه ریزی بسیاری از گردانندگان امور اجرایی کشور موجب بروز برداشتهایی قابل تامل شده تا آنجا که ناخواسته سمت و سوی بسیاری از تصمیم‌گیریهی سازمانهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی کشور متمایل به «خروج از خاستگاه اولیه انقلاب اسلامی»، «خروج از مدار تعیین شده توسط منابع نظر دینی و بالاخره «خروج از مدار مبارزه با استکبار و امپریالیسم بوده است. شایان ذکر است که نگارنده هیچیک از این امور و حوادث جاری را سرنوشت ناگزیر و پیامد غیر قابل اجتناب نمی‌شناسد و بعکس اینهمه را ناشی از مجموعه عواملی می‌داند که بزودی در مطلبی با عنوان «جوانان و جامعه جوان ما» عرضه خواهد شد. آنچه که در این مقال سعی در بازگشایی و طرح آن دارم تحلیل «چهار مرحله از حیات انقلاب اسلامی ایران است شاید قضاوت درباره آنچه که طی بیست سال اخیر پشت سر نهاده ایم سخت باشد. چه، بسیاری از حوادث و یا تصمیم‌گیریهی سیر کامل خود را طی نکرده و بسیاری از عوامل پنهان و پشت پرده هویدا نشده‌اند و نتایج بسیاری از اعمال چنانکه شایسته است آشکار نشده است. از همین رو این تحلیل ناظر بر قضاوت نهایی نیست. معمولاً اهل سیاست با شتاب بیشتری

درباره عملکرد گروه رقیب به قضاوت می پردازند و با ذکر شواهد و دلایل خصم را مخطی و خود را مصیب می شمارند از همین رو اینان همواره منشا ناآرامی و بحراند و غوغا و بی قراری را در میان جامعه انسانی می پراکنند. بی گمان اینهمه ناشی از بیماری روشنفکری و اصحاب ایدئولوژی است و در عصر غلبه روشنفکری بیش از این نمی توان انتظار داشت. دو انقلاب طی چهارصد سال گذشته جهان و ساکنان کره ارض شاهد دو انقلاب بزرگ بوده اند؛ اگر چه طی این مدت حوادث بسیاری رخ داده و منجر به دگرگونیهای بزرگ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی شده اما هیچکدام به منزله «انقلاب به معنی خاص کلمه و مفهومی که می بایست متبادر به ذهن شود نبوده اند. یکی از این دو انقلاب سیر تطور و تحول خود را طی نموده و دیگری در گذار از مراتب خود درگیر با شرایط و حوادث عارضی و طبیعی روزگار می گذرانند. انقلاب اول، انقلاب کبیر فرانسه بود. همان که بدنال نهضت‌های روشنگری، اصلاح دینی و امانیسم اروپا را در خود فرو برد و منجر به رنسانس بزرگی شد که طی چهار قرن اخیر همه خلق عالم گرفتار و درگیر با آنند. و انقلاب دوم، انقلاب اسلامی ایران است. وجه اشتراک این دو جریان بزرگ اتکاء و رجوع بنیانگذاران و رهبران آنها «برنگرش کلی و ویژه به عالم بود. دریافتی که اساس همه اقوال و اعمال را تشکیل می داد. باید دانست که وجه تمایز تمدنهای بزرگ و فراگیر خاستگاه فرهنگی آنهاست. همانکه چون رشته ای پنهان صورتهای تمدن مادی را به هم می پیوندد و موجب بروز نوایی و ندایی واحد از همه اجزاء آن می شود. چنانکه این ندا و آهنگ را در میان وجوه مختلف تمدن اسلامی می توان مشاهده کرد و حسب آن آهنگ می توان به بازشناسی تمدن معاصر پرداخت. پوشیده نیست که این نوا و این فرهنگ پنهان خود ناظر بر نگرشی کلی به هستی است. دریافتی درباره آدم، جایگاه او، نقش و نحوه حضورش و بالاخره نسبتی که با جهان مادی و خالق هستی پیدا می کند. به عبارتی سه موضوع اصلی «تفکر، فرهنگ و تمدن بانسبتی ویژه (ارتباطی طولی) سمت و سوی همه وجوه آشکار و پنهان حیات آدمی را در برهه ای خاص از تاریخ می نمایانند. از همین روست که متذکر این نکته شدم که «غرب سیر تطور و تحول خود را پشت سر نهاده چه، با بروز همه مایه های نظری خود و بسط آراء اهل نظر در هیات ادب و فرهنگی فراگیر و بالاخره تمدنی پر سر و صدا به آخرین مرحله از سیر تکوینی خود رسیده است. در واقع امروزه غرب درگیر با ایدئولوژیهای سیاسی و اجتماعی سعی در به تاخیر انداختن مرگ محتوم خود دارد. این سرنوشت همه تمدنهاست. و علت این امر هم چیزی

جز هم گسیختگی ارتباط «تفکر، فرهنگ و تمدن نیست. صورت‌های یک تمدن تا سالیان دراز می‌مانند اما چونان اعضاء بدن آدمی که پس از فراغت نفس از تن، بتدریج روی به فسردگی می‌گذارند و بالاخره از هم گسیخته شده و می‌پوسند، اعضاء و اجزاء مدنیت یک قوم نیز روی به فسردگی می‌گذارند. و این در حالی است که اهل ادب و فرهنگ در خود تکرار می‌شوند و بعد از چندی مهبای پذیرش عهدی نو می‌گردند. عهدی که مبدا تفکری جدید است و ادب و ویژه خود را به وجود می‌آورد و بر ویرانه‌های تمدن قبلی تمدنی دیگرگون و متفاوت در صورت و سیرت خلق می‌کند. سالهای درازی است که از مغرب زمین متفکری (به معنی حقیقی کلمه) برنخاسته و اهل ایدئولوژی نیز قادر به حراست از کیان فرهنگی و نظری تمدن غربی نبوده‌اند چه آنان در گیرودار مناسبات سیاسی و اقتصادی از مایه فکری پیشینیان خود خورده‌اند و استعداد جدیدی نیز برای تجدید حیات نظری و فکری غرب نیز بروز نکرده‌است. شایان ذکر است که موضوع این مقال تفسیر این مباحث نیست.

«انقلاب اسلامی در شرایطی حادث شد که انقلاب اول آخرین مرحله از حیات خود را پشت سر می‌نهاد و گفتگو از «عهدی به میان آورد که فراموش شده بود. در واقع پرسشی بزرگ بود که تمامیت غرب را مورد تعرض قرار می‌داد. لذا جدال و رویارویی این دو انقلاب پیش از آنکه در صحنه مدنیت و یا حتی فرهنگ آشکار شود در صحنه و «ساحت نظر» رخ می‌نمود چه انقلاب بزرگ غربی با سلب حیثیت آسمانی و معنوی از عالم و آدم رویکردی این جهانی و مادی فراروی انسان قرار می‌داد. رویکردی که منجر به تولد انسان جدید و سیراو در «عالم غربی شد. و این نکته ای بود که اگر چه توسط مردم و در شعارها اعلام می‌شد اما بدل به باوری عمومی و شناختی فراگیر برای تجدید نظر در ساختار همه مناسبات فرهنگی و مدنی جاری نشده بود. خدا رحمت کند «جلال آل احمد» را، وقتی مبتنی بر دغدغه ویژه روشنفکری متعرض «غربزدگی مسلمین شد، «ماشینیزم را مطرح نمود. پیش از جلال و پس از او نیز هرگاه کسی علم مخالفت با غربزدگی را به دست گرفت متعرض «صورت و حیات مادی غرب شد از همین رو هیچگاه بطور جدی مبادی و مبانی غرب مورد بازخواست واقع نشد. و حتی این برخورد موجب شد تا مسلمین این

خیال را در سر پیروند که با روش «گزینشی اخلاقی می توانند هر چه خواستند (از اندیشه و فرهنگ گرفته تا مدنیت و تکنولوژی) از غرب بگیرند و با ریختن آب توبه آن را مسلمان و بومی کنند و با خیال راحت صاحب فرهنگ و تمدنی اسلامی و یا شرقی شوند. چنین بود که طی ۲۰۰ سال همه حرکتهای اجتماعی موجب شد تا مسلمین بیش از پیش در دام و باتلاق غربزدگی و غربگرایی فرو روند. شاید از همین روست که مکلا و معمم با مشاهده رفتاری مبتذل و یا لباسی عریان میان مسلمین فریاد و اسلاما سر می دهند؛ اما درست در همان زمان بدون پرسش از ذات تمدن غربی مبانی و مبادی علوم غربی را در هیات علوم دانشگاهی می پذیرند و مبتنی بر آن دریافتهای دینی را تفسیر نموده و به اصطلاح جدید سکولاریزه می نمایند و خم به ابرو نمی آورند. رجوع حیث تفکر انقلاب اسلامی به حق، متعرض شالوده نظری فرهنگ و تمدن غربی بود. از همین رو بود که از همان روزهای نخست به انقلابیون مسلمان لقب «بنیادگرایان و به انقلاب اسلامی لقب «بنیادگرایی دادند. و این در حالی بود که اندیشمندان غربی و پس از آنها سیاستمداران می دانستند غرب خود را با جمله معروف «من می اندیشم پس هستم به مفهوم اعراض از حق و آسمان و دین، آغاز کرده بود.

* حرکت اول

سالها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی (در سال ۱۳۵۷) زمینه ها و بستر لازم برای آن تحول بزرگ فراهم آمده بود چنانکه نویسندگان بسیاری درباره سلسله عوامل و دلایل بروز آن مطالب بسیاری نگاشته اند. استبداد و فزون خواهی سلسله پهلوی، ظهور تدریجی نوعی آگاهی در میان مردم درباره ویرانیه و ظلمهای ایادی استکبار و... هر چه بود مشیت آسمانی برجیده شدن نظام سلطنتی را رقم زده بود، چه بهمان سال که نظام سلطه بخاطر بینش و عملکردش در مدار سقوط و فرود قرار گرفته بود، طلب رهایی و مجاهدتها، طالبان رهایی را بر مدار صعود نشانده بود و این هر دو سنت های لایتغیر بودند. نمی بایست از یاد برد که مردی چون خمینی بزرگ، قدس سره، محصول سالها رنج، خلوت و مجاهدت خود را می بایست می دید و خونهای ریخته شده مجاهدان نیز میدان به ثمرنشستن دانه نهضت و انقلاب را فراهم می نمود. پوشیده نیست که اینهمه در گرو «وقتی معین بود که فرود آن نتایج بزرگی را موجب شد چنانکه بسیاری از تحلیلگران را که همواره در پی شناسایی عوامل سیاسی و اجتماعی (مادی) برای رخدادها بودند به حیرت آورد. آنچه را که نباید از یاد برد حضور خیل بزرگ «جوانان در این حادثه شگرف بود. دعوت بزرگ داعی انقلاب به گوش جان جمعیتی جویای دیگرگونی و تغییر وضع نامطلوب رسید. تلاقی «جوانان آرمانخواه و «آرمان بزرگ موجب بود تا جمعیتی کثیر خود را به تمامی وقف نهضت بزرگ امام خمینی، قدس سره، کند و از همین رابطه تنگاتنگ «آرمان و انسان جوان میدان و اسباب لازم را برای تحقق آنچه که مشیت و سنت بود فراهم آورد. وقتی که جوانی در خدمت آرمانی ویژه می آید همه هم و مقدرات خویش را تقدیم آرمان می کند و در خدمتش وارد می شود. و سیر صعودی نهضت از همین جا آغاز شد. جریانی که طی مدت پانزده سال همه پله های ترقی را پشت سر نهاد و موجب شد تا واقعه بزرگ بهمن ۵۷ بوقوع پیوندد. و این حرکت اول بود. (نمودار ۱) جوانی دوره رهایی، جوشش، ترک تعلق، بی اعتنایی به اعتبارات، آرمانخواهی و نیروی جسمی است. نیروی عجیب و قابل توجهی که در هر زمان می تواند مبدا حرکتها و تحولات بزرگ و یا هرج و مرجها و آشفتگیها شود. بارانی است که فرود می آید تا در بستر روان شود. بستری که سیلابی خانه مان برانداز می سازد و یا سبب سرزندگی و شادابی می شود. احساس لطیف جوانی هر نغمه و شعر و شعاری را پاسخ می دهد حتی اگر احساسی و تمنایی صرفا جسمانی باشد. جوانی از همان غریزه و

احساس جسمانی نیز شعری بلند و تمنایی سترگ می سازد تا جوان در هوای آن کوه را از میانه بردارد. جوانی از ساده ترین صورتها الهه ای فریبنده و اسطوره ای می سازد تا جوان همه ذوق و احساس خود را در پای آن افکند و بروز شاعرانه های بسیاری را سبب شود. و به عبارت مشهور جوانی شعبه ای از جنون است جوانی برداشتن هر مانع و رادعی را در چشم جوان سهل و ساده می نمایاند تا جوان همه نیروی خود را در پای آرمان مطلوبش فدا کند. و چنین بود که حرکت اول به ثمر نشست.

ص: ۱۶

حرکت دوم انقلاب از فردای پس از پیروزی آغاز شد. فصل جدیدی از حیات مردم ایران. بی گمان این حرکت در شرایطی آغاز شد که بحران و درهم ریختگی همه وجوه حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی امنیتی کشور را در خود فرو برده بود. به آن می مانست که یکباره از میان دانه های یک تسبیح نخ و بند بیرون کشیده شده باشد. در فضایی نه چندان روشن و مملو از ابهام و سؤال از همین رو از هر سری صدایی برمی خاست. فرصت طلبان نابکار داخلی، چپاولگران بیگانه اما مترصد فرصت، انقلابیون پرجوش و خروش و سرمست از باده پیروزی، و چشمان منتظر جملگی تصویر درهمی از این برهه حساس را می نمایانند. آنچه که از نظر ما در این مقاله قابل بررسی است حیات عمومی مردمی است که واسپس مبارزه ای طولانی در راه آرمانشان، خود را مواجه با «واقعیت یافتن تمنا و آرزوهایشان می دیدند. بیرون راندن خصم و تحقق آنچه که غیر ممکن می نمود. در واقع «آرمان مبدل به واقعیتی جاری در بستر زمان و مکان شده بود. یعنی آنچه که تنها در صفحه دل و پهنه کاغذ بسان آرزویی دور نفس می بست صورت بیرونی و واقعیتی خارجی یافته بود. باید متوجه این نکته بود که در چنین وضعی جمله مردم متذکر مبانی نظری حرکت نیستند. بلکه، با احساسی شور آفرین و هیجانی ستودنی سعی در ایجاد نسبت و رابطه با آنچه که با آن مواجه می شوند دارند. از همین رو سعی در از هم پاشیدن و انهدام همه آنچه که می بینند می کنند تا شاید ضمن تشفی خاطر خیال خود را درباره اضمحلال نشانه های طاغوت و نظام نامطلوب راحت کرده باشند. برخلاف تصور، حرکت دوم بمراتب از حرکت اول سخت تر است؛ چه، در حرکت دوم بنابر ساختن و بنای نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی براساس آرمان تحقق یافته است. آنهم در میان انبوهی از مشکلات و مسایل پیش بینی نشده و اگر به این مجموعه دو موضوع مهم و قابل توجه را بیفزاییم تصویر دقیقتری به دست می آید.

۱- طرح مدون و مورد نیاز برای بنا و عمارت ساختمان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور مبتنی بر نظام نظری مطلوب. (در جای دیگر به آنچه که مورد غفلت واقع شده اشاره خواهیم نمود).

۲- کاهش انرژی و قدرت آرمانخواهی به دلیل تحقق آنچه که طی سالهای دراز و حرکت اول در آرزوی همه جوانان بود. باقی مانده انرژی حرکت اول باعث شد در مرحله دوم بسیاری از باقی مانده های نظام سیاسی پیشین به کنار رود و میدان برای بازسازی فرهنگی و مدنی مبتنی بر خاستگاه انقلاب اسلامی گسترش یابد. اما گذرایام بتدریج رابطه میان «آرمان و آرمانخواهان را دگرگون ساخت» به این معنی که جماعتی که تمامیت خود را وقف «آرمان مطلوب کرده بودند آرمان را در خدمت خود آوردند. از اینجا زمان حرکت روی خط افق آغاز شد. تا آنجا که خود را طلبکار و آرمان را مرهون خویش به حساب آوردند. (نمودار ۲) از همین رو در این مقطع ما مواجه با یک نقطه عطف جدی هستیم. مواجه با سیری ثابت که بتدریج روی به افول نهاد و باعث کاهش انرژی، کاهش دل بستگی عمومی و افزایش توقعات شد و اینهمه بدلیل بروز تدریجی هفت غفلت بود که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. آنچه که انقلاب اسلامی حامل آن بود، نگرش ویژه ای بود به هستی اما مانده در وضعی اجمالی که تا بروز و ظهور تفصیل یافته آن راهی دراز در پیش بود. تفکری که می بایست مبدل به فرهنگی فراگیر شود و بر شالوده های اساس مدنیتی دیگرگون شکل یابد. این امر مخصوص به انقلاب اسلامی نبود بلکه وضعی بود که تمامی انقلابهای مهم تاریخ بشر با آن روبرو بودند. برای مثال اگر چه ظهور مسیحیت پایه های نظام اجتماعی، سیاسی روم قدیم و تمدن و فرهنگ شرک آلود آن را به لرزه در آورد اما چیزی حدود ۳۰۰ سال طول کشید تا انسان غربی تابع ادب مسیحی شود و با به رسمیت شناختن تفکر و فرهنگ ویژه آن بنیاد تمدن عصر مسیحیت را استوار سازد. و یا اروپای پس از رنسانس برای ظهور تمام عیار فرهنگ ویژه خود و ایجاد تمدنی بر اساس اندیشه امانیستی و اخلاق لیبرالیستی حدود ۲۰۰ سال صبوری کرد. در تاریخ خودمان هم نمونه هایی از این واقعه را شاهد بوده ایم. پیروزی اعراب در وقت رویارویی با ایرانیان سرآغاز حادثه ای شگرف بود. حادثه ای که پس از ۲۰۰ سال ایران را مبدل به گاهواره تمدن اسلامی ساخت و موجب بروز فرهنگ نو در گستره وسیع این خاک شد. در خیزش مشروطیت نیز نمونه ای از این ماجرا را می توان سراغ گرفت. اگر چه این خیزش خواسته یا ناخواسته متکی بر فرهنگ غربی بود اما پس از ۸۰ سال موجب شد تا مردم ایران مؤدب به ادبی شوند که ریشه در فرهنگ و تفکر اروپای قرن ۱۹ داشت. انقلاب اسلامی تعرضی جدی به مبانی نظری غرب داشت و تعریفی نو از عالم و آدم می داد اما در سالهای اولیه پس از پیروزی در هاله ای از اجمال ماند تا شاید مجال خروج از آن وضع را بیابد. جوش و خروش طبیعی سالهای ۵۸ و ۵۹ اجازه آشکار شدن رخوت و سستی را نمی داد اما، کاهلی دوستان انقلاب، مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عارض شده و بالاخره هوشیاری و بیداری خصم مترصد دیربازود موجب بروز آن می شد و سیر روی خط افق را مبدل به سیری نزولی می کرد تا آنکه حرکت سوم آغاز شد.

وقوع جنگ بزرگ هشت ساله آزمایشی بزرگتر بود. پدیده ای که سرعت گرد رخوت و سستی را تکاند و حیاتی نو به کالبد انقلاب و انقلابیون ارزانی داشت. صرف نظر از تحلیلهای مختلفی که درباره این حادثه عرضه شده جنگ در سینه جوانان آتش آرمان و مطلوبی دیگر را روشن نمود. آتشی که دیگر بار موجب شد جمعیتی کثیر خود را در خدمت «آرمان و مقصود در آورند و خیال به خدمت آوردن مطلوب و نشستن بر سر سفره رنگین پس از پیروزی را از سر بدر کنند. از اینرو علی رغم مشکلات و خرابیها حرکت عمومی دیگر بار روی به صعود نهاد. حرکت عمومی به حرکت سفینه ای می ماند که از زمین جدا می شود تا در فضای ماوراء زمین و جو بر مداری معین مستقر شود. عموم سفینه ها از سه منبع انرژی بهره می برند: منبع اول سفینه را از زمین جدا می کند و تا جو بالا می برد. چنانکه مخزن سوخت دوم به یاری سفینه نیاید پس از چندی دیگر بار با سرعتی سرسام آور به زمین باز می گردد و منهدم می شود. مخزن دوم سفینه را از جو عبور می دهد تا به فضای بالای زمین صعود می دهد اما قرار گرفتن در مدار اصلی نیازمند منبع و مخزن سوخت سومی است که اسباب آن را سفینه با خود دارد. سفینه انقلاب اسلامی با منبع سوخت اول از مدار سال ۵۷ گذشت اما تاخیر در رسیدن منبع انرژی موجب شد تا برای چندی سفینه در انتظار و التهاب بماند. منبع سوخت دوم یعنی جنگ این سفینه را از مدار ۶۸ نیز گذراند. جنگ به صورت طبیعی و متأثر از انقلاب اسلامی موجب بروز فضایی شد که عموم مردم بتدریج با فرهنگ انقلاب آشنا شدند. مردمی که ذهن و زبان و نگرش و مناسبات مادیشان بر مبنای فرهنگ و ادب پیش از انقلاب شکل گرفته بود. زندگی در ساحت دین نیازمند ظهور عالمی دیگرگون بود. بی گمان معلمان، متولیان و امیران سرزمین فرهنگ و ادب و پس از آن متولیان امور اجرایی در زمره اولین کسانی بودند که می بایست انکارکنندگان عالم غربی شوند. منادیانی که نظر و عملشان حکایت از ایمان به عالم دینی می کرد ورنه، عموم مردم همواره تابع حکم امیران و ادبی هستند که وظیفه هدایت و راهبری را عهده دارند.

هشت سال نبرد با دشمن میدان بارور شدن و ظهور ادب دینی را فراهم آورد و موجب شد تا جمع کثیری از جوانان در فضایی خارج از همه آلودگیهای شهری متأثر از ادب غربی خود را مهیا کنند و سیر و سلوک در عالم دینی را تجربه نمایند ضمن آنکه این سالها فرصت لازم را برای دگرگون ساختن بسیاری از مناسبات باقی مانده از دوران قبل نیز فراهم می ساخت. طی همه این سالها حال و هوای میدان جنگ یا در واقع مدرسه انقلاب اسلامی بتدریج به میان شهرها و روستاها منتقل می شد و بر ذهن و زبان و ساختار اخلاقی و اعتقادی مردم تاثیر می گذاشت. اما... پایان سالهای پرتلاش جنگ باب این مدرسه بزرگ را بست و جمله دانش آموزان و دانش آموختگان راهی شهرها شدند با انگیزه و امیدی قوی برای بنا کردن شهری و عالمی هماهنگ و همسان با آنچه که طی هشت سال در میان مناسبات خود آن را تجربه کرده بودند در واقع مخزن سوخت دوم سفینه انقلاب را به مداری بالاتر سوق داده بود. (نمودار ۳) سفینه بر مدار ۶۸ به حرکت خود ادامه می داد به امید آنکه مخزن سوخت سوم چنان حرکتی ایجاد کند که سفینه بتواند به عالیترین مرتبه خود برسد. حرکت سوم در ایران به «دوران سازندگی شهرت گرفت. مهمترین مشخصه این دوران بروز احساس تند در میان مدیران اجرایی کشور بود. احساس نیاز به «برنامه و طرحی کلان برای سازماندهی تمامی مناسبات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور. همان امری که به دلایل مختلف مورد غفلت واقع شده بود. اشتغال جوانان قبیله انقلاب در میدانهای نبرد رویارو، تغییر استراتژی استکبار برای رویارویی با انقلاب اسلامی (تغییر سیاست حذف انقلاب اسلامی به سیاست استحاله فرهنگی) و سازماندهی عواملی مشخص از میان روشنفکران

برای تحقق این خواسته، تصدی گروهی از تکنوکراتها و متخصصانی که جان و دلشان

ص: ۱۹

با انقلاب اسلامی و فرهنگ ویژه آن (مطابق دکترین امام خمینی) نبود؛ دست در گردن هم موجب شد که وظیفه سازماندهی و تغییر ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به عهده کسانی گذاشته شود که مدینه آرمانی خود را در عالم غربی جستجو می کردند و این به معنی «تصمیم به بازگرداندن سفینه انقلاب اسلامی به پایگاه زمینی بود. از دیگر سو پایان جنگ و تحقق بخشی از آرمانهای سالهای دفاع مقدس موجب شد تا «میل به خدمت در آوردن آرمان و بهره مند شدن از نتایج حاصله از همه سالهای مبارزه (چونان حرکت اول) دیگر بار در ساحت‌های مختلف بروز کند». از این زمان سفینه انقلاب در کشاکش تمنای دو گروه ماند. جمعیتی که میل به ارتقاء آن را تا آخرین مدار معهود داشتند و جمعیتی که با ترسیم ویژگیها و بر شمردن مواهب عالم غربی (گاه به اسم دین و انقلاب) برای افول آن تلاش می کردند. لازم است پیش از گفتگو درباره آنچه می بایست اتفاق می افتاد نگاهی به وضع کودکان، نوجوانان و جوانان طی این سالها داشته باشیم. کودکان انقلاب، نوجوانان جنگ، جوانان عصر سازندگی در کنار حوادث و در میان فراز و نشیبهای سالها مبارزه، آرمانخواهی، جنگ و تلاش جمعیتی که نقطه عطفهای مهم سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ را باعث شدند نوزادانی پای در عرصه حیات نهادند که از صحنه اصلی زندگی پدران و مادران خود بدور بودند. و به آرامی و در بی خیالی سالهای اولیه زندگی خود را روی خط افق سپری می ساختند. مدرسه اولین صحنه از حیات اجتماعی اما رسمی آنان بود، محلی که اینان

مهدی فقیه ایمانی مهدی از این جهت با جدش محمد مصطفی، صلی الله علیه وآله، شباهت دارد که با شمشیر قیام می کند و دشمنان خدا و رسولش و زورگویان و طاغوتیان را به قتل می رساند و با شمشیر و ایجاد رعب و وحشت نصرت می یابد و یاری می شود و هیچ یک از پرچمهایش شکست خورده بر نخواهد گشت. همچنین امام صادق، علیه السلام، در پاسخ ابو خدیجه که از ایشان در مورد حضرت قائم سؤال کرده بود، فرمودند:

كلنا قائم بامر الله واحد بعد احد حتى يجي ء صاحب السيف فاذا جاء صاحب السيف جاء بامر غير الذي كان. (۱)

همه ما یکی پس از دیگری قائم به امر خدا هستیم تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید، پس آنگاه که صاحب شمشیر آمد برنامه و دستوری غیر از آنچه بوده به اجرا درمی آورد.

گویا مراد حضرت از این عبارت آن باشد که پدرانش مامور به تقیه و مدارا بودند و او مامور به جهاد و براندازی ظلم و زور.

دهها حدیث دیگر از این قبیل وجود دارد که همگی بیانگر قیام حضرت مهدی و رویارویی او با دشمنانش به وسیله شمشیر و سلاح جنگی پیامبر اکرم و امیر مؤمنان است. شکی نیست که حضرتش هیچگونه استفاده ای از وسائل و نیروهای تاخت و تاز فعلی دنیا نخواهد کرد. با توجه به قیام عدل مآبانه اسلامی و انسانی آن بزرگوار به منظور برچیدن بساط ظلم و ستم و برقراری عدل و داد از یک سو و ظالمانه بودن استفاده از هر نوع سلاحهای جنگی فعلی از سوی دیگر معقول و قابل قبول نیست که حضرتش از سلاحهای جنگی - غیر شمشیر و نیزه - این چنینی استفاده نماید و قطره خونی را بنا حق بریزد یا ظالمانه به جان و مال مردم آسیب رساند. آری به شرحی که برخوردهای جنگی پیامبر و امیر مؤمنان و درگیریهای آن دو بزرگوار را با کفار و مشرکین و یهود و نصاری و منافقین - در رابطه با نشر و گسترش اسلام - در مصادر تاریخی و حدیث سنی و شیعه ملاحظه می کنیم، حضرت مهدی موعود، روحی له الفداء، هم عینا برای ادامه خط و رسم آن دو بزرگوار بدون هیچگونه اقدام ظالمانه ای به گسترش اسلام و برقراری عدل و داد جهانی می پردازد و حدیث:

يملا الله به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا.

ص: ۲۱

و دیگر احادیث و پیشگوییهای پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و پیامبران پیشین و ائمه اطهار، علیهم السلام، را تحقق می بخشد. اکنون این سؤال مطرح است که: چگونه حضرت مهدی با شمشیر و نیزه در مقابل آن همه سلاحهای جنگی و هواپیماهای بمب افکن و موشک انداز و نیروهای آتش زا و مخرب و وسائل نقلیه زمینی، هوایی، و دریایی می تواند استقامت کند و جمعیتها و گروههای منحرف و بیراهه رو و ضد اسلام را به اسلام و قرآن گرایش دهد و در صورت تمرد و تخلف آنها از پذیرش اسلام به کار آنها خاتمه دهد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که: اگر بخواهیم از بعد معجزه و استفاده از نیروی معنوی و یاری الهی وارد شویم، می توانیم بگوییم: همانطوری که به شرح مندرج در آیات قرآنی، خداوند با یک قطعه چوب (عصا) حضرت موسی و هارون را بدون همکاری بنی اسرائیل و یاری آنها بر فرعون و دارودسته و نیروی یک میلیون و ششصد هزار نفری او مسلط و پیروز کرد. (۱) چنانکه می دانید بعد از آنکه فرعون هشتاد نفر از نیروهای ساحر و جادوگر خود را احضار کرد و آنها در مقابل حضرت موسی با گستردن طناب و چوب و دیگر چیزها صحنه جست و خیزی در شکل مارها و دیگر حیوانات وحشتزرا را به نمایش درآوردند؛ حضرت موسی به امر الهی عصای خود را بر زمین زد و فوراً عصا به شکل اژدهای عظیمی به حرکت درآمد و تمام وسائل و مایه های جادویی جادوگران را بلعید، آن چنانکه آنها به شکفت آمده و وحشترده شدند و همه در مقابل حضرت موسی تسلیم شدند و به سجده افتادند و گفتند ما به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم و معتقد به خدای راستین حضرت موسی شدیم و در پاسخ فرعون که آنها تهدید به قطع دست و پا و به دار آویختن نموده بود، گفتند: مهم (۲) نیست هر کاری می خواهی بکن، ما گناہانی کرده ایم که می خواهیم با ایمان به خدا و تسلیم در مقابل پیغمبرش ما را ببخشد و بیامرزد. و نیز حضرت موسی به امر الهی عصا را بر آب رود نیل زد و آبهای آن مثل کوه روی هم انباشته شد و دوازده جاده خشک به وجود آمد، پس حضرت موسی با دوازده فرقه بنی اسرائیل وارد جاده های خشک شدند و فرعون هم به همراه لشکرش در تعقیب موسی وارد جاده های خشک رود نیل شد و بالاخره پس از آنکه آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا خارج شد و پا بیرون نهاد آخرین نفر از نیروها و دنباله روان فرعون وارد دریا شد، آنگاه خداوند با موجی لحظه ای دریا را پر از آب و فرعون - همان خدای دروغین را - با انبوه زر و زیورهای وزنه دار آویخته به خود و سلاحهای سنگین و همراهانش همه را غرق کرد و جثه فرعون را مثل پر کاه روی آب قرار داد که کافر و مؤمن همه به حیرت درآمدند. در حالی که موسی و هارون و تعداد ششصد هزار نفر بنی اسرائیل همه نجات یافتند و بنی اسرائیل وارث و مالک تشکیلات فرعون و سرزمین مصر شدند. (۳) به فرموده امام رضا، علیه السلام، حضرت مهدی، علیه السلام، عصای موسی و انگشتر سلیمان را در دست دارد؛ و طبعاً همانند موسی از عصا (۴) و همانند سلیمان از انگشتر

ص: ۲۲

۱- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۳، ص ۱۲۲.

۲- «لاقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم اجمعین، سوره شعرا (۲۶)، آیه ۴۹.

۳- ر.ک: آیات ۱۰ تا ۶۸ سوره شعراء و تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۹۴-۲۵۰ و دیگر تفاسیر فارسی و عربی.

۴- الشیخ الصدوق، محمدبن علی بن الحسین، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸؛ الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، اعلام الوری، ص ۴۰۷؛ الاربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۶۴؛ المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۳۲۲؛ الفیض الکاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ الحر العاملی، محمدبن الحسن، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۴۷۸.

استفاده معجزه آسا خواهد کرد. بدین ترتیب برای خداوند خیلی سهل و آسان است که حجتش امام زمان، علیه السلام، را بر دنیای کفر و استعمار و زور و قلدری مسلط و پیروز فرماید؛ آن چنانکه دنیای کفر و ایمان به حیرت درآید و اسلام راستین هر چه سریع تر و گسترده تر در سراسر جهان به نمایش درآید و بساط ظلم و کفر برچیده شود. اکنون اگر با گذشت بیش از سه هزار سال از تاریخ ماجرای برچیده شدن بساط خدایی خیالی و دروغین فرعون به وسیله حضرت موسی تجسم ذهنی جزئیات قضیه و به وقوع پیوستن آن برای ما مشکل است به سراغ ماجرای از هم پاشیده شدن دستگاه وسیعترین حکومت جهانی، یعنی شوروی - آنهم بدون جنگ و خونریزی - می رویم. آری، این شوروی بود که با تشکل و به هم پیوستگی زورمندانه پانزده کشور از کشورهای آسیایی و اروپایی که جمعا بالغ بر دویست و سی و پنج میلیون و هفتصد هزار نفر جمعیت آن بود، به اضافه جمعیت‌های تعدادی جمهوریهای خودمختار و چند منطقه ملی و گسترش یافتن آن به وسعت سه برابر آمریکا و همانند قاره ای در مقابل قاره های آسیا و آفریقا و اروپا با انواع قدرتهای نظامی و سلاحهای جنگی فعلی و درآمدهای مالی، مخازن گسترده نفت، تولیدات وسیع مواد معدنی، کشاورزی، مواد غذایی، صنایع فلزکاری، کشتی سازی، اسلحه سازی، دامپروری، و دیگر چیزهای سرنوشت ساز یکی از دو حکومت فوق قدرت جهانی تلقی و قلمداد شده و با جمعیتی بالغ بر ۴۱۴،۷۴۰،۰۰۰ نفر بر اساس برآورد سال ۱۹۶۹ میلادی توسط سازمان ملل متحد یکی از دو قدرت بزرگ (۱) جهان بود. اما بر اثر بیراهه رویهای مختلف نظام حکومتی شوروی و کوبیدن راه و رسم انسانی و نارسائیهای قانونی و ندانم کاری و قلدری مسئولان درجه بالا و سرنوشت ساز و آن فشار اقتصادی و از همه بدتر و زیان بخش تر فاصله اندازی بین دین و مردم دیدیم که ناگهان از هم پاشیده شد و سقوط کرد. اینگونه قضایا که در گذشته به طور فراوان به وقوع پیوسته و دنیای کنونی هم در گوشه و کنار جهان دست به گریبان آن می باشد هر یک می تواند سرنخی باشد برای قابل قبول بودن قیام جهانی حضرت مهدی موعود و امکان آغاز آن با تجمع سیصد و سیزده نفر از عوامل (۲) اصلی قیام از بلاد اسلامی و مناطق مختلف در مکه معظمه و رسیدن آمار اصحاب و تجمع کنندگان به ده هزار نفر یا کمی بیشتر که در این موقع از (۳) مکه خارج می شوند و آنگاه پیروزی حضرتش در رابطه با برقراری عدل جهانی و نابودی حکومتهای ظلم و کفر و استعمار و استبداد به حقیقت می پیوندد و به نمایش عملی در می آید.

آری قرآن مجید با ایراد آیه شریفه:

کم من فئه قليلة غلبت فئه كثیره باذن الله. (۴) خاطر نشان فرموده است که چه بسیار گروه اندک که به اذن الهی بر گروه فراوان و رقم چند صد برابر یا چند هزار برابر چیره و پیروز شدند و نمونه های متعدّدش پیروزیهای حیرت انگیز پیامبر گرامی اسلام بود با نیروهای چند برابری کفار و مشرکین و بالاخره گسترش هر چه بیشتر اسلام و برچیده شدن بساط شرک و بت پرستی از صحنه حجاز و عربستان و بعدا دیگر مناطق و بلاد دور و نزدیک به حجاز.

ص: ۲۳

۱- ر.ک: شاملویی، حبیب الله، جغرافیای کامل جهان، ص ۷۱۷-۷۱۸.

۲- ر.ک: الصافی الگلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص ۴۷۵-۴۷۶.

۳- النوری، حسین، کشف الاستار؛ الصافی الگلپایگانی، لطف الله، همان، ص ۴۶۶.

قسمت ششم

علی اکبر مهدی پور

دعای ندبه و عقائد کیسانیه ۱- «کوه رضوی»

«رضوی» نخستین کوه از کوههای «تهامه» در یک منزلی «ینبع» و هفت منزلی «مدینه» است که در احادیث فراوانی از آن یاد شده، از جمله: ۱- رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود:

رضوی، رضی الله عنه رضوی، خدای از آن خشنود است! (۱) ۲- در حدیث دیگری فرمود:

رضوی از کوههای بهشت است. (۲) ۳- امام صادق، علیه السلام، چون وارد سرزمین «روحا» شد، نگاهی به کوه آن نمود که مشرف بر دشت روحا بود، به عبدالاعلی مولی آل سام که در محضر آن حضرت بود، فرمود: این کوه را می بینی؟ این کوه «رضوی» نامیده می شود، از کوههای فارس بود، چون ما را دوست داشت، خداوند آن را به سوی ما انتقال داد. از هر گونه درخت میوه در آن هست. چه پناهگاه خوبی است برای شخص نگران و بیمناک. این جمله را دو بار تکرار کرد و سپس فرمود:

ص: ۲۴

۱- الحموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۱.

۲- السمهودی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، ج ۴، ص ۱۲۱۹.

اما ان لصاحب هذا الامر فيه غيبتين، واحده قصيره، و الاخرى طويله.

برای صاحب این امر در این کوه دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طولانی. (۱) ۴- امام زین العابدین، علیه السلام، در ضمن یک حدیث طولانی از آمدن جبرئیل امین در آستانه ظهور به محضر آن حضرت سخن گفته، در پایان می فرماید: و یجیئه بفرس یقال له البراق، فیرکبه، ثم یاتی الی جبل رضوی.

آنگاه اسبی را که براق نامیده می شود به حضور ایشان می آورد. قائم [علیه السلام] بر آن سوار می شود، سپس به سوی کوی رضوی حرکت می کند.

آنگاه از گرد آمدن ۳۱۳ تن از یاران خاص و آغاز دعوت اعلام ظهور بتفصیل سخن می گوید. (۲) ۵- امام صادق، علیه السلام، در ضمن یک حدیث طولانی از گرد آمدن ارواح مؤمنان در گلستان «رضوی» سخن گفته، در پایان می فرماید: ثم یزور آل محمد فی جنان رضوی، فیاکل معهم من طعامهم، و یشرب معهم من شرابهم، و یتحدث معهم فی مجالسهم، حتی یقوم قائمنا اهل البیت، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا یلبون زمرا زمرا. سپس روح مؤمن در گلستان «رضوی» با آل محمد [علیهم السلام] دیدار می کند، از خوراک آنها می خورد، از نوشیدنیهای آنان می نوشد، در محافل آنها با آنها هم صحبت می شود تا روزی که قائم اهل بیت قیام کند. هنگامی که قائم ما قیام نمود، خداوند آنها را برمی انگیزاند، پس همگی به حضور آن حضرت می رسند و دسته دسته به دعوتش لبیک می گویند. از حدیث اول و دوم فضیلت و قداست کوه رضوی استفاده می شود. حدیث سوم بصراحت دلالت می کند بر این که حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، در غیبت صغری و کبری قسمتی از عمر مبارکش را در کوه رضوی سپری می کند. از حدیث چهارم استفاده می شود که آن مصلح جهانی در آستانه ظهور نیز بر کوه رضوی می گذرد و از آنجا به سوی مکه معظمه عزیمت می نماید. از حدیث پنجم نیز استفاده می شود که شماری از یاران آن حضرت در این کوه از نعمتهای پروردگار متنعم هستند، تا به هنگام ظهور آن حضرت رجعت نموده، دامن خدمت به کمر بسته، اوامر حضرتش را مو به مو اجرا نمایند. ۲- «ذوطوی»

«طوی» در لغت به معنای پیچیدن و درنوردیدن است و برخی از مشتقات آن، چون «طایه» به سرزمین هموار، پشت بام، سکو و صخره های بزرگ در ریگزارهای پهناور گفته می شود. (۳) «ذی طوی» در یک فرسخی مکه، در داخل حرم قرار دارد و از آنجا خانه های مکه دیده می شود. (۴) کسی که می خواهد از طرف «مسفله» (پایین مکه) وارد مکه معظمه شود، مستحب است که در ناحیه «ذی طوی» غسل کرده، سپس وارد شهر مکه شود. (۵) این منطقه بین «حجون» و «فخ» قرار دارد. کسی که در مسجد تنعیم احرام بسته به سوی مسجدالحرام عزیمت می کند، پس از عبور از منطقه «فخ» (محل شهادت حسین شهید فخ) وارد «ذی طوی» می شود، آنگاه از طرف قبرستان المعلا (قبرستان حضرت ابوطالب، علیه السلام) وارد مکه معظمه می شود. (۶) رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، در «حجه الوداع» شب چهارم ذیحجه الحرام را در آنجا بیتوته کردند، نماز صبح را در آنجا اداء نمودند، آنگاه غسل کرده، از بخش سنگلاخ «ذی طوی» که مشرف بر حجون است، وارد مکه معظمه شدند. (۷) «طوی» نام کوهی در شام، «ذی طوا» با الف ممدوده نام محلی در راه طائف و «ذی طوی» با الف مقصوره نام محلی در غرب مکه و در دروازه آن است. (۸) و اینک به تعدادی از روایات درباره «ذی طوی» توجه فرمایید: ۱- از امام صادق، علیه السلام، پرسیدند: کسی که برای عمره مفرده احرام بسته، کجا باید تلبیه را قطع کند؟ فرمود: اذا رایت بیوت ذی طوی فاقطع التلبیه.

هنگامی که خانه های ذی طوی را مشاهده کردی، تلبیه را قطع کن. (۹) ۲- از امام رضا، علیه السلام، پرسیدند که در عمره تمتع، کجا باید تلبیه را قطع کند؟ فرمود: اذا نظر الی عراش مکه، عقبه ذی طوی. هنگامی که سایبانهای مکه را در گردنه ذی طوی مشاهده نماید. راوی پرسید: «خانه های مکه را می فرمایید؟» فرمود: آری. (۱۰) ۳- امام صادق، علیه السلام، در مقام تشریح کیفیت حج رسول اکرم، صلی الله علیه وآله، فرمود: فلما دخل مکه دخل من اعلاها من العقبه، و خرج حين خرج من ذی طوی. هنگامی که وارد مکه می شد از سمت بالای مکه از سوی گردنه وارد می شد، و هنگامی که از مکه خارج می شد از ذی طوی

ص: ۲۵

-
- ۱- الشيخ الطوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۶۳.
 - ۲- العلامه المجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۶.
 - ۳- همان، ج ۶، ص ۱۹۸، ج ۵۳، ص ۹۷.
 - ۴- ابن الفارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ۴۳۰.
 - ۵- الطریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۷۹.
 - ۶- ابن الاثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۱۴۷.
 - ۷- الارزقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۹۷.
 - ۸- رفعت پاشا، مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۸۱.
 - ۹- ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۲۳۸.
 - ۱۰- الشيخ الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۵.

خارج می شد. (۱) ۴- امام صادق، علیه السلام، به هنگام تشریح ساختمان کعبه معظمه فرمود: فبنی ابراهیم السیت و نقل اسماعیل الحجر من ذی طوی. حضرت ابراهیم، علیه السلام، خانه خدا را بنا کرد و حضرت اسماعیل، علیه السلام، از ذی طوی سنگ حمل کرد. (۲) ۵- امام باقر، علیه السلام، در حالی که با دست مبارکش به ناحیه «ذی طوی» اشاره می کرد، فرمود: یکون لصاحب هذا الامر غیبه فی بعض هذه الشعاب. برای صاحب این امر در برخی از این دره ها غیبتی خواهد بود. (۳) ۶- امام باقر، علیه السلام، در تشریح محل حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، در آستانه ظهور می فرماید: ان القائم، علیه السلام، ینتظر من یومه فی ذی طوی، فی عده اهل بدر، ثلاثمائه عشر رجلا. حتی یسند ظهره الی الحجر، و یهز الرایه المعلقه. قائم، علیه السلام، آن روز را در «ذی طوی» در حال انتظار، با ۳۱۳ نفر، به تعداد اهل بدر، به سر می برد، تا پشتش را به حجرالاسود تکیه داده، پرچم برافراشته را به اهتزاز در آورد. (۴) ۷- امام صادق، علیه السلام، نیز در این رابطه می فرماید: کانی بالقائم، علیه السلام، علی ذی طوی، قائما علی رجلیه حافیا یرتقب بسنه موسی، علیه السلام، حتی یاتی المقام فیدعو فیه. گویی قائم، علیه السلام، را با چشم خود می بینم که با پای برهنه در «ذی طوی» سرپا ایستاده، همانند حضرت موسی، علیه السلام، نگران و منتظر است که به مقام [ابراهیم] بیاید و دعوت خود را اعلام نماید. (۵) ۸- امام باقر، علیه السلام، روز شکوهمند ظهور را چنین ترسیم می کند: ان القائم یهبط من ثنیه ذی طوی، فی عده اهل بدر، ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا، حتی یسند ظهره الی الحجرالاسود، و یهز الرایه الغالبه. قائم، علیه السلام، از تپه های «ذی طوی» با ۳۱۳ تن به تعداد اصحاب بدر، به سوی مکه معظمه سرازیر می شود، تا پشت مبارکش را به حجرالاسود تکیه داده، پرچم همیشه پیروزش را به اهتزاز در آورد. (۶) ۹- و در حدیث دیگری شهادت نفس زکیه را تشریح کرده، از آغاز قیام جهانی آن مصلح غیبی سخن گفته، می فرماید: فیهبط من عقبه طوی فی ثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا، عده اهل بدر، حتی یاتی المسجد الحرام، فیصلی فیه عند مقام ابراهیم، اربع رکعات... آنگاه از گردنه طوی با ۳۱۳ تن از یاران، به تعداد اصحاب بدر، حرکت می کند تا وارد مسجدالحرام می شود، چهار رکعت در مقام ابراهیم نماز می خواند... (۷) پس از بررسی احادیث پنجم تا نهم، هیچ تردیدی نمی ماند که منطقه «ذو طوی» رابطه مستحکمی با حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، دارد و آن حضرت مدتی از دوران غیبتش را در آنجا سپری می کند و در آستانه ظهور در آن مکان مقدس منتظر فرمان الهی می شود، و ۳۱۳ تن فرماندهان لشکری و کشوری خودش را در آنجا سامان می دهد، و حرکت نهایی خودش را از آنجا آغاز کرده، به سوی حرم امن الهی گام می سپارد. هر شخص بانصافی که احادیث مربوط به «رضوی» و «ذی طوی» را بررسی کند، اطمینان کامل پیدا می کند که این دو مکان مقدس از اماکن مقدسی است که در دوران غیبت قسمتی از عمر شریف آن کعبه مقصود و قبله موعود در آنها سپری می شود. و در نتیجه بسیار بجا و شایسته است که منتظران ظهور و شیفتگان حضور، در مقام عرض ارادت به پیشگاه آن پیشوای غایب از نظر، با دیدگانی اشکبار از طول انتظار عرضه بدارند: ای کاش می دانستم که در کدامین سرزمین مسکن گزیده ای؟! آیا در کوه رضوی، یا سرزمین ذی طوی، یا جای دیگر؟... روی این بیان این فراز از دعای ندبه که با سند معتبر از امام صادق، علیه السلام، صادر شده است، هیچ ارتباطی به عقاید کیسانیه ندارد، بلکه دقیقا مطابق اعتقادات امامیه است و ما در پرتو کلمات

ص: ۲۶

۱- الشیخ الطوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- الکلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۵۰.

- ٣- العلامة المجلسي، همان، ج ١٢، ص ٩٩، ج ٩٩، ص ٣٨.
- ٤- العياشي، التفسير، ج ٢، ص ٥٦.
- ٥- الشيخ الحر العاملي، اثبات الهداه، ج ٣، ص ٥٨٢.
- ٦- العلامة المجلسي، همان، ج ٥٢، ص ٣٨٥.
- ٧- النعماني، ابن ابي زينب، كتاب الغيبة، ص ٣١٥.

نورانی پیشوایان معصوم، علیهم السلام، معتقدیم که حضرت بقیه الله، ارواحانفاده، در دوران غیبت، گاهی در مکه معظمه، گاهی در مدینه منوره، گاهی در کوه رضوی، گاهی در دشت ذی طوی، گاهی در سرزمینهای دوردست، گاهی در بیت الحرام و... تشریف دارند و فراز یاد شده از دعای ندبه دقیقا با این عقیده سازگار است و با عقاید کیسانیه به هیچوجه سازگار نیست و اینک دلایل ناسازگاری دعای شریف ندبه را با عقاید کیسانیه فهرست وار می آوریم: ۱- در دعای ندبه، سرزمین «ذوطوی» نیز در کنار «رضوی» ذکر شده، در حالی که هیچ فردی از فرقه کیسانیه به اقامت محمد حنفیه در سرزمین ذوطوی معتقد نیست. ۲- در دعای ندبه، در کنار این دو نقطه «او غیرها»؛ «یا جای دیگر» آمده در حالی که آن عده از فرقه های کیسانیه که به اقامت محمد حنفیه در کوه رضوی معتقد هستند، به جای دیگری عقیده ندارند. ۳- به دنبال این فراز از دعای ندبه آمده است: بنفسی انت من مغیب لم یخل منا. جانم به فدایت، ای غایب از نظری که از ما دور نیستی. در حالی که هیچ احدی از فرقه کیسانیه چنین اعتقادی در مورد محمد حنفیه ابراز نکرده است. ۴- در دعای ندبه در مورد امام غائب، علیه السلام، آمده است: این ابن النبی المصطفی؟ فرزند پیامبر برگزیده کجاست؟ در حالی که محمد حنفیه از نسل رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، نیست. ۵- در دعای ندبه در مورد حضرت مهدی، علیه السلام، آمده است: و ابن خدیجه الغراء. کجاست فرزند خدیجه بلند جایگاه؟ در حالی که جناب محمد حنفیه از تبار حضرت خدیجه، علیها السلام، نیست. ۶- در ادامه آن آمده است: و ابن فاطمه الکبری. کجاست فرزند فاطمه کبری؟ همه می دانیم که محمد حنفیه فرزند «خوله» است نه حضرت زهرا، علیها السلام. ۷- در دعای ندبه با دهها تعبیر روشن، چون «یا بن الحجج البالغه»؛ «ای فرزند حجتهای بالغه الهی» امام غائب از ابصار، از نسل ائمه اطهار، علیهم السلام، تعبیر و مخاطب شده است، در حالی که محمد حنفیه فرزند یک امام است نه چند امام، فرزند یک حجت است نه چندین حجت. ۸- در دعای ندبه به تعبیر صریح و با قاطعیت تمام، امام غایب از نظر از نسل رسول گرامی اسلام معرفی شده و آمده است: هل الیک یا ابن احمد سیبل فتلقى. ای فرزند احمد [صلی الله علیه و آله] آیا راهی به سوی تو هست که سرانجام به دیدار تو بیانجامد؟ روی این بیان، همه فرازهای دعای ندبه، اعتقادات کیسانیه را در هم می کوید و هرگز با عقاید آنها سر سازگاری ندارد. و اینکه تعبیر «ا برضوی» در این دعای شریف آمده، به این جهت است که کوه رضوی یکی از دهها محل اقامت آن حضرت در دوران غیبت است. و به معنای همسویی با عقاید کیسانیه نیست. و به تعبیر دیگر: دعای ندبه از عقاید کیسانیه نشات نگرفته،

بلکه «عقاید کیسانیه» تطبیق بی مورد مسائل مهدویت به محمد حنفیه است. و لذا می بینیم که همه عقاید کیسانیه نسخه برداری ناقص از عقاید امامیه است، مثلا «کیسانیه» می گویند: ۱- محمد حنفیه از مکه معظمه ظاهر می شود. (۱) ۲- از کنار حجرالاسود قیام می کند. (۲) ۳-۳۱۳ تن به تعداد اصحاب بدر با او بیعت می کنند. (۳) ۴- فرشتگانی که در بدر حضور داشتند به یاری او می شتابند. (۴) ۵- به وسیله آنها شهر مکه را تسخیر می کند. (۵) ۶- محمد حنفیه همنام و هم کنیه پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می باشد. (۶) ۷- شمشیر پیامبر، صلی الله علیه و آله، در دست اوست. (۷) ۸- چهل تن از یاران همراه او هستند. (۸) ۹- او همانند حضرت سلیمان و ذوالقرنین بر همه روی زمین فرمانروایی می کند. (۹) ۱۰- او نمرده است و نمی میرد، تا ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد کند، آن چنانکه پر از جور و ستم شده است. (۱۰) و اینها دقیقا عقیده شیعیان اثنا عشری است، که بر اساس دلایل متقن و روایات معتبر و مستند واصله از رسول اکرم و ائمه معصومین، علیهم السلام، در مورد کعبه مقصود و قبله موعود، حضرت بقیه الله، ارواحنفا، معتقد هستند. روی این بیان دعای ندبه از عقاید کیسانیه نشات نگرفته بلکه کیسانیه اعتقادات شیعیان معتقد و منتظر را به پیشوای پنداری خود - جناب محمد حنفیه - تطبیق کرده اند. در مورد کیسانیه و رد اعتقادات آنها، بزرگانی از قدمای علما، چون: ۱- شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق.) در «کمال الدین و تمام النعمه» ۲/ شیخ مفید (م ۴۱۳ ق.) در «العیون و المحاسن» ۳/ سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق.) در «الفصول المختاره» ۴/ شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق.) در «کتاب الغیبه». و دهها تن از شخصیت‌های برجسته جهان تشیع، در طول قرون و اعصار، بتفصیل سخن گفته اند و در اواخر قرن دوم هجری همه فرقه های آنها منقرض شده اند و بیش از یک هزار سال است که حتی یک نفر در زیر آسمان به عقیده آنها معتقد نیست، دیگر نیازی نیست که ما در این رابطه بحث کنیم. و این که در این رابطه نسبتا بحث طولانی کردیم به دو هت بود: ۱- اخیرا عده ای پیدا شده اند که در مورد فرزندان ائمه، علیهم السلام، تبلیغات ناروایی می کنند، تا از این طریق مقام شامخ معصومین، علیهم السلام، را زیر سؤال ببرند. این گروه بعد از زید شهید، لبه تیز شمشیر خود را متوجه جناب محمد حنفیه نموده اند، تا به خیال خام خود آنها را مدعی امامت معرفی کنند. از بررسی مطالب فوق همگان به این نتیجه می رسند که باید حساب کیسانیه را از جناب محمد حنفیه جدا کرد و در پاکی و شایستگی این فرزند امیرمؤمنان، علیه السلام، شک و تردیدی به خود راه نداد. ۲- از سی سال پیش گروهی از بیماردلان، از تشکیل مجالس شکوهمند دعای ندبه در روزهای جمعه بشدت رنج می برند و تلاش می کنند که در دل معتقدان و منتظران شبهه ایجاد کنند و در صفهای فشرده شیعیان شیفته و منتظر رخنه کنند. این گروه گاهی تلاش می کنند که سند دعای ندبه را انکار کنند، و گاهی تلاش میکنند که فزازهایی از دعای ندبه را برخلاف عقاید امامیه قلمداد نمایند. از این رهگذر در مورد جناب محمد حنفیه و عقاید کیسانیه مقداری بسط سخن دادیم. یکی از نویسندگان که اصرار دارد دعای ندبه را نشات گرفته از عقاید «کیسانیه» قلمداد کند، در پایان سخنان خود می گوید: مطالعه دقیق متن دعای ندبه که از ائمه ما بتصریح و ترتیب نام نمی برد و پس از حضرت امیر، علیه السلام، که بتفصیل از مناقب و فضائل

ص: ۲۸

۱- العلامه المجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲- الاشعری، المقالات و الفرق، ص ۳۱.

۳- همان.

٤- الناشى ء؁ اصول النخل؁ ص ٢٧.

٥- همان.

٦- الاشعري؁ همان.

٧- ابن الجوزى؁ تذكره الخواص؁ ص ٢٦٣.

٨- ابن سعد؁ الطبقات الكبرى؁ ج ٥؁ ص ١١٢.

٩- ابن خلكان؁ وفيات الاعيان؁ ج ٤؁ ص ١٧٣.

١٠- الاشعري؁ همان.

وی سخن می گوید، ناگهان و بی واسطه به امام غائب خطاب می کند، باز این سؤال را بیشتر در ذهن طرح می کند. (۱) یک نگاه گذرا به متن دعای ندبه بی اساس بودن مطلب فوق را به روشنی ثابت می کند، در فرازی از دعای ندبه می خوانیم: ۱- این الحسن این الحسین؟ حسن و حسین کجایند؟ ۲- این ابناء الحسین؟ فرزندان حسین کجایند؟ ۳- صالح بعد صالح شایسته ای پس از شایسته ای. ۴- وصادق بعد صادق راستگویی پس از راستگویی. ۵- این السبیل بعد السبیل؟ کجاست راه (به سوی خدا) پس از راهی؟ ۶- این الخیره بعد الخیره؟ کجایند برگزیده گانی پس از برگزیده هایی؟ ۷- این الشموس الطالعه؟ کجایند خورشیدهای فروزان؟ ۸- این الاقمار المنیره؟ کجایند ماههای تابان؟ ۹- این الانجم الزاهره؟ کجایند اختران درخشان؟ ۱۰- این اعلام الدین و قواعد العلم؟ کجایند مشعلهای دین و پایه های دانش؟ این جمله های نورانی بروشنی اثبات می کنند که در مکتب دعای ندبه و در فرهنگ نورانی این چکامه بی نظیر، مطابق معارف حقه آیین تشیع، بعد از امام حسین، علیه السلام، امامان، نور و پیشوایان راستینی هستند که یکی پس از دیگری با انوار تابناک خود جهان هستی را از سرچشمه زلال معرفت سیراب نموده، گمگشتگان وادی غوایب را از ضلالت و گمراهی نجات داده به شاهراه هدایت و صراط مستقیم حضرت حق رهنمون می شوند. صفاتی که در این فرازهای دهگانه برای امامان نور بیان شده به ترتیب زیر است: ۱- فرزندان امام حسین، علیه السلام، هستند؛ ۲- افراد شایسته امت اند؛ ۳- راستگویانند؛ ۴- راه حق تعالی اند؛ ۵- برگزیدگانند؛ ۶- خورشیدهای فروزان اند؛ ۷- ماههای تابان اند؛ ۸- ستارگان درخشان اند؛ ۹- مشعلهای دین اند؛ ۱۰- پایه های دانش اند؛ آیا به دور از انصاف و خالی از تحقیق نیست که کسی بگوید: در دعای ندبه بعد از حضرت امیر، علیه السلام، از دیگر امامان نامی برده نشده و لذا این دعا با عقاید کیسانیه سازگار است و با اعتقادات امامیه همسو نیست؟! به طوری که ملاحظه فرمودید، در دعای ندبه پس از نام مقدس امام حسن و امام حسین، علیهما السلام، ده فراز آمده که در ضمن آنها ده صفت از اوصاف امامان نور بیان شده، سپس به اوصاف آخرین حجت پروردگار، واپسین ذخیره الهی، حضرت بقیه الله، ارواحنفا، پرداخته می گوید: این بقیه الله التي لا تخلو من العتره الهادیه... (۲) آنگاه تعدادی از برنامه های حیات بخش آن حضرت را به هنگام ظهور موفور السرور آن قبله موعود بیان کرده، خطاب به آن حضرت می گوید: یا بن الساده المقربین، یا بن النجباء الاکرمین... (۳) اگر فرازهایی را که بعد از جمله: «فی الهادین بعد الهادین» تا جمله «یا بن النعم السابغات» در مورد ائمه بعد از امام حسین، علیه السلام، تاحضرت بقیه الله، ارواحنفا، به کار رفته بشماریم، بیش از سی جمله و بیش از سی ویژگی از ویژگیهای امامان نور و پیشوایان معصوم، علیهم السلام، خواهد بود. آیا سی جمله در وصف امامان هشتگانه (از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری، علیهم السلام)، کافی نیست که اثبات کند که دعای ندبه از آنها یاد کرده و ناگهان و بی واسطه به امام غائب پرداخته است؟!

ص: ۲۹

۱- المقدسی، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۲۸.

۲- دکتر علی شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۱۴.

۳- ابن الطاووس، مصباح الزائر، ص ۴۴۹.

قسمت پنجم نگرشی بر موضوع دعا برای تعجیل فرج

مرتضی مهدوی روایت چهارم

اشاره: موضوع سخن، دعا برای تعجیل فرج امام عصر، علیه السلام، بود. در این زمینه سه روایت همراه با برخی آفات آنها را بیان کردیم. در این قسمت روایت نسبتاً مشهوری از امام عصر، ارواحنا فدا، رسیده است که در این شماره آن را مورد بحث قرار می دهیم. روایت مزبور در یکی از توقیعات (۱) آن حضرت بیان شده است: و اکثرُوا الدعاء بتعجیل الفرج، فان ذلك فرجکم. (۲) برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، چرا که گشایش و فرج شما نیز در همان است. نکاتی از این حدیث گرانقدر این روایت شریف شامل نکاتی است که برخی از آنها را یادآور می شویم:

۱. اهمیت دعای فرج

در این حدیث، چنانکه قبلاً نیز گفته ایم، اهمیت و ارزش دعای تعجیل فرج به نحوی بارز مورد تاکید قرار گرفته است. این حدیث نشان می دهد که دعای تعجیل فرج نزد خداوند و ولی اعظم او، علیه السلام، بس مهم است و سخت بدان عنایت دارند؛ و به همین دلیل نیز شیعیان خود را به آن «امر» فرموده اند. بنابراین دوستداران و شیعیان آن حضرت نیز باید به آن عنایت و التفات کنند و بنگرند این موضوع چه بسیار نزد مولایشان دارای اهمیت و ارزش است، پس آنان نیز همان قدر بدان اهمیت دهند. نکته دیگر در این زمینه خود موضوع «امر» امام است. این امر، علاوه بر آنچه گفتیم (یعنی نسبت به اهمیت «امور به») که، نسبت به اهمیت «امر» نیز باید مورد توجه و عنایت شیعیان و علاقه مندان امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، قرار گیرد.

ص: ۳۰

۱- «توقیع» عبارت است از نامه هایی که امام عصر، علیه السلام، ابتداء یا در پاسخ نامه ها و سؤالات دیگران نوشته اند.

۲- الشيخ الصدوق، کمال الدین، باب ۴۵، حدیث چهارم.

همان گونه که در قسمت دوم این نوشتار هم متذکر شدیم، این امر از طرف انسانی معمولی بیان نشده (که در آن صورت، تلقی «امر» نیز از آن به عمل نمی آید)، بلکه از طرف حجت بالغه حق، خلیفه مطلق پروردگار و امام زمان و زمین صادر شده است. آیا اهمیت و بزرگی این «امر»، دلیل بر اهمیت و عظمت «امر» او نیست؟! قطعاً هست. از این گذشته، گرچه ممکن است «امر» امام معصوم در حدیث مزبور، از دیدگاه فقهی حمل بر استحباب شود نه وجوب؛^(۱) اما از دیدگاه اخلاقی، محبتی و معرفتی، واجبتر از آن چیست؟ مگر می شود کسی به امام زمان خود معرفت و محبت داشته باشد و از کنار امر و دستور او براحتی بگذرد؟! اساساً آیا «بنده» و «محب»، اهتمام و شانی جز اطاعت از «مولا» و «محبوب» خود دارد؟ هرچه این ارادت، شناخت و محبت بیشتر و عمیقتر گردد، بی تردید انسان را در اطاعت از مولای خود، جدیتر و کوشاتر می کند. معرفت و شناخت عمیق، این تلقی را در ضمیر آدمی به وجود می آورد که امر امام معصوم و حجت خدا، امر خود حضرت حق است. کسی که خدای متعال و حجت بالغه او را بشناسد، در می یابد که «امام»، «لسان اله» و زبان خداست. پس امر او، امر خداست؛ بلکه باید گفت این امر خداوند است که از زبان ولی او بیان شده است. به هر روی، این حدیث نشانگر اهمیت و ارزش فوق العاده دعای تعجیل فرج نزد خداوند و ولی اعظم اوست.

۲. امر به کثرت دعا

امام عصر، علیه السلام، تنها امر به دعا فرموده اند؛ بلکه فرموده اند برای تعجیل فرج «بسیار» دعا کنید، چنانکه لفظ «اکثروا» بر آن دلالت دارد. از این مطلب، دو موضوع روشن می شود: یکی اینکه برای فرج آن حضرت «زیاد» باید دعا کرد؛ و دوم همان ارزش و اهمیتی که در نکته اول درباره آن توضیح دادیم؛ زیرا اگر این دعا، موضوعی عادی بود و اهمیت نداشت امر نمی فرمودند نسبت به آن «بسیار» دعا کنیم. مساله مهم دیگر، این است که بنگریم «زیاد دعا کردن» چه مفهومی دارد. این نیز روشن به نظر می رسد. منظور از «زیاد دعا کردن»، تعداد خاصی از دعا نیست؛^(۲) بلکه مقصود این است که این دعا، دغدغه اصلی شیعیان قرار گیرد؛ یعنی - همان گونه که در توضیح حدیث دوم گفتیم - به راستی تشنه و خواهان امام زمانشان باشند؛ او را از اعماق وجود از خداوند «طلب کنند» و با سوز دل «بخواهند». غیبت و نبود امام زمان، آنان را «نگران کند». واقعا احساس کنند «گمشده» دارند و جای خالی او را «بینند». امام عصر، علیه السلام، در حدیث گرانقدر خویش، در مقام تذکار همین حقیقت است که شیعیان را بدین حالت سوق دهند، آری شب و روز دعا کردن، در مواقع استجاب دعا، ظهور مولای خود را از خدا خواستن، دغدغه فرج را فراموش نکردن، به اقتضای هر موقعیتی یاد آن عزیز افتادن و فرج او را از حضرت حق طلب کردن. این است معنای «اکثرا» و «زیاد دعا کردن». البته این مطلب منافاتی با کثرت دعاهای فردی برای تعجیل در فرج امام عصر، علیه السلام، ندارد. یعنی نباید کسی تصور کند که تا تمام شیعیان و همه جامعه بصورت جمعی به این مرحله نرسند، دعای فردی فایده و اثری نخواهد داشت. خیر؛ هر دعایی اثر خود را دارد و دوستان آن حضرت باید به دعا کردن و تکرار و کثرت آن - گرچه به صورت فردی - رومی آورند.

ص: ۳۱

۱- اگرچه این استحباب هم معمولی نیست، بلکه از نوع مؤکد و قوی آنست، چنانکه از متن حدیث پیدا است.

۲- مثل چهل بار یا هفتاد بار، تا مثلاً کسی تصور کند به امر امام عمل کرده است. گرچه، این تعداد در یک مجلس، ممکن

است از باب مصداق «ذکر کثیر»، مصداق «زیاد دعا کردن» نیز به شمار آید.

چنانکه گفتیم هر دعا برای تعجیل فرج، چه فردی و چه اجتماعی، تاثیر خود را دارد و این امر حتمی و قطعی است، بخصوص اگر از سوز دل و توجه به حضرت حق باشد. این حتمیت همان گونه که قبلا گذشت، براساس روابط تکوینی و سنن حاکم بر جهان آفرینش است. آنچه در حدیث بر این معنا دلالت دارد، کلمه «ان» است که برای مفهوم «تحقیق» و تاکید به کار می رود. امیدواری و اطمینان خاطر نسبت به استجاب و تاثیر دعا، از دیگر اموری است که بر مفهوم مذکور مترتب می شود. آشکار است که اگر دوستان امام عصر، عجل الله تعالی فرجه، به اجابت و قطعی بودن دعای خود امیدوار و مطمئن باشند، با انگیزه و رغبت بیشتری به آن رو خواهند آورد. بنابراین، پیام حدیث به لحاظ کلمه «ان»، این است که: ای شیعیان و رهپویان کوی ولایت، برای فرج مولایتان دعا کنید و اطمینان داشته باشید که دعایتان هیچ گاه بی تاثیر نخواهد بود و به اجابت خواهد رسید. این تاثیر مهم هر گونه وسوسه و تشکیک شیطان را مانند: «این دعاها به کجا می رسد؟»، «با این وضعیت روحی افراد و جامعه، چگونه ممکن است دعاها ما مستجاب شود؟» و... را نیز از بین می برد. ۴. معنای دقیقتر حدیث

با توجه به اینکه کلمه «ذلک» اسم اشاره است، و نیز با توجه به کلمه «فرجکم»، ممکن است معنای حدیث به یکی از دو صورت زیر باشد: اول: برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید، زیرا فرج و گشایش شما نیز به فرج من خواهد بود. (۱) دوم: برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید، زیرا گشایش و فرج شما نیز به همین دعا کردن (برای فرج) است. (۲) در هر صورت، دو نکته مهم در این حدیث مورد تاکید قرار گرفته است: یکی: بسیار دعا کردن برای فرج؛ که ما معنای حدیث را هر یک از صورتهای مذکور بگیریم، بر «زیاد دعا کردن» تاکید شده است. و دیگر حصول فرج و گشایش برای دعا کننده؛ اعم از اینکه علت آن حصول فرج امام عصر، علیه السلام، باشد، یا اصل دعا کردن، یا زیاد دعا کردن. در هر صورت به نوعی برای دعا کننده، فرج و گشایش حاصل خواهد شد. اگر پرسید: چگونه برای دعا کننده، فرج و گشایش حاصل می شود؟ پاسخ این است که به یکی از صورتهای زیر: الف) ممکن است دعا کننده برای فرج امام عصر، علیه السلام، به خواسته خود برسد و این به برکت همان دعا خواهد بود. یعنی خداوند متعال عین حاجت و خواسته دعا کننده را نیز به برکت دعای تعجیل فرج، عطا خواهد فرمود. ب) ممکن است به عین خواسته و آرزوی خود نرسد، اما در عوض خداوند متعال به گونه ای دیگر جبران فرماید، مثل اینکه بلایی را از او دفع نماید؛ گرفتاری را از او بر طرف سازد و خلاصه فیض دیگر به او برساند. ج) ممکن است که خداوند متعال به دعا کننده صبر و استقامتی در سختیها و گرفتاریها عطا فریاد که مشکلات برایش آسان گردد. اینها در صورتی است که فرج کلی امام عصر، علیه السلام، واقع نشده باشد، والا کدام مشکل است که با ظهور مولای ممکنات برطرف نشود؟! (۳)

ص: ۳۲

۱- در این حالت، کلمه «ذلک» اشاره به «فرج» است؛ و جمله دوم حدیث، تعلیل برای «امر به دعای فرج» یا «امر به اکتار دعای فرج» است.

۲- در این حالت، «ذلک» اشاره به «دعای فرج» یا «اکتار دعای فرج» خواهد بود. معنای حدیث در صورت چهارم چنین است: برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید؛ زیرا گشایش و فرج شما به همین زیاد دعا کردن می باشد. ر.ک: الاصفهانی،

السيد محمد تقى، مكيال المكارم (عربي)، ج ١، ص ٣٠٨.

٣- ر.ك: همان، ج ١، ص ٣٠٩.

یکی از آثار «زیاد دعا کردن برای فرج»، پیدا شدن انس به آن، و در نتیجه ایجاد آمادگی تدریجی برای آن خواهد بود. در واقع، امام عصر، علیه السلام، با حدیث و امر گرانقدر خود خواسته اند که شیعیان با آرمان اصلی خویش انس داشته باشند. نه تنها آن را فراموش نکنند، بلکه همواره به یاد آن باشند و آن را از خداوند طلب کنند. روشن است که وقتی فرد یا جامعه ای، آرزو و آرمان مهمی را همیشه یاد کند، به دنبالش باشد و همواره آن را از حضرت حق بخواهد، با آن انس پیدا خواهد کرد. همین انس و علاقه بتدریج برای آنان حالت آمادگی ایجاد خواهد نمود و در زندگی عملی و نزدیک شدن به آن آرمان، یاریشان خواهد کرد. این خود، اثر و ثمر بسیار مهم و ارزشمندی برای دعای تعجیل فرج به شمار می آید و اگر این دعا هیچ اثری جز همین نداشت، در بزرگی و اهمیت و تاثیر آن، کافی بود. چنانچه سخنان بالا را دقیقتر بیان کنیم، کثرت دعا برای فرج امام عصر، علیه السلام، حداقل این آثار را دارد: الف) زدودن غفلت و بی توجهی نسبت به ظهور امام، علیه السلام؛ ب) دور ماندن از آثار و عواقب این بی توجهی و غفلت؛ ج) انس با مساله ظهور و فرج امام عصر، علیه السلام؛ د) انس و عادت نسبت به ذکر و یاد خود آن حضرت و برخورداری از آثار و برکات آن؛ ه) آمادگی روحی برای درک ظهور؛ و) زیاد شده علاقه و محبت انسان به مولا و امام زمانش؛ ز) آمادگی برای گام برداشتن عملی در راه بندگی حضرت حق و تقرب به سوی او و ولی اعظم او.

۶. ظهور و فرج؛ آرمان اصلی شیعه

گرچه ممکن است برخی مواقع، تکرار موضوعی، ملال آورد و از نظر ادبی نیز مطلوب به شمار نیاید؛ اما اهمیت فوق العاده و ارزش حیاتی آن موضوع نه تنها این امر را می پوشاند، بلکه تکرار را ضروری نیز می نماید. یکی از نکات بسیار مهم و برجسته در حدیث امام عصر، علیه السلام، این است که: آرمان اصلی و بنیادین شیعه، همانا ظهور و فرج امام زمان است و ما در تفات گذشته، بدین امر اشاره و بلکه تصریحاتی داشتیم، اما اهمیت و ارزش والای آن باز ایجاب می کند که آن را جداگانه مورد تاکید قرار دهیم. نیک بنگرید؛ لحن و پیام حدیث این است که: ای شیعیان! در زندگی شما، و همه مسلمانان و حتی بشریت، هیچ چیز همچون ظهور و فرج امام عصر، علیه السلام، اصالت، ارزش و اهمیت ندارد. اصل اساسی، آرمان نهایی و هدف غایی برای شما، همانا، ظهور بزرگ منجی انسانیت است. پس به دنبال آن باشید. تشنه آن شوید و آن را از خداوند بخواهید. هیچ مساله و موضوع دیگری در قبال این آرمان مقدس، اصالت و اهمیتی ندارد، و هرچه باشد نیز با ظهور و فرج آن حضرت به تحقق خواهد پیوست. اگر فرض کنیم فرمانده یک پادگان بنابر ضرورت، مدتی نامعلوم از سپاه و لشکر خود دور شده باشد؛ به نظر شما چنانچه بخواهد مهمترین و بزرگترین پیام و توصیه خود را برای نیروهایش بفرستد، چه موضوعی را مطرح خواهد کرد؟ (این را نیز در نظر بگیرید که قرار است طرح

بسیار بزرگ، گسترده و مقدسی به دست این فرمانده و نیروهایش پیاده شود که سرنوشت انسانها همه به آن بستگی دارد. فرماندهی کل نیز اوضاع را تحت مراقبت دارد و هرگاه این نیروها آماده شوند، دستور آمدن فرمانده پادگان را صادر خواهد کرد). جواب کاملا روشن است. آنچه فرمانده پادگان در پیام خود باید مطرح کند، دو مساله است: یکی آمادگی نیروها برای نبرد و فداکاری و دیگر، توصیه به نیروها که نزد فرمانده کل رفته و ضمن اعلام آمادگی خویش، از او بخواهند فرمانده آنان را نزدشان بفرستد و آن طرح عظیم و مقدس را اجرا کند. به دیگر سخن، آنچه را که فرمانده پادگان مطرح خواهد کرد، در واقع مهمترین و اساسی ترین وظیفه و آرمان نیروها خواهد بود. آنچه که امام عصر، ارواحنفا، نیز در حدیث پر برکت خویش مطرح فرموده اند، دقیقا همین مساله است. یعنی آن حضرت، بزرگترین و مهمترین آرمان مکتب و انسانیت و بخصوص شیعه را تذکر داده اند. بنابراین شیعیان و دوستان آن حضرت نیز باید نسبت به مساله دعای تعجیل فرج همین شناخت و تلقی را داشته باشند و امر مولای خود را اجابت نمایند. به درگاه الهی روی آورند و فرج مولا و فرمانده خویش را از او به طور کاملا جدی درخواست کنند. بدیهی است که مساله آمادگی برای ظهور و فداکاری در رکاب آن حضرت نیز در این آمدن و درخواست کردن، نهفته و مندرج است. یعنی دعا کنندگان باید در مسیر کسب آمادگی قرار داشته باشند و چون این مساله، بدیهی و روشن بوده، دیگر در اینجا تذکر داده نشده است؛ گرچه در پیامها و روایتهای دیگر بس بدان عنایت شده و یادآوری گردیده است. اگر هم در این میان، عده ای به دعای تعجیل فرج متوجه بوده و برای آمدن مولای خود دعا می کنند، اما در مسیر عمل و آمادگی نیز سستیها و کاستیهایی دارند، باز اینان نسبت به دیگران به آن آرمان بزرگ نزدیکتر و جلوترند و به سبب همین دعا کردن و بخصوص کثرت آن، آمادگی روحی و در نتیجه زمینه برای کسب آمادگی عملی بیشتری را دارا خواهند بود.

آنچه امام عصر، ارواحنفاده، در حدیث شریف بدان امر فرموده اند (یعنی کثرت دعا برای تعجیل فرج و ظهور) از نهایت درجه خردمندی و معقولیت برخوردار است یعنی این مسأله یک امر کاملاً معقول، خردمندانه و مبتنی بر قوانین و سنتهای حکیمانه الهی و بشری است. این امر از دو جهت کاملاً روشن است: یکی از این جهت که امام، خود، معدن حکمت و علم است و آنچه بدان امر فرماید نیز حکیمانه و معقول خواهد بود. و دوم از جهت خود موضوع و سیره عقلا. اما خود موضوع معقول است، زیرا (دعای تعجیل فرج) طلب گشایش، راحتی، رحمت، کمال، کرامت، خیر، سلامتی و همه ارزشها و خوبیهاست؛ آن هم برای همه انسانها. آیا این از معقولیت برخوردار نیست؟ معقولیتی ژرف و والا؟ اما سیره عقلا؛ این نیز آشکار است؛ زیرا هر عاقل فرزانه ای همواره در پی بهترین راه برای رسیدن به راحتی، گشایش، خیر و خوبی است. و اگر عقل را به مفهوم حدیث معروف: «آنچه خدا بدان عبادت شود و بهشت به دست آید» (۱) بگیریم؛ معقولیت «دعای تعجیل فرج» بسیار روشنتر خواهد بود؛ زیرا تحقق فرج و ظهور امام عصر، علیه السلام، دقیقاً به معنای تحقق عبادت خداوند و بهشت موعود دنیا در سراسر گیتی است. (۲) نه تنها شیعیان و مسلمانان، بلکه تمامی عقلا و خردمندان جامعه بشری نیز، اگر امام عصر، علیه السلام، زمان ظهور، ابعاد حکومت آن حضرت و ارزشها، برکات و خوبیهای آن را بشناسند، بی تردید و به حکم عقل نسبت به آن مشتاق و تشنه شده و به سوی آن خواهند شتافت. نکته مذکور (یعنی معقولیت دعای تعجیل فرج) بسیار مهم و قابل توجه است. از آنجا که همواره عقلا براساس عقل، فطرت و طبیعت خود، معقولانه و فطری حرکت و زندگی می کنند بنابراین دعای تعجیل فرج نیز در واقع، یک کار فطری، طبیعی و معقول است. به همین روی نیز، عدم انجام آن باید شگفت انگیز و مورد سؤال باشد اگر انسان در کویری خشک و سوزان، سخت تشنه شد و به خطر افتاد و از چشمه سار زلال و آب حیات بخش سراغ نگرفت، باید تعجب کرد. اگر بیمار، در جستجوی طیب برنیامد، شگفت انگیز خواهد بود. اگر جهان در آتش بیداد و ظلم سوخت و انسانها به دنبال منجی راستین نرفتند و او را طلب نکردند، غیر معقول و غیر طبیعی خواهد بود. به حکم عقل، «باید» تشنه امام زمان شد. «باید» او را طلب کرده و در جستجویش برآمد. «باید» او را از خدا خواست و برای فرج و ظهورش دعا کرد. این یک حکم عقلی، فطری و طبیعی است، و اگر انجام نشد، نامعقول و شگفت آمیز خواهد بود. این «باید» عقلی آن گاه که به زبان شرعی بیان شود، به صورت همان «امر» امام عصر، علیه السلام، در حدیث مزبور جلوه گر می شود.

۱- «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان».

۲- گرچه منظور از «بهشت» در حدیث فوق بهشت آخرت است؛ اما بهشت دنیا در زمان ظهور نیز بهشتی معنوی و در واقع نمودی از همان بهشت اخروی است.

اشاره: انتظار نجاتبخش موعود(۱) در همه ادیان و مکاتب مطرح بوده و بخش عمده ای از تعالیم دینی را به خود اختصاص داده است. نظر به اهمیت شناخت دیدگاه دیگر ادیان در زمینه موعود آخرالزمان، مجله موعود تلاش کرده است که در هر فرصتی دیدگاه یکی از ادیان را، حتی الامکان از زبان و بیان پیروان آن مطرح و به خوانندگان خود عرضه کند. در این شماره نیز برای شناخت بیشتر موعود یهود مقاله ای را که توسط یکی از دین پژوهان یهودی نوشته شده، تقدیم شما عزیزان می کنیم. مقدمه: (۲)

اندیشه نجات بخشی و انتظار برای موعودی که خواهد آمد و نظامی منطبق با قوانین الهی و آسمانی برقرار خواهد کرد، یکی از مهمترین بخشهای اعتقادی و مشترک در ادیان توحیدی است. هر چند این که ویژگیهای این موعود چیست؟ کی و کجا ظهور خواهد کرد در همه دین ها یکسان نیست اما آنچه که در این اندیشه مشترک است این است که نجات دهنده ای از خاندان نبوت خواهد بود و این ناجی به خوی پسندیده، تقوا، دانش و همه صفات نیکو آراسته و از بدیها و زشتیها مبرا است. در دین زرتشتی یک منجی آینده به نام سوشیانت (یا سوشیانس) مورد انتظار است. او از فرزندان زرتشت است که نطفه اش به شیوه ای معجزه آسا در آب دریاچه نگهداری می شود. مادر او نیز نژادش به پسر زرتشت می رسد. در دین یهود، نجات بخش نهایی «ماشیح به معنای «مسح و تدهین شده نام دارد و به تصریح متون، از خاندان داود پیامبر است. به اعتقاد مسیحیان، حضرت عیسی بار دیگر زنده می شود و برای نجات مردم فرود می آید. «فارقلیط از جمله القابی است که به منجی مسیحیان داده شد و لفظا به معنی آموزگار، شفیع و هادی و تقویت دهنده بوده و تحقق بخش عدالت در جهان آینده است. شیعیان معتقدند که منجی آینده، امام دوازدهم است که از نظرها غایب گردیده و روزی دوباره ظاهر شده و برای برقراری عدالت و صلح قیام خواهد کرد. نام او «مهدی به معنای هدایت کننده است.

-
- ۱- برگرفته از: نشریه بینا (ارگان انجمن کلیمیان تهران)، سال اول، ش ۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۸.
 - ۲- برگرفته از مقدمه کتاب «نجات بخشی از ادیان، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

در اسلام، مهدی موعود از سوی پدر از خاندان نبوت است و از سوی مادر نیز به قیصر روم منتسب است که در نهایت به حواریون عیسی منتهی می شود. حتی در آیین های دیگر نیز مانند همین اعتقاد درباره موعود وجود دارد. مثلا در آیین هندیان باستان «کالکی دهمین ظهور «ویشنو» که همان مفهوم موعود و اندیشه مهدویست است - سوار بر اسب سفیدی خواهد شد و شمشیر درخشان در دست گرفته و عصر طلایی را از نو آغاز خواهد کرد. اختلاف نظر درباره شخص ناجی در هر یک از ادیان، مانع و مخالفی برای سایر عقاید به شمار نمی رود، همانگونه که در اعتقاد یهود، قبل از ماشیح، شخصی به نام الیاهو خواهد آمد و ظهور ماشیح و فرارسیدن روز حسابرسی الهی را بشارت خواهد داد. در این مبحث، به طور مختصر شخصیت ماشیح و وضعیت دوران نجات نهایی جهان براساس اعتقادات یهود مطرح خواهد شد. یکی از پایه های اساسی و اصول مهم آیین یهود، ایمان به ظهور ماشیح و دوره نجات (گئولا) است. طبق نظر هارامبام، هر فرد (یهودی) که به ماشیح اعتقاد نداشته باشد و یا چشم به راه آمدن او نباشد، منکر سخنان حضرت موسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل است زیرا همانطور که ذکر خواهد شد، موضوع ماشیح بکرات در متون مقدس عنوان گشته است. علیرغم اهمیت این موضوع و ذکر مداوم آن در گفتارهای مذهبی جامعه یهودی، معمولا این عقیده بصورت یک تئوری خشک و خیالی تلقی می شود تا واقعیتی قابل لمس و حقیقی در واقع تردید و ابهام زیادی این موضوع را احاطه کرده است که از جمله دلایل آن می توان عدم برخورداری از دانش کافی، ترس و واهمه از ناشناخته ها و روبرو شدن با آینده نامعلوم و اسرارآمیز را نام برد. تلمود کسانی را که به محاسبه دقیق زمان ظهور ماشیح می پردازند، مورد لعن قرار داده است و تنها تشویق به انتظار را توصیه می کند. از طرف دیگر، در مقاطعی که آزار و شکنجه و رنج و مشقت یهودیان توسط مشرکین به علت اعتقادات مذهبی و توحیدی آنها به اوج خود می رسید، ایمان به ماشیح و گئولا- (نجات) بوده که جرقه های امید را روشن نگاهداشته و باعث شده که یهودیان بدترین و هولناک ترین مصیبت های تاریخ را تحمل کنند و به انتظار روز قضاوت الهی باشند، روزی که حق بر ناحق پیروز شده و صلح و صفا و برادری و صمیمیت بر جهان حاکم گردد و «تمامی زمین از دانش الهی مملو گردد» و «تمامی انسانها نام خدا را خوانده و او را یکسان عبادت خواهند کرد».

۱. احیای سنتهای اولیه عبادت یهود: اساس عبادت یهود بر تقدیم قربانیا قرار گرفته است که امروزه این عبادات با خواندن تفیلا (نماز) جایگزین شده اند. با ظهور ماشیح، آن مراسم دوباره احیا خواهند شد. ۲. پایان بدی و گناه: «خداوند صاحب قدرت می فرماید در آن روز (نجات) من اسامی بتها را از زمین منقطع خواهم کرد و آنها دیگر یادآوری نخواهند شد.» (زخریا) ۳. درک الهیت و آگاهی واقعی از وجود خداوند: «زمین از دانش الهی مملو خواهد شد، همانند آبهایی که دریا را می پوشانند» (یشعیا) «زمین از دانش الهی و شناخت جلال او مملو خواهد شد، همانند آبهایی که دریا را می پوشانند» (حبقوق) «خداوند می فرماید پس از آن ایام، دانش خود را در نهاد آنها گذارده و تعالیم خود را بر قلب آنها خواهم نوشت... (به گونه ای که) دیگر کسی ممنوعش را تعلیم نخواهد داد و کسی برادرش را درس نخواهد داد که: «خدا را بشناسید»، زیرا همه (انسانها) مرا خواهند شناخت از کوچکترین تا بزرگترین آنها» (یرمیا) ۴. پرستش و ستایش جهانی خداوند: «که در آن هنگام (زبان) ملتها را به زبانی پاک و منزّه تبدیل خواهم کرد که آنها نام خداوند را خوانده و او را یکسان عبادت خواهند نمود» (صفینیا) «خداوند بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود، در آن روز، خداوند یکتا و نامش یکتا خواهد بود» (زخریا) ۵. همزیستی مسالمت آمیز و صلح جهانی: «آنها شمشیرهای خود را شکسته و به گاو آهن (تبدیل خواهند کرد) و نیزه های خود را به قیچی های شاخه زنی (مبدل می کنند). ملتی بر ملت دیگر شمشیر نخواهد کشید و دیگر جنگ نخواهند آموخت (یشعیا- میخا) «تیر و کمان جنگ از بین می رود و (ماشیح) با ملتها از صلح صحبت خواهد کرد» (زخریا) ۶. رستاخیز مردگان: رستاخیز مردگان، آخرین اصل از اصول سیزده گانه ایمان یهود است و تا حدودی از موضوع ماشیح و گئولا مجزا است. با این حال چون بعد از نجات نهایی واقع شده و آخرین مرحله گئولا محسوب می شود، در این مبحث ذکر شده است. «مردگان تو زنده خواهند شد... ای خفتگان خاک، برخیزید و ترنم کنید» (یشعیا) «بسیاری از خفتگان خاک زمین بیدار خواهند شد و گروهی از اینها (که صالح باشند) برای زندگی ابدی خواهند بود» (دانیال) ۷. برکت و سعادت و پایان بیماریها: «در آن زمان چشم نابینایان روشن شده و گوش ناشنوایان باز خواهد شد. در آن زمان فرد لنگ همانند گوزن جست و خیز کرده و زبان انسان لال ترنم خواهد کرد» (یشعیا) «شما را از تمام ناپاکیها و پلیدی هایتان نجات می دهم، غله رابارور نموده و آن را زیاد خواهم کرد و دیگر برای شما قحطی قرار نخواهم داد» (یحزقل) ۸. وقوع معجزاتی عظیم تر از معجزات خروج بنی اسرائیل از مصر: «خداوند می فرماید از این رو ایامی خواهند آمد که (به علت وقوع معجزاتی عظیم) دیگر انسانها با تعجب نخواهند گفت، زنده است خدایی که بنی اسرائیل را از مصر خارج نمود» (یرمیا)

* بخش دوم:

دوره قبل از ظهور ماشیح زمان ظهور ماشیح که توسط خداوند تعیین شده است، رازی بسیار پوشیده و پنهان است. با این وجود، نشانه های بسیاری در مورد شرایط آمدن او بیان شده اند. بخشی از این شرایط اضطراب آمیز و نگران کننده هستند (تلمود گمارای سوطا ۴۹ ب). آنها شمشیرهای خود را شکسته و به گاو آهن تبدیل خواهند کرد و نیزه های خود را به قیچی های شاخه زنی (مبدل می کنند). ملتی بر ملت دیگر شمشیر نخواهد کشید و دیگر جنگ نخواهند آموخت. در کنار شرایط سخت و سهمگین، علائم و نشانه های مسرت بخش و امیدوار کننده نیز درباره زمان قبل از آمدن ماشیح پیش بینی شده است (گمارای سنهدرین ۹۸ الف و زوهر جلد اول ۱۱۷ الف): «پیشرفت و خوشبختی نسبتا زیاد مردم دنیا، تجدید حیات در مطالعه تورا و علوم دینی، باز شدن دروازه های عقلانی در بالا و چشمه های حکمت در پایین (که «باز شدن دروازه های عقلانی در بالا» با ظهور و پیشرفت. تعالیم رمزی و عرفانی در تورا و کتب آسمانی، بسیار مشهود است و «باز شدن چشمه های حکمت در پایین اشاره به پیشرفتها و اکتشافات علمی و تکنولوژی امروز است)». همچنین گفته شده است «هنگامی که ماشیح به پاخیزد، علائم شگفت انگیز و معجزات بسیاری در دنیا به وقوع می پیوندند».

* بخش سوم:

شخصیت ماشیح الف) ماشیح: بشر خاکی طبق آنچه در متون مذهبی یهود آمده است، موضوع ماشیح و گئولا (نجات نهایی) از جمله اهداف اولیه آفرینش جهان است. البته این اشاره ای است به موضوع ماشیح و روح او. اما از نظر فیزیکی و جسمانی، «ماشیح، انسانی است خاکی از اولاد بشر که به صورت عادی متولد شده است. اصل و نسب او به حضرات داود و سلیمان می رسد. از دیگر نشانه های او این است که صداقت و پارسایی او از بدو تولد به بعد دائما در حال افزایش بوده و به خاطر فضیلت و اعمال شایسته خود، به عالی ترین و والاترین درجات تکامل روحانی دست خواهد یافت. ب) ماشیح در هر دوره امکان آمدن ماشیح در هر دوره وجود دارد امانه به این معنی که او در وقت مناسب برای ظهور از آسمانها پائین آمده و در زمین ظاهر خواهد شد. بلکه او همیشه روی زمین است، بشری خاکی با پایه و مقام بسیار مقدس و روحانی (صدیق) که در هر دوره وجود داشته و حاضر و ناظر است. «در هر دوره، فرزندی از خاندان یهودا به دنیا می آید که برای مقام ماشیح، برازنده است. روزی که زمان گئولا- (نجات نهایی) فرا رسد، نشامای (روح) مخصوص و از قبل موجود ماشیح پائین آمده و به آن «صدیق اهدا خواهد شد. ربی مشه سوفر این موضوع را چنین توضیح می دهد: مشه (حضرت موسی) ناجی اول بنی اسرائیل، به هشتاد سالگی رسید و هنوز از اینکه بنی اسرائیل را نجات خواهد داد، اطلاعی نداشت و آن را احساس نمی کرد. حتی هنگامی که خداوند به او گفت: «بیا و من تو را به نزد فرعون می فرستم...»، او در ابتدا از این امر سرباز زد و حاضر به قبول این ماموریت نشد. همین قضیه درباره ناجی نهایی (ماشیح) نیز صدق می کند. درباره شائول (اولین حاکم بنی اسرائیل) نیز مشاهده شد که آن روح قدسی که آن را قبلا در وجود خود اصلا احساس نکرده بود، بعد از این که به عنوان پادشاه، مسح شد بر او واقع شد. ج) شخصیت و صفات خاص ماشیح یسعیان نبی در وصف او چنین می گوید: «روح خداوند بر او خواهد آمد، روح عقل و فهم، روح تدبیر و توانایی، روح دانش و ترس الهی. و او با ترس الهی الهام می گیرد، با دید چشمانش قضاوت نخواهد کرد و با شنیده گوشهایش فتوی نخواهد داد. تهیدستان را با عدالت داوری کرده و برای افتادگان زمین، با تساوی حقوق تصمیم خواهد گرفت، و (ظالمان) زمین را با عصای (سخن) دهان خود می کوبد و شریران را با نفس (نسیم) لبهای خود از

بین خواهد برد». طبق عقیده هارامبام (موسی بن میمون): «عقل و دانش او از حضرت سلیمان نیز بیشتر خواهد بود. او از پدران قوم یهود (ابراهیم، اسحق و یعقوب) و نیز از همه انبیای بنی اسرائیل که پس از حضرت موسی برانگیخته شدند، بلند مرتبه تر خواهد بود».

ص: ۳۹

مساله مهدویت از جمله مسائلی است که در روایات اسلامی تاکید بسیاری بر آن شده است. در بین روایات مربوط به ابعاد مساله مهدویت، روایاتی عهده دار تبیین «هدف قیام امام عصر»، ارواحنا فدا، می باشند که بطور کلی شاید بتوان این روایات را به دو دسته تقسیم کرد: الف) روایاتی که هدف ظهور آن حضرت را «پر کردن جهان از عدل و داد» (یملا الارض قسطا و عدلا) و امور مربوط به آن معرفی می کنند که برخی ۱۲۳ روایت (۱) و برخی دیگر ۱۳۲ روایت (۲) از مراجع شیعه و سنی در این باره شمرده اند. ب) روایاتی که هدف ظهور آن حضرت را «انتقام خون اباعبدالله، علیه السلام، یا انتقام پیامبران و... شمرده و آن حضرت را «الطالب بدم المقتول بکربلا» (۳) و امثال آن معرفی می نماید. امام صادق، علیه السلام، در ذیل حدیثی طولانی در وصف یاران آن حضرت آورده است «و شعار آنان اینست ای خونخواهان حسین! (یا لثارات الحسین، علیه السلام) (۴) اکنون این سؤال مطرح است که هدف قیام آن عصاره هستی و یگانه عصر، کدام امر است؟ یکی از این دو، یا هر دو؟ آیا هدف آن بزرگوار اولاً برگزاری قسط و عدل جهانی و سپس انتقام گرفتن از دشمنان اهل بیت، علیهم السلام، است؟ یا یک هدف بیشتر ندارد؟ اگر چنین است آن یک هدف چیست؟ مدعا اینست که آن یگانه عصر در هدف هم یگانه است؛ هدف او یک چیز بیشتر نیست، آنهم انتقام خون امام حسین، علیه السلام، که خود عین برقراری قسط و عدل جهانی است!

ص: ۴۰

-
- ۱- مهدی موعود، ترجمه بحارالانوار، ج ۱۳، علی دوانی، ص ۵؛ منتخب الاثر، آیه الله صافی گلپایگانی.
 - ۲- محاضرات فی الالهیات، آیه الله جعفر سبحانی، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، ص ۵۶۶.
 - ۳- صحیفه المهدی، جواد قیومی اصفهانی، ص ۲۱۸؛ مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، دعای ندبه.
 - ۴- مهدی موعود، علی دوانی، ص ۱۱۰۰.

اما بیان اینکه چگونه برقراری قسط و عدل جهانی همان انتقام خون حسین، علیه السلام، است و بالعکس، نیازمند به مقدماتی است که در ذیل می‌شمریم. (۱) ۱-۲ برقراری قسط و عدل هدف زمینی ارسال رسل و انزال کتب

برقراری قسط و عدل هدف زمینی ارسال رسل و انزال کتب است که در پرتو آن کمالات انسانی هم به غایت خود خواهد رسید و انسان به کنه عبودیت و قرب ربوبیت نایل خواهد شد. پر واضح است برقراری قسط و عدل فقط در بعد اقتصادی یا سیاسی، اجتماعی و حتی آمیزه‌ای از ایندو و به تنهایی وجه همت رسولان الهی نیست؛ اگر نگوییم چنین چیزی اصلاً امکان ظهور ندارد مگر بر پایه اعتدال اخلاقی و بینشی. بر اساس عدالت اقتصادی و سیاسی گرچه تشکیل حکومت و برقراری قسط و عدل اقتصادی، سیاسی مورد توجه پیامبران الهی بوده است، اما آنها توجه همه جانبه به عدل و قسط داشته و عدل جامع را طلب می‌کردند؛ یعنی هم مبعوث برای «اتمام مکارم اخلاق بوده اند (عدل اخلاقی) و هم «قائم بالقسط (عدل اقتصادی سیاسی)».

۲-۲ اصالت اعتدال اخلاقی و رابطه آن با عدل اقتصادی، سیاسی

در اینکه رابطه تنگاتنگی بین اعتدال اخلاقی و عدل اقتصادی سیاسی هست، خیلی نیازمند استدلال نیستیم. واضح است اقامه قسط و عدل (اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) از غیر عادل (ظالم) محال است، چرا که فاقد شئی نمی‌تواند معطی شئی باشد. برقراری قسط و عدل لازمه اش بودن اعتدال اخلاقی و بینشی در متولیان اقامه چنین چیزی است. و از آنسو نیز بر اساس اصل «من لا معاش له لامعاد له (کسی که معاشش تامین نگردد، معادش نیز راست نیاید)، چگونه ممکن است در زیر یوغ «فرعونها» و «قارونها» که بر هم زندگان قسط و عدل «سیاسی و اقتصادی اند، خیل مردم بتوانند به اعتدال اخلاقی برسند؟ روشن است که با «زور» و «زر» ظالمین مردم مستضعف به استثمار کشیده شده و به عبادت غیر خدا رو خواهند آورد و از اعتدال اخلاقی و بینشی روز به روز دورتر خواهند شد که تاریخ گواه بر این مدعاست و از همین رو مبارزه با فرعونها و قارونها از رؤوس برنامه مبارزاتی انبیا برای برقراری قسط و عدل همه جانبه بوده است. اما سخن در این است که علی‌رغم این رابطه تنگاتنگ کدامیک اصل است؟ به فرموده شهید بهشتی، رحمه الله علیه: در جامعه اسلامی زیربنای همه عدلها، عدل اخلاقی است و حتی عدل اقتصادی و عدل سیاسی به دلیل نقشی که در عدل اخلاقی دارد مورد توجه است. (۲) سر مطلب در این است که عدل اخلاقی بیش از سایر عدلها با اهداف عالی تر خلقت سنخیت دارد. توضیح اینکه هدف اصلی خلقت یعنی کنه عبودیت و رسیدن به قرب الهی مقدماتی دارد که البته به بیان شهید مطهری، رحمه الله علیه، مقدمات آلی (۳) نیستند، بلکه دارای ارزش ذاتی اند. از این مقدمات می‌توان قسط و عدل اقتصادی، سیاسی و هم اخلاقی را نام برد که ارزش آنها بسته به در برداشتن میزانی از هدف عالی در آنهاست. برای مثال نسبت به هدف رسیدن به دانشگاه، تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان مقدمات اند؛ اما تحصیلات ابتدایی گرچه چیزی نیست که پس از رسیدن به مرحله بالاتر دیگر بی ارزش شود و وجود و عدمش بالسویه گردد، بلکه عدم آن مرتبه بالاتر را از بین می‌برد (دقت شود) اما روشن است که به اندازه تحصیلات دبیرستان در بر دارنده معلومات دانشگاه نیست؛ از اینرو می‌توان گفت تحصیلات دبیرستان اصل است یا به تحصیلات دانشگاه نزدیکتر است. (۴) در قسط و عدل هم سخن همینگونه است؛

- ۱- مقدمات این بحث با استفاده از سخنان حکیمانه استاد ارجمند شهید آیه الله بهشتی تنظیم شده است.
- ۲- مقاله «عدالت در جامعه اسلامی، شهید بهشتی، روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه ۴/۴/۷۳، ص ۱۳.
- ۳- مقدمات آلی مقدماتی هستند که پس از رسیدن به هدف فاقد ارزش هستند مثل مقدمه بودن سنگ برای رد شدن از رودخانه که ارزش آن فقط برای رد شدن است و با رسیدن به آن سوی رودخانه دیگر برای ما ارزشی ندارد.
- ۴- برای توضیح بیشتر ر. ک: وحی و نبوت، شهید مطهری، فصل هدف بعثتها.

گرچه برقراری قسط و عدل اقتصادی، سیاسی و اخلاقی همه مقدمه رسیدن به قرب الهی هستند اما چون قرب الهی بیش از عدل اقتصادی، سیاسی با اعتدال اخلاقی هم سنخ است، اعتدال اخلاقی در بین این سه، اصل به شمار آمده و آندو و به نوعی مقدمه (البته مقدمه با ارزش ذاتی نه آلی) برای آن می شوند و در مرتبه پایین تر قرار می گیرند. نشانه این اولویت جایی نمود می یابد که به فرض اینها با یکدیگر معارض شوند که با این مبنا «اگر در مقطعی از زمان دیدیم که عدل اخلاقی را باید قربانی کنیم تا به عدل اجتماعی یا عدل اقتصادی برسیم حق نداریم اولویت را به عدل اقتصادی و اجتماعی بدهیم و عدل اخلاقی را قربانی کنیم. (۱) از اینرو نظام عدالت اقتصادی و سیاسی که مورد توجه مسلم اسلام هم می باشد، باید بر اساس مبانی عدل اخلاقی تنظیم شود و در چارچوب آن به رشد و اعتلا برسد و نه تنها حدود و ثغور آن را تضییع نکند که موجب کمال و بالندگی آنهم گردد.

۲-۳ «قانون و «الگو» لازمه رسیدن به عدل جامع

قانونی که بیانگر رابطه این ارکان با هم بوده و مناسبات بین اینها را برای نیل به هدف اعلی به شکل معتدل و کامل تنظیم نماید، همان شرایع آسمانی و در اسلام کتاب و سنت یا به طور خلاصه «فقه مستند» ما است؛ اما فقط همین قانون کافی نیست در کنار انزال کتب، ارسال رسل - یعنی تجسم عینی قانون عدل جامع - هم لازم است تا بتوان آن را به اثبات رساند. اقامه قسط و عدل علاوه بر قانون جامع و فراگیر نیاز به قسط عادل هم دارد که همان مقام امامت است.

۲-۴ نظام اسلامی، نظام امامت عدل نه امام عادل

نظام اسلامی - یعنی نظامی که هدف این جهانی آن اقامه قسط و عدل همه جانبه است - نظامی است مبتنی بر امامت عدل نه امام عادل. بدین معنی که فقط با قرار گرفتن امام عادل در راس هرم قدرت نظام اسلامی تمام نمی شود، بلکه باید تمام مخروط قدرت از بالا تا پایین دارای سزاواری و شایستگی باشد و اصطلاحاً عنصر عدالت در همه سطوح حکومت ساری و جاری باشد. این نظام را نظام امامت عدل می گویند. (۲) به طوری که وزیر و وکیل و استاندار و... هم بسان مرجع تقلید و امام جماعت و... دارای عدالت اخلاقی و بینشی بوده تا بتوانند چارچوب نظام و حرکت آن را بر محور عدل همه جانبه اخلاقی، اقتصادی، سیاسی رهنمون شوند. ۲-۵ ملازمه نظام امامت عدل و رسیدن به عدالت همه جانبه

ممکن است چنین توهم غلطی در بسیاری از اذهان باشد که وزیر و وکیل و... چه لزومی دارد که دارای عدالت اخلاقی و ارزشی باشند او که امام جماعت و مرجع تقلید نیست، همین قدر که کار خویش را بدرستی انجام دهد کفایت می کند! به دیگر سخن اینکه کارگزاری صالح برای کار است که قوانین را مو به مو اجرا کند حال فاسق باشد یا عادل. فرقی نمی کند و به حرکت نظام به سوی اهداف الهی

ص: ۴۲

۱- مقاله «عدالت در جامعه اسلامی، شهید بهشتی.

۲- برای توضیح بیشتر ر. ک: مقاله «عدالت در جامعه اسلامی، شهید بهشتی، و مقاله مکتب و تخصص از ایشان.

خویش ضربه ای وارد نمی کند! بطلان این فرضیه ظاهر الصلاح با اندکی تأمل و هم نگاه به تجربه طولانی تاریخی واضح می شود. مخروط امامت به سان پیکری است که با بودن یک میکروب در درون آن دیگر اعضا هم مصون نخواهند ماند و به آرامی کل سیستم به سوی فساد میل خواهد کرد که نتیجه آن تصویب قوانین فاسد و ظالمانه یا مغایر با اهداف اصلی نظام و یا اخذ تصمیمات از روی هواپرستی و منافع شخصی و حزبی و... خواهد بود که حرکت کل نظام را به سوی هدف اصلی کند یا منحرف می کند. شهید بهشتی، رحمه الله علیه، در این باره می فرماید: در جامعه ای که قرار است مردم به سوی اصل جامع هدایت بشوند اداره کنندگان آن جامعه باید جامعه را بر محور عدل بگردانند و این در صورتی امکان دارد که مسئولین خود عادل باشند. آیا عدالت آنها باید در حدی باشد که مقررات را مو به مو اجرا کنند؟ نه، مساله بالاتر از اجرای مقررات است؛ اگر در او تقوا و ایمان [عدل اخلاقی] نباشد، عملاً دیده خواهد شد که قسمتهایی از امور جامعه بر محور غیر عدل می گردد.

(۱) ۳- تبیین

با بیان این مقدمات کلی اکنون به این مطلب می رسیم که اساساً در واقعه سال ۶۱ هجری چه روی داد؟ به طور کلی آنچه از مضامین روایات و زیارات ماثوره به دست می آید؛ کربلا تبلور ظلمی بزرگ بود که در مدت زمانی نه چندان دراز به نهایت رشد خود رسید و به شکل مصیبتی هولناک ظاهر گردید. آنچه در سقیفه رخ داد، انعقاد نطفه آن ظلم - یعنی انکار ربوبیت تشریحی خداوند و عوض کردن طرح و نقشه خداوند برای تدبیر آدم و عالم - بود که بعد از پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله، از آن سخن رفته است. (۲) بر اساس قوانین و احکام الهی چنین خواسته شده بود که بعد از پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله، اهل بیت آن حضرت در مسند حکومت قرار گیرند تا بر اساس «قانون عادلانه خداوند» و «با وجود معصومانه خویش سیاست عباد کرده و جامعه را به سوی قسط و عدل همه جانبه سوق دهند تا در پرتو آن بندگان بتوانند به کمال بندگی خویش یعنی قرب الهی نایل آیند. اما توطئه سقیفه عملیاتی علیه این «طرح خداوندی بود که در پی آن اهل بیت، علیهم السلام، از رتبه الهی خویش در عالم اثبات (۳) (یعنی این دنیا) سلب شد و به جای امام عادل، کسانی دیگر بر مسند نشستند و لاجرم مخروط امامت عدل هم تشکیل نشد، بلکه در مخروط امامت فساق و جهال، بسیاری صاحب منصب شدند یعنی اکثر رانده شدگان از مدینه و حزب منحل اموی. در زیارت شریف عاشورا می خوانیم: لعن الله امه دفعتکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها... با تشکیل این «مخروط امارت جور» واضح بود که حتی با وجود قرآن و تا اندازه ای سنت نبوی، کار جامعه بسوی عدل نگرایی و طولی نکشید که ظلم و جور، گسترش یافت. عدالت سیاسی نبوی جای خود را به حکومت فاشیستی اموی داد و قسط و عدل علوی جای خود را به کاخهای سبز و سرخ قاسطین بخشید. گرچه این ظلم عظیم همان روزها هم برای عده ای اندک تبلوری روشن داشت، اما کربلا عرصه تبلور جهانی و برهنه و عیان شدن این ظلم عظیم و فربه در دوره ای کوتاه اما بسیار درس آموز بود که به شکل مصیبتی جانگداز و ابدی و ماندگار تبلور یافت. در این عرصه عادلترین بلکه معصومترین بندگان خدا با وضعی عجیب زیر یوغ فاسدترین افراد به مذبح رفت و فاسقترین و بدکارترین آنها به مسند امارت تکیه زد و مخروط امارت جور را تمکین و گسترش داد.

۲- برای نمونه ر. ک: زیارت عاشورا، مفاتیح الجنان.

۳- توجه به این نکته مهم است که رتبه اهل بیت در عالم اثبات دفع شد نه در عالم ثبوت، چراکه آنها عندالله و در نفس الامر برترین بندگان خدا و هم والیان اویند اما در عرصه دنیا بسا که مقام آنها درک نشده و تا یک همشهری عادی در چشم مردمان تنزل یابند.

از بیانات گذشته به دست می آید که آنچه در روایات درباره انتقام امام عصر، ارواحنا فداه، از قاتلین اباعبدالله، علیه السلام، آمده است، (۱) مراد از انتقام کشتن جانباں کربلا نیست که آنها را مختار ثقفی و امثال او کشتند و از آنها چیزی امروز باقی نمانده است تا کشته شوند. همانا انتقام او واژگونی مخروط امارت جور است که تا عصر ظهور به شکل عظیمی تنومند شده و عالم را گرفته است و نشانه آن هم پر شدن دنیا از ظلم و جور و فساد و تباهی است «ظهر الفساد و فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس (۲) که از نشانه های حتمی ظهور آن حضرت است. از این رو خصوصیت اصلی «دولت کریمه امام عصر، ارواحنا فداه، «تعز بها الاسلام و اهل و تدل بها النفاق و اهل (۳) است. یعنی با قرار گرفتن امام عادل در راس «مخروط امامت جهانی عدل جامع زیر مجموعه های این امام همام هم عادل خواهند بود و آنها اهل واقعی اسلامند و با این مخروط امامت است که با سریان عدل اخلاقی در پیکره آن و درک صحیح قانون الهی عدل جامع (قرآن) و عمل به آن، کار دنیا به سوی عدل و قسط ره خواهد پیمود و این نقطه جمع انتقام خون حسین، علیه السلام، و اقامه قسط و عدل توسط امام عصر، ارواحنا فداه، می باشد.

ص: ۴۴

-
- ۱- برای نمونه مرحوم کلینی در کتاب شریف اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۶-۳۶۷، روایتی از امام صادق، علیه السلام، نقل می فرماید که: «چون کار حسین، علیه السلام، چنان شد که شد (اصحاب و جوانهایش کشته شدند و خودش تنها ماند) فرشتگان به سوی خداوند شیون و گریه برداشتند و گفتند: با حسین، علیه السلام، برگزیده و پسر پیغمبرت چنین رفتار کنند؟ پس خداوند شبح و سایه حضرت قائم، علیه السلام، را به آنها نمود و فرمود با این انتقام او را می گیرم .
 - ۲- دعای عهد، مفاتیح الجنان، عبارت مزبور بخشی از آیه قرآن است که در این دعا آمده است.
 - ۳- دعای شریف افتتاح، صحیفه المهدی، جواد قیومی اصفهانی، ص ۲۴۴، و هم مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه این فراز دعا چنین است: (خدایا ما مشتاق آن دولت کریمه ایم که) با آن اسلام و اهلش را عزت بخشیده و نفاق و اخلاش را ذلیل و خوار گردانی.

هدایت شده پیروز در سال ۱۹۹۶ میلادی به شکل CD منتشر و در دسترس علاقه مندان به این دایره المعارف بزرگ قرار گرفت. دایره المعارف بریتانیکا علاوه بر داشتن مقالاتی در زمینه علوم تجربی دارای مقالاتی در زمینه علوم انسانی و علوم مذهبی نیز می باشد. تهیه کنندگان این دایره المعارف در مورد معرفی امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، نیز مقالاتی را ارائه داده اند. بررسی این مقالات نشان می دهد که نویسندگان آنها اطلاع چندانی از موضوع مهدویت در اسلام نداشته اند و در بسیاری از موارد، اطلاعات غلط و تحریف شده درباره ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، به استفاده کنندگان از این دایره المعارف ارائه داده اند. آنگونه که هر چند انسان خوشبین باشد، نمی تواند برخی از نادرستیها را در این مقاله نادیده انگارد. و جای این پرسش باقی می ماند که چرا نویسندگان دایره المعارف، در این زمینه به منابع و مآخذ معتبر و مستند شیعه و سنی مراجعه نکرده اند. در حالی که عالمان و پژوهندگان شیعه از صدر اسلام تا به امروز کتابهای ارزشمندی در موضوع مهدویت تدوین نموده اند، و مقاله نویسان بریتانیکا می توانستند براحتی با حوزه های علمی تشیع و مراکز تحقیقاتی در ایران و یا سایر نقاط جهان تماس برقرار نمایند و از آثار اصیل و منابع معتبر تشیع و تسنن بهره ببرند، و اطلاعات کاملی نسبت به امر مهدویت به دست آورند. این مورد و دیگر موارد، از این دست، نشانگر آن است که نه تنها بسیاری از مستشرقان و اسلام شناسان غربی، بلکه مراکز مهم تحقیقی غرب نیز، در بررسی عقاید آئین تشیع و مکتب اهل بیت، علیهم السلام، در پی آن نبوده اند که آنچه را می نویسند، مستند به مراجع دست اول و مآخذ معتبر شیعه و سنی باشد. از این رو یک دانش پژوه و محقق مسلمان، برای دریافت معارف دینی و حتی تاریخی خود، نمی تواند به آثار تحقیقی و تجزیه و تحلیل غربیان، به چشم وثاقت و اطمینان بنگرد و به آنها مراجعه نماید، تا چه رسد به این که آنها را مبنای نگرش و دین باوری و تحقیق خود قرار دهد. در این نوشتار، ابتدا ترجمه دو مقاله تحت عنوان «آخر الزمان در مذاهب اسلام و زرتشت و مهدی»، از دایره المعارف بریتانیکا آورده شده و سپس به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت. ذکر این نکته ضروری است که پاسخ تمامی شبهات و اتهامات وارده در دو مقاله مذکور و دیگر موارد، در سخنان معصومین، علیهم السلام، و آثار بزرگان و علمای تشیع، رضوان الله تعالی علیهم، و حتی برخی از علمای اهل سنت با بهترین شکل، موجود بوده و با مراجعه به آنها جای هیچگونه تردید و ابهامی باقی نمی ماند. بنابراین در این مقاله صرفاً به جمع آوری و نقل پاره ای از این پاسخها اقدام شده است. امید آنکه این تلاش ناچیز، در کنار خدمات ارزشمند مرزداران عالم تشیع مورد لطف و رحمت حضرت بقیه الله الاعظم، ارواحنا فداه، قرار گیرد. ص: ۱۰۰

دکترین های مذاهب و اصول مذهبی آخرالزمان در مذاهب غرب اسلام و زرتشت اسلام دینی نیست که در آن ظهور منجی انتظار برود، و جایی برای مسیح نجاتبخش در آن وجود ندارد. با این همه به طور تدریجی و شاید تحت تاثیر مسیحیت عقیده به یک اعاده کننده آخر الزمانی ایمان از نسل پیامبر و یا به عنوان عیسای رجعت کننده در آن مطرح گردیده که معمولاً از او به نام مهدی یاد می شود، که به معنای کسی است که به طور الهی هدایت شده است. بعد از ظهور عیسی، روز قیامت شروع می شود. خوبها وارد بهشت و شریران به داخل جهنم خواهند افتاد. بهشت و جهنم دارای مراحل مختلفی برای مجازات خوبی و بدی می باشد. دوره قبل از پایان جهان به صورت بدبینانه ای مورد نگرش قرار گرفته است. خداوند، خودش جهان بدون خدا را ترک و رها خواهد کرد. کعبه (زیارتگاه بزرگ و مقدس جهان اسلام) ناپدید خواهد شد. نسخه های قرآن تبدیل به اوراق خالی می شود و کلمات آن از خاطره ها محو می گردد. پس آن گاه پایان فرا می رسد. در اسلام اهل سنت تمام این موضوع بیشتر به صورت افسانه آمیز بیان شده است تا به صورت یک اصل مسلم مذهبی. البته تمام مسلمانان متعصب (1) به آمدن یک اعاده کننده نهایی ایمان، اعتقاد دارند. در زمانهای بروز بحران و اضطرابات سیاسی یا مذهبی، توقع برای ظهور مهدی افزایش یافته و موجب قیام تعداد زیادی از کسانی که خود را مهدی می خوانند، شده است. بهترین نمونه آن «محمد احمد» مهدی سودانی است که در سال ۱۸۸۱ م. شورشی را بر علیه دولت مصر بر پا کرد و بعد از چندین پیروزی پی در پی، دولت مهدی را به وجود آورد و تا سال ۱۸۹۸ م. که توسط فرمانده ارتش انگلیس به نام «کیچینر» (KITCHENER)، در سودان شکست خورد، دوام آورد. در آیین مسلمانان شیعه (که به واگذاری رهبریت روحانی در خانواده علی، علیه السلام، پسر عمو و داماد محمد، صلی الله علیه و آله، اعتقاد دارند) نظریه مهدی، بخش اساسی اعتقادات آنها را تشکیل می دهد. در میان شیعیان اثنی عشری که اصلی ترین گروه شیعیان اند، اعتقاد بر این است که مهدی منتظر، امام یا رهبر مذهبی دوازدهم است که مخفی شده و از مکان پنهان خود مجدداً ظاهر خواهد شد. عقیده به مهدی در ایجاد مذاهب جدید و یا فرقه های شیعه نیز نقش داشته است. به عنوان مثال، می توان از اعتقاد دروژی ها نام برد که معتقدند «الحکیم خلیفه مصری سلسله فاطمیون (که در سالهای ۹۹۶ تا ۱۰۲۱ م. سلطنت کرد) و تصور می شود آخرین نماینده الهی پیامبر باشد، در آخرالزمان (هزار سال بعد از ظهورش در اواخر قرن نهم) باز خواهد گشت تا حکومت خود را بر تمام جهان بر پا کند. دیگر چهره های منجیان اسلامی عبارتند از: میرزا غلام احمد، بنیان گذار فرقه احمدیه [قادیانی] که در اواخر قرن نوزدهم خود را به عنوان مسیح و مهدی معرفی کرد.

و همین طور میرزا علی محمد شیرازی در ایران که بنیانگذار مذهبی بود که بعداً به نام هائیت شناخته شد. او در سال ۱۸۴۴ م. اعلام کرد که باب (دروازه) می باشد. این اعلام مصادف با هزارمین سالگرد غیبت امام دوازدهم بود. آئین زرتشتی، مذهبی است با یک افق کاملاً آخرالزمانی زیرا تاریخ جهان در این مذهب میدان جنگی است که در آن نیروهای روشنایی و خوبی، با نیروی ظلمت و بدی مبارزه می کنند. اگر چه عقیده به یک فرد مشخص نجاتبخش جنبه اساسی در نظام زرتشتی ندارد با این وجود چنین فردی حتماً قیام خواهد کرد. گفته شده است دولت زرتشت، پیامبر ایرانی (قرن ششم قبل از میلاد) در پایان تاریخ چهار مرحله ای جهان که هر دوره آن ۳۰۰۰ سال به طول می کشد گشوده خواهد شد و به فاصله هر ۱۰۰۰ سال، سه نجاتبخش دیگر که از پسران زرتشت محسوب می شوند و بعد از مرگ وی به دنیا خواهند آمد، در پی وی ظاهر خواهند شد، آخرین آنها سوشیانز (SOSHYANS) و یا سائوشیانز (SAOSHYANT) نام دارد که در پایان جهان ظاهر خواهد شد و خداوند وظیفه بر پایی آخرین حکومت جهان و رستاخیز مردگان را بر عهده وی خواهد گذاشت. مهدی

واژه عربی: به معنی شخصی که به طور الهی هدایت شده است. و در آخرالزمان شناسی اسلامی عبارت است از منجی که انتظار ظهورش می رود و زمین را از عدالت و برابری پر خواهد کرد. دین راستین را اعاده خواهد نمود و در طی یک دوره کوتاه طلایی که هفت، هشت و یا نه سال تا قبل از پایان جهان طول خواهد کشید، راهنمایی مردم را بر عهده خواهد گرفت. قرآن (کتاب مقدس اسلامی) اشاره ای به او ندارد و به هیچ حدیث (گفته منسوب به محمد پیامبر، صلی الله علیه و آله) قابل اعتمادی نیز در مورد مهدی نمی توان استناد کرد. بسیاری از علمای متعصب سنی اعتقاد به مهدویت را زیر سؤال می برند. اما این اعتقاد، بخش ضروری اصول عقاید شیعیان می باشد. به نظر می رسد عقیده به مهدی در دوره های اغتشاش و عدم امنیت مذهبی بر تحولات سیاسی اوایل اسلام (قرنهای هفتم و هشتم میلادی) رواج یافته باشد. شاید مختار بن ابو عبیده ثقفی، رهبر شورش مسلمانان غیر عرب در عراق، در سال ۶۸۶ م. اولین کسی باشد که از این نظریه برای نگهداشتن یاران خود در کنار یکی از پسران علی، علیه السلام، (داماد پیامبر، صلی الله علیه و آله) به نام محمد بن حنفیه، استفاده کرد. حتی بعد از مرگ محمد بن حنفیه نیز این اعتقاد ادامه یافت. ابو عبید [مختار] فکر می کرد که مهدی یا همان محمد حنفیه زنده مانده است و در معبد خود در حالت پنهانی (غیبت) زندگی می کند. و مجدداً ظاهر خواهد شد تا دشمنان خود را نابود کند، در سال ۷۵۰ م. انقلابیان عباسی از پیشگوییهای که در آن هنگام درباره آخرالزمان رایج بود، استفاده کردند. این پیشگوییها می گفت که مهدی از خراسان که در مشرق قرار دارد، قیام خواهد کرد و پرچمهای سیاهی را حمل می کند. اعتقاد به مهدی در هر زمان که بحرانی رخ می دهد، مورد تأکید قرار می گیرد، بنابراین بعد از جنگ «لاس ناواس دو تولوسا» (LAS) (DE) TOLOSA NAVAS در سال ۱۲۱۲ م. که بیشتر خاک اسپانیا از دست اسلام خارج شد. مسلمانان اسپانیایی حدیثی را بین خود، رد و بدل می کردند که منسوب به پیامبر، صلی الله علیه و آله، بوده و پیشگویی می کرد که اسپانیا مجدداً توسط مهدی فتح خواهد شد. در هنگام تصرف مصر توسط ناپلئون نیز شخصی ادعا کرد که مهدی است و در دوره کوتاهی در مصر سفلی ظاهر شد. از آنجایی که مهدی اعاده کننده قدرت سیاسی و خلوص دینی اسلام است، در جامعه اسلامی این عنوان مورد ادعای انقلابیون قرار گرفته است. بوئزه شمال آفریقا شاهد تعدادی از این مدعیان، به نام مهدی بوده است. مهمترین آنها «عبیدالله مؤسس سلسله فاطمیون (در سال ۹۰۹ م.) است. «محمد بن تومرت بنیانگذار نهضت المهاد در «موروکو» در قرن دوازدهم میلادی و «محمد احمد مهدی سودانی که در سال ۱۸۸۱ م. بر علیه دولت مصر، شورش کرد نیز از این جمله اند.

اینک به نحو اجمال و اختصار به پاسخ اشکالات فوق می پردازیم. نویسندگان مقالات مزبور معتقدند: «اسلام دینی نیست که در آن ظهور منجی انتظار برود و جایی برای مسیح نجاتبخش در آن وجود ندارد». برای پاسخ می گوئیم: اسلام دینی است که اساس تعلیمات خود را بر تذکرات فطری پایه گذاری کرده، و از فطرت انسانها به عنوان گنجینه عظیمی از ودیعه های الهی بهره برده و آن را پشتوانه اصول معارفی و تربیتی خود قرار داده است. یکی از اصول غیر قابل انکار فطری که همواره در طول تاریخ بشری توسط ادیان و مذاهب تکرار شده، موضوع فرارسیدن روز موعودی است که عموم رسالتهای آسمانی با همه ابعادشان اجرا شوند و پس از رنجهای طولانی و نگرانیهای جانفرسا، انسانیت مسیری مطمئن و قرارگاهی مجهز برای تلاشهای آرمانی خود بیاید. شهید «صدر» (۱) در این زمینه می گوید: انتظار آینده ای اینچنین، تنها در درون کسانی که با پذیرش ادیان، جهان غیب را پذیرفته اند راه نیافته، بلکه به دیگران نیز سرایت کرده است. تا آنجایی که می توان انعکاس چنین باوری را در مکتبهایی که جهت گیری اعتقادی شان، با سرسختی، وجود غیب و موجودات غیبی را نفی می کند، مشاهده کرد. برای مثال، در ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را بر اساس تضادها تفسیر می کند نیز روزی مطرح است که تمامی تضادها از میان می رود و سازش و آشتی حکمفرما می گردد. بدین سان می بینیم که تجربه درونی که بشریت در طول تاریخ در مورد این احساس داشته، در میان دیگر تجربه های روحی، از گستردگی و عمومیت بیشتری برخوردار گردیده است. دین اسلام نیز در عین حال که به این احساس روحی همگانی، استواری می بخشد، با تاکید بر این عقیده که زمین همانگونه که از ظلم و بیداد پر شود، از عدالت و دادگری آکنده خواهد گشت، به این احساس، ارزش عینی بخشیده و جهت فکری باورمندان به این اعتقاد را، به سوی ایمانی به آینده روشن، متوجه می سازد. نگاهی به ادبیات مذهبی در ادیان الهی و حتی آیینهای بشری نشان دهنده اعتقاد دیرینه انسانها به روز موعود است که در آن عدالت به دست مصلحی جهانی، در سرتاسر آفاق گسترده می شود. تکرار اصل ظهور یک منجی و نیاز به آن، دلیلی بر فطری بودن این احساس است. اعتقاد به ظهور یک منجی موعود نه فقط در دین مسیحیت بلکه در دیگر ادیان الهی و یا حتی آئین های بشری مورد بحث و تاکید قرار گرفته است. به عبارت دیگر این امر یک

اعتقاد فطری است که در طول تاریخ بشری توسط سفیران الهی پیوسته تذکر داده شده است. (۱) اما ویژگی اسلام به عنوان آخرین دین الهی در این است که جزئیات این امر را نیز مورد بحث قرار می دهد و ریشه های فطری بودن عقیده به مهدویت را نیز بیان می کند. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ ق.) در کافی به اسناد خودش از حرمان بن اعین، از ابو حمزه از امام باقر، علیه السلام، نقل می کند که فرمود: اخذ الله الميثاق على النبيين و قال الست بربكم؟ قالوا بلى و ان هذا محمدا رسولى و ان عليا امير المؤمنين و الاوصياء من بعده، عليهم السلام، و لاه امرى و خزان علمى و ان المهدي، عليه السلام، انتصر به لدينى و اظهر به دولتى و انتقم به من اعدائى و اعبد به طوعا و کرها قالوا اقرنا ربنا و شهدنا. (۲) خداوند از پیامبران ميثاق و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار (مالک) شما نیستم؟ گفتند آری، سپس فرمود و اینکه این محمد، صلی الله علیه و آله، رسول من است و علی، علیه السلام، امیر المؤمنین و جانشینان بعد از او، عليهم السلام، ولی امر من (و اولی به تصرف) و خزانه داران علم من هستند و همانا بوسیله مهدی، علیه السلام، دین خود را یاری می کنم و دولت خود را توسط او نمایان می سازم، و با او از دشمنانم انتقام می گیرم و بوسیله او با گردن نهادن یا اکراه، پرستیده می شوم. گفتند ای پروردگار ما، اقرار کردیم و گواه هستیم. این روایت نشان می دهد در عوالم قبل از این عالم هنگامی که خداوند ميثاق توحید را از پیامبران اخذ می کرد، ميثاق ولایت چهارده معصوم را نیز از آنها اخذ کرد. این اخذ ميثاق در روایتهای متعددی در مورد تمام انسانها وارد شده است. (۳) نویسنده مقالات بریتانیکا در مورد مهدی، علیه السلام، ادعا کرده است که عقیده به مهدی در دوره های اغتشاش و عدم امنیت مذهبی و تحولات سیاسی اوایل اسلام (قرن های هفتم هشتم میلادی) رواج یافته است. با توجه به آنچه در مورد فطری بودن اعتقاد به ظهور منجی گفته شد، رواج اعتقاد به مهدی، در دوره های اغتشاش و عدم امنیت مذهبی و سیاسی، نه تنها تردیدی در اصل مهدویت ایجاد نمی کند بلکه تاکید دیگری بر فطری بودن آن است. زیرا امور فطری هنگامی ظهور و بروز پیدا می کنند که انسان با مشکلات و مصائب شدیدی روبرو می گردد. در آن هنگام که کشتی آسیب دیده در دل دریای طوفانی دچار امواج می شود مسافران کشتی هر لحظه خود را در ورطه غرق شدن می بینند، بر اساس فطرت، ناخود آگاه متوسل به یک نجات دهنده می شوند که می تواند آنها را نجات دهد و شروع به دعا برای نجات خود می نمایند. در صحنه اجتماعی نیز هر گاه امنیت و عدالت در جامعه دستخوش آسیب گردد همان یادآوری فطری باعث می شود افراد جامعه به وجود منجی که می تواند امنیت و عدالت را برقرار کند، متوسل گردند. و انتظار ظهور چنین شخصی را در دل پیروانند. البته در چنین

ص: ۴۸

۱- ر.ک: امام مهدی حماسه ای از نور، ص ۱۴-۱۳.

۲- تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۷، ذیل آیه ۱۷۲، سوره اعراف.

۳- برای مصادر فراوان دیگر، ر.ک: مدرک یاد شده ص ۴۶ ۵۱، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱ تا ۳۶.

مواقعی همواره افرادی وجود دارند که بنا بر دلایل مختلف مانند حس جاه طلبی، دخالت بیگانگان و یا حتی انگیزه اصلاح اجتماعی، خود را به نام همان منجی موعود می نامند، و مقام وی را مدعی می شوند. در حقیقت هنگامی کالای تقلبی رواج پیدا می کند که نوع اصیل آن نیز وجود داشته باشد. و اگر طلایی وجود نداشت کسی نیز به عرضه طلای تقلبی اقدام نمی کرد. بدیهی است که از نظر شیعیان تمامی ادعا کنندگان ذکر شده در مقالات بریتانیکا غیر واقعی و دروغین می باشند. زیرا همگی آنها علاوه بر نداشتن علایم امامت، نتوانستند به صورت جهانی به گسترش عدالت اقدام نمایند. نویسنده مقاله بریتانیکا مدعی است که قرآن، کتاب مقدس اسلامی اشاره ای به او یعنی مهدی، علیه السلام، ندارد و به هیچ حدیث قابل اعتمادی، یعنی گفته منسوب به محمد، صلی الله علیه و آله، نیز در مورد مهدی نمی توان اشاره کرد!! مراجعه به برخی آیات قرآن بطلان این ادعا را نشان می دهد، که از جمله می توان به آیات ذیل توجه نمود: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون. (۱) احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۲۱۳، به نقل از ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۳۰، چاپ حیدرآباد. (۲) او همان خدایی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان غلبه و چیرگی دهد، هر چند که مشرکان ناخوش داشته باشند. هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا. (۳) او همان خدایی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آن را بر تمام ادیان چیرگی و غلبه دهد و خداوند برای شهادت کافی است. یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم و الله متم نوره و لو کره الکافرون. (۴) می خواهند تا نور خدا را با دهانهایشان فرو نشانند، در حالیکه خداوند تمام کننده نور خود خواهد بود هر چند که کافران ناخوش داشته باشند. به صراحت این آیات دین اسلام به رغم خواسته کافران و مشرکان باید بر تمام ادیان جهان چیره شود و این هدف و اراده خدای متعال است. باید از مدعیان پرسید آیا تاکنون چنین اتفاقی در جهان افتاده است؟ و اسلام بر همه ادیان غالب و چیره گشته یا هنوز باید برای تحقق این فرموده خدای متعال در انتظار بود و چشم به راه آنکس که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، به وی بشارت داده، که این کار به دست توانای او انجام خواهد شد. انسان در شگفت می شود که چگونه حقایق نادیده انگاشته شده و افرادی که گویا از همان مصادیق بارز مخالفان در آیات فوق هستند به کتمان یکی از بر جسته ترین و بارزترین عقاید اسلامی که توسط رسول خدا بیان شد، پرداخته اند. روایات منقول از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در امر قیام «مهدی، علیه السلام از منابع سنی و شیعی، افزون بر صدها حدیث است که در صدها کتاب و اثر، آمده است. قیام حجت حق در آخرالزمان تا آن جا قطعی است که اهل سنت از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، نقل کرده اند که فرمود: من انکر

ص: ۴۹

۱- سوره توبه

۲-، آیه ۳۳.

۳- سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۸.

۴- سوره صف (۶۱)، آیه ۸.

خروج المهدي فقد كفر بما انزل على محمد، صلى الله عليه وآله. (۹) هر کس قیام مهدی را انکار کند همانا بر آن چه بر محمد، صلى الله عليه وآله، نازل شده، کفر ورزیده است. روایات انبوهی که بسیاری از آنها فوق حد تواتراند از طریق اهل سنت در قیام مهدی، علیه السلام، از سوی رسول خدا، صلى الله عليه وآله، نقل شده که از آن جمله است: لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله عز و جل ذلك الیوم حتی یبعث فیہ رجلا من ولدی اسمہ اسمی. (۱) اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند بزرگ آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه برانگیزد در آن روز مردی را از فرزندانم که نام او نام من است. المهدي حق و هو من ولد فاطمه. (۲) مهدی حق است و او از فرزندان فاطمه، علیه السلام، است. در مجلدات اول و دوم از دوره پنج جلدی «معجم احادیث الامام المهدي بیش از پانصد و چهل حدیث به نقل از رسول خدا، صلى الله عليه وآله، آمده است که بیشتر آنها از طریق اهل سنت روایت شده است. منابع و مآخذ دو مجلد ۴۰۸ کتاب و رساله می باشد که حدود بیست اثر از آنها از شیعه و همگی مآخذ دیگر از اهل سنت است. در این آثار انبوه ویژگیهای فروانی از «مهدی، علیه السلام و قیام و نهضت جهانی او ترسیم شده است. نکته مهمتر آنکه امر قیام مهدی در آخرالزمان تا آن پایه قطعی بوده که اهل سنت آثار مستقل در موضوع «مهدی. قیام او نگاشته اند. از جمله در خلال «کتابنامه امام مهدی نوشته علی اکبر مهدی پور که بیش از دو هزار اثر تالیف شده در باب مهدویت را معرفی نموده، هفتاد نوشته مستقل از اهل سنت نیز شناسانده شده است. هم چنین مؤلف این اثر، در مقدمه خود می نویسد: هم اکنون بیش از یکصد جلد کتاب مستقل، از علمای اهل سنت در دست داریم که پیرامون آن موعود جهانی، نگارش یافته است. (۳) در «کتاب خورشید مغرب، تالیف محمد رضا حکیمی نیز بیش از چهل اثر از این دست گزارش شده که از آن جمله اند: - البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، علی بن حسام الدین معروف به متقی هندی (۹۷۵ ق.). - الیابان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف گنجی شافعی (۶۵۸ ق.). - العرف الوردی فی اخبار المهدي، جلال الدین سیوطی (۹۱۱ ق.). - صفه المهدي، ابونعیم اصفهانی (۴۳۰ ق.). - عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی بن شافعی (قرن هفتم). (۱۳) - احقاق الحق و ازهاق الباطل، مجلد سیزدهم، مجموعه ای از روایات اهل سنت و از منابع ایشان است در اینکه ائمه، علیهم السلام، دوازده نفرند. و ویژگیهای دوازدهمین امام، علیه السلام. - «احقاق الحق مجلد چهاردهم، نیز مجموعه ای است از روایات از طریق اهل سنت در تفسیر آیات قرآن کریم که مربوط به اهل البیت، علیهم السلام، و از جمله مهدی، علیه السلام، می باشد.

ص: ۵۰

-
- ۱- معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳، به نقل از یازده اثر از اهل سنت.
 - ۲- معجم احادیث الامام المهدي ج ۱، ص ۱۳۶-۱۴۱، به نقل از ۵۰ کتاب از اهل سنت که برخی از آنها، صحاح و مسندهای ایشان است.
 - ۳- ج ۱، ص ۹، ج ۲، صص ۸۲۸-۸۲۹. ۱۳. برای خصوصیات چاپی آثار همانند دیگر ر.ک: معجم احادیث الامام المهدي ج ۲، ص ۴۶-۴۹.

السلام علیک یا حجه الله و دلیل ارادته سلام بر تو، ای حجت خدا و ای دلیل و رهنمون اراده پروردگاران سلام نیز بیانگر دو کمال دیگر از کمالات حضرت صاحب الامر، عجل الله تعالی فرجه، است؛ یکی کمال حجت اللهی و دیگری مقام دلیل اراده حق متعال بودن. آن وجود مقدس حجت الله است. خدا به وسیله او بر بندگانش احتجاج می کند و بندگان هم به واسطه او اقامه حجت می نمایند. در عین اینکه همه حجج الهیه حجت الله اند، این لقب شریف آن قدر با آن حضرت مرتبط است که تا حجه الله گفته می شود آن حجت بالغه الهیه در نظرها جلوه می کند. برای آشنایی بیشتر نسبت به مقام و لقب حجت الله به آنچه در کتاب «سوگند به نور شب تاب» (۱) آورده ایم مراجعه شود. در اینجا - مضاف بر آنچه آورده ایم - به ذکر این حدیث اکتفا می کنیم. حکیمه خاتون، دختر حضرت جواد، علیه السلام، گوید: آنگاه که حضرت نرجس وضع حمل نمود، فرزندش به سجده افتاد: بر بازوانش به نور رقم خورده بود: «جاء الحق و زهق الباطل». او را نزد پدر بزرگوارش حضرت عسکری، علیه السلام، آوردیم. پدر دست شریفش را بر چهره مبارک فرزند کشید و فرمود: تکلم یا حجه الله و بقیه الانبیاء و خاتم الاوصیاء و صاحب الکره البیضاء و المصباح من البحر العمیق الشدید الضیاء. تکلم یا خلیفه الاتقیاء و نور الاوصیاء. (۲) سخن بگو ای حجت خدا و بازمانده پیامبران و آخرین اوصیا و صاحب بازگشت سپید و درخشان و چراغ دریای ژرف بس فروزان. سخن بگو ای خلیفه و جانشین پارسایان و روشنای اوصیا... آری، این حجت الله، حجت اللهی است که حجت خدا حضرت عسکری، علیه السلام، از لحظه ولادت، او را حجت الله می خواند. و در آخرین لحظه زندگی - در حالی که پسر پدر را سقایت می کند و وضو می دهد - باز همین نوید را به نور دیده دارد: فقال له ابو محمد، علیه السلام: «ابشر یا بنی فانت صاحب الزمان و انت المهدی و انت حجه الله علی ارضه و انت ولدی و وصیی...» (۳) حضرت عسکری، علیه السلام (پس از آن که فرزند گرامی اش او را وضو داد) فرمود: «پسرم تو را بشارت می دهم که تو صاحب الزمانی. تو مهدی هستی تو حجت خدایی بر زمین او. تو فرزند، وصی و جانشین من هستی...» کمال دیگر که در این سلام آمده «دلیل ارادته» است. آن وجود مقدس و فیض اقدس دلیل اراده خداست. دلیل اراده خدا یعنی چه؟

ص: ۵۱

۱- صص ۲۴-۲۶.

۲- مشارق انوار الیقین، ص ۱۰۱.

۳- غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۶۵؛ الانوارالبهیة، ص ۱۶۶.

اینجا جایی نیست که دیگر من و امثال من بتوانیم حرفی رقم زنیم و یا سخنی بیاوریم. در بیان این کمال و توضیح این جلال، کمیت کاملین هم می‌لنگد و راه به جایی نمی‌برند. اراده الله چیست؟ دلیل اراده او کیست؟ این چه مقام و منزلتی است؟ آیا می‌شود کسی به مقامی برسد که بر اریکه جلالت دلیل اراده الهی تکیه بزند؟ آری، می‌شود و شده است. دلیل ادل بر امکان شیء وقوع آن است همان آقا که به امر او این زیارت شریفه را می‌خوانیم صاحب این کمال و منزلت است؛ دلیل اراده الله است. در اینجا، برای ارباب بصیرت و صاحبان درایت، به یک نکته اشاره می‌کنیم و آن اینکه: از مجموع مدارک رسیده در مورد اراده حق متعال و ارتباط اراده بندگان و اولیا با اراده ذات قدوس ذوالجلال سه مرحله استفاده می‌شود: مرحله نخست آن است که بنده اراده اش را تابع اراده خدا قرار دهد؛ هر چه خدا می‌خواهد او همان را بخواهد. این حقیقت از گفتگوی جابرین عبدالله انصاری با حضرت باقر، علیه السلام، استفاده می‌شود. در آخر عمر - که به ضعف پیری و ناتوانی مبتلا شده بود، حضرت باقر، علیه السلام، حالش را پرسید. عرضه داشت: در حالی هستم که پیری و مرض و مرگ نزد من از جوانی و سلامتی و حیات محبوبتر است. امام، علیه السلام، فرمود: اما من اگر خدا جوانی یا پیری، مرض یا عافیت، مرگ یا حیات را برایم قرار دهد و بخواهد، من هم همان را می‌خواهم و می‌پسندم. (۱) مرحله دوم اتحاد اراده عبد است با اراده رب. این مقام، گویی بنده خود را مسلوب الاراده ساخته است. اگر از او پرسند: چه اراده داری؟ چه می‌خواهی؟ می‌گوید: من اراده ندارم چیزی نمی‌خواهم. این از اسرار عجیبه و نکات دقیقه ای است که توجه به آن بیشتر لازم است. انسانی که کمال او به اراده و اختیار اوست، کمال اراده و انسانیت او به این است که خود را مسلوب الاراده نماید و در برابر اراده خدا هیچ اراده ای از خود نداشته باشد. در مرحله سابق اراده بود ولی تابع بود. در این مرحله اصلا اراده ای نیست.

ص: ۵۲

اتحاد است از حیثی و وحدت از جهتی. گویای این مقام سخن حضرت سجاد، علیه السلام، است که گوید: وقتی سخت بیمار شدم. پدر بزرگوارم به من فرمود: چه می خواهی؟ گفتم: می خواهم که در آنچه پروردگارم برای من تدبیر می کند (و رقم می زند) پیشنهادی نداشته باشم. فرمود: آفرین که با خلیل خدا ابراهیم مشابیهت داری؟ وقتی جبرئیل به او گفت: چه می خواهی، همین پاسخ را داد. (۱) اگر کسی موفق شود در این وادی قدم بردارد به لذائذی می رسد که قابل توصیف نیست و در بحبوحه بلایا و کوران حوادث آنچنان آرامش و آسایشی دارد که به تصور ما هم نمی آید. ما غسل نخورده ای هستیم که تنها می دانیم شیرین است. در این مقام، اراده بنده در اراده حق - تعالی - فانی است. فقط یک اراده نمود دارد و آن اراده خداست. دیگر چیزی نیست. مرحله سوم بالاتر از این دو مرحله است و آن این است که عبد به مقامی برسد که اراده او دلیل اراده رب باشد و از طریق اراده او بتوان به اراده پروردگار پی برد. این جمله زیارت ناظر به این مرحله است. در مرحله اول اراده بنده تابع اراده خدا بود و از اراده خدا به اراده بنده خدا پی می بردیم. در مرحله دوم دو اراده ای از بین رفته بود. یک نمود اراده بود. ولی مرحله سوم عکس مرحله اول است؛ اگر می خواهیم بفهمیم خدا چه اراده ای دارد، باید ببینیم این عبد صالح خدا چه اراده دارد. برای دانستن این که مراد خدا چیست، باید دید تعلق حجت خدا چیست؟ خواست و مشیت باری تعالی به چه چیز تعلق گرفته است؟ به آن چه مشیت و خواست مهدی آل محمد بستگی پیدا کرده است. اینجا دیگر قلم می شکند و از تک و تاز در این میدان باز می ماند دیگر این مقام فوق درک و تصور ماست. سلام بر دلیل اراده خدا! درود بر آن که رهنمون خواست حق است و از طریق اراده و مشیت او می توان به مشیت و اراده ربوبی واقف شد! خدایا! تو چه می خواهی؟ تو چه اراده کرده ای؟ مشیت قاهره و اراده نافذ ات به چه چیز تعلق گرفته است؟ از کجا به این امور پی ببریم و از پس این سراپرده اسرار و خلوت سرای راز باخبر شویم؟ جواب همه این سؤالات را از این جمله زیارت می توان گرفت: «السلام علیک یا حجه الله و دلیل ارادته.» برای راه یافتن و مطلع شدن از هر امری از دلیل و رهنمون آن امر جویا می شویم. باید برویم از دلیل اراده الله پرسیم از رهنمون مشیت حق سؤال کنیم که: خدا چه خواسته و چه اراده نموده است؟ با تذکر این نکته قلم را در شرح این جمله از رقم برداریم: از احادیث رسیده در زمینه پیوند اراده حق متعال با قلوب شریفه حضرات معصومین، علیهم السلام، سه عنوان استفاده

می شود: یکی عنوان «هبوط» که در زیارت سیدالشهدا، علیه السلام - که حضرت صادق، علیه السلام، به جمعی از بزرگان شیعه تعلیم داده اند - رسیده است: اراده الرب فی مقادیر امورہ تہبط الیکم و تصدر من بیوتکم. (۱) اراده پروردگار در امور مقدرش به سوی شما خاندان فرود می آید و از خانه های شما صادر می شود. دیگری عنوان «ورود» است. عن ابی الحسن الثالث، علیه السلام: ان الله جعل قلوب الائمة موردا لاراده فاذا شاء الله شأوه و هو قول الله: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله». (۲) حضرت هادی، علیه السلام، فرمود: براستی که خدای دل‌های ائمه، علیهم السلام، را محل ورود اراده خود قرار داده است؛ هر گاه خدا چیزی بخواهد آنان می خواهند که در قرآن گوید: «و نخواهید شما مگر آن که خدا بخواهد.» سوم عنوان «و کور» است. قال الصادق، علیه السلام: ان الامام و کر لاراده الله عز و جل. (۳) حضرت صادق، علیه السلام، فرمود: «بدرستی که امام، علیه السلام، آشیان اراده خدای عز و جل است.

ص: ۵۴

۱- بحار الانوار، ص ۸۱، ص ۲۰۸؛ منتهی الامال، ص ۵۸۴.

۲- فروع کافی، کتاب الحج، باب زیارت قبر ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، ح ۲؛ مفاتیح الجنان، اولین زیارت مطلقه امام حسین، علیه السلام.

۳- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۲.

احمد رضا یزدانی مقدم اشاره: با توجه به اعلام سال ۱۳۷۹ به عنوان «سال امام علی، علیه السلام بر آن شدیم که شماره های موعود امسال را به نام مبارک آن امام همام مزین کنیم و در هر شماره به یکی از ابعاد وجودی آن حضرت بپردازیم. در مقاله حاضر به عنوان مطلع سخن در باب امیرالمؤمنین، علیه السلام، به موضوع «حدیث غدیر» و مفهوم «ولایت در حدیث غدیر پرداخته شده و با بهره گیری از روایات اهل سنت نشان داده شده که کلمه «مولی در حدیث غدیر درست به همان معنا که در آیه شریفه قرآن: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آمده است. مساله خلافت و جانشینی پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، از همان آغاز اسلام مطرح بوده است. در پی نزول آیه: وانذر عشیرتک الاقرین (۱) خویشاوندان نزدیکت را انذار ده. پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، در اجتماع بنی عبدالمطلب پس از اظهار و ابراز دعوت اسلام فرمود: فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یكون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم بعدی؟ کدامیک از شما در این «امر» مرا یاری می کند تا اینکه برادر و وصی من و پس از من جانشین من در میان شما باشد؟ و در این میان علی، علیه السلام، که کمسالترین آنان بود پاسخ داد: انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه. ای پیامبر خدا، من در این «امر» وزیر و یاور تو خواهم بود. پیامبر، صلی الله علیه وآله، نیز دست بر دوش آن حضرت نهاد و فرمود: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم... این برادر من، وصی من و جانشین من در میان شماست... (۲) و یا نمونه دیگر،

ص: ۵۵

۱- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴.

۲- ر. ک: یعقوب، المحامی، احمد حسین، نظریه عداله الصحابه و المرجعیه السیاسیه فی الاسلام، مؤسسه انصاریان للطباعه و النشر، ۱۴۱۷هـ-۱۹۹۶م، ص ۲۲۴، قم، ایران، الطبعة الثالثة. نویسنده روایت را از منابع تاریخی و تفسیری چون: تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری)، لباب التاویل فی معانی التنزیل (از علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی)، معالم التنزیل، تفسیر بغوی، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر) السیره النبویه (از ابن کثیر)، دلائل بیهقی، کامل ابن اثیر، سیره حلبیه، شرح ابن ابی الحدید، کنز العمال، تاریخ دمشق (از ابن عساکر)، مستدرک حاکم، مسند احمد حنبل، خصائص نسائی و... نقل نموده است و نیز ر. ک: المراجعات، مراجعه شماره ۲۰.

قبل از هجرت پیامبر، صلی الله علیه و آله، به مدینه و در دوران شداوند و سختیها و دشواریهای مکه هنگامی که ایشان دعوت اسلام را بر «بنی عامر» عرضه نمود آنان پرسیدند: آیا اگر با تو بر «امر» تو بیعت کنیم، سپس خدا تو را بر مخالفینت پیروز گرداند؟ پس از تو این «امر» از آن ما خواهد بود؟ (۱) و پیامبر، صلی الله علیه و آله، در پاسخ فرمودند: الامر الی الله یضعه حیث یشاء. (۲) این «امر» به دست خداست؛ آن را در هر کجا که بخواهد قرار می دهد. بنابراین مساله خلافت و ولایت «امر» مطلب پنهان و مغفولی نبوده است. هم پیامبر، صلی الله علیه و آله، به آن التفات داشته و آن را ابراز می نمودند و هم دیگران از این مطلب می پرسیدند و تاریخ اسلام موارد فراوانی را در بر دارد که پیامبر، صلی الله علیه و آله، به مناسبتهای گوناگون ابتدائاً و یا در پاسخ دیگران، بصراحت و یا اشاره، موضوع و مصداق خلافت و ولایت را طرح می نمودند. (۳)

ص: ۵۶

۱- ثم قال له: ارایت ان نحن بایعناک علی امرک ثم اظهرک الله علی من خالفک ایكون لنا الامر من بعدک؟
۲- ر. ک: ابن جریر الطبری، جعفر بن محمد (۲۲۴ - ۳۱۰ ق)، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۵۶. دار الکتب العلمیه، بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۸ ق. و نیز: ابن هشام، السیره النبویه، انتشارات ایران، زمستان ۶۳، ج ۲، ص ۶۶؛ در ادامه این گفتگو و دعوت بنی عامر نیز پاسخ گفت: آیا خود را در برابر عرب فدای تو سازیم. پس آنگاه که خدا تو را پیروز گرداند «امر» از آن غیر ما باشد. ما حاجتی به «امر» تو نداریم. و از بیعت و همراهی با پیامبر ابا نمودند. «فقال له: افتهدف نحورنا للعرب دونک فاذا اظهرک الله کان الامر لغیرنا لا- حاجه لنا بامرک فابوا علیه. برای دیدن نمونه های کاربرد واژه «امر» در تاریخ اسلام و صدرالاسلام از جمله ر. ک: امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ هشتم ۱۳۶۱، ص ۴۹.

۳- برای این موارد از جمله ر. ک: یعقوب، المحامی احمد حسین، همان و نیز العاملی، شرف الدین، المراجعات.

در این میان حدیث غدیر موقعیت و مقام ویژه و برجسته ای دارد، زیرا در دیگر موارد موضوع برای تمام مسلمانان و بصراحت در یک مجمع عمومی مطرح نشده بود؛ اما در این روز در اجتماع عمومی مسلمین با مقدمات خاصی که پیامبر، صلی الله علیه وآله، معمول داشتند و با صراحت هرچه تمامتر مساله ولایت مطرح گردید. و اما اینکه گفته شده است: مسلمانان در تفسیر حادثه غدیر به اختلاف افتادند و دست کم دو تفسیر اساسی و مهم از این حادثه به دست دادند که همچنان تا امروز پابرجا مانده است و هیچ یک میدان را به نفع دیگری خالی نکرده است. روایات متقن تاریخی و متواترات به ما می گویند که پیامبر، صلی الله علیه وآله، در روز غدیر، علی، علیه السلام، را به مسلمانان معرفی کردند و گفتند که هر کس من مولای او هستم علی هم مولای اوست. من کنت مولا فلهذا علی مولا. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. این حد از خطبه پیامبر، صلی الله علیه وآله، متواتر است و فریقین (شیعه و سنی) آن را نقل کرده اند. پاره ای از محدثان و مورخان شیعی خطبه بسیار بلندی از پیامبر، صلی الله علیه وآله، در روز غدیر نقل کرده اند که کاملاً مضمون شیعی دارد و با اعتقاداتی که بعدها شیعیان بر آنها پافشاری کردند و به مدد آنها میان خود و دیگر فرق اسلامی تمایز افکندند، موافقت تام دارد. باری در این روایت تا آن حد که گفتیم اختلاف چشمگیری پدید نیامده است. اختلاف از درایت آغاز شد. یعنی این پرسش مطرح شد که مدلول این کلمات پیامبر، صلی الله علیه وآله، در آن موقعیت که ادا شد چیست؟ «مولا» دقیقاً چه معنا می دهد و ایشان علی، علیه السلام، را به چه امری نصب کرده اند و مسلمانان در قبال علی، علیه السلام، به چه کاری مکلف و موظف شدند؟ آیا همانطور که شیعیان بعدها مدعی شدند پیامبر در روز غدیر نظریه امامت را ابداع و مطرح کردند؟ و آیا مولا به همان معنا بود که در آیه شریفه قرآن آمده است که: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» (۱) آیا پیامبر شخص معینی به نام علی (و از طریق علی، فرزندان او) را به این منصب منصوب کردند و مسلمانان را در مقابل یک اصل اعتقادی تازه ای قرار دادند؟ با نزاعهای تاریخی و حل نشده شیعیان و اهل سنت در این خصوص آشناییم و حاجتی به اعادت ذکر آنها نیست. (۲) در اینجا نویسنده اساس اختلاف مسلمانان را دو گونه تفسیر از حادثه غدیر و اختلاف در درایت و فهم مدلول کلمات پیامبر، صلی الله علیه وآله، و معنای کلمه «مولى» معرفی می کند. دو گونه تفسیری که تاکنون نیز پابرجا مانده و هیچ یک میدان را به نفع دیگری خالی نکرده است و نزاعهای تاریخی و حل نشده شیعیان و اهل سنت است. اما در اینجا این پرسش مطرح است که: آیا اختلاف نظری شیعیان و اهل سنت تنها ناشی از درایت حدیث غدیر است؟ و آیا تشیع (و نیز تسنن) تنها مبتنی بر تفسیری از حدیث غدیر است؟ یا این که ریشه های اختلاف نظری این دو به جاهای دیگر و حوادث تاریخی نیز برمی گردد؟ دیدیم که استناد شیعه برای وصایت و خلافت علی، علیه السلام، به همان آغاز دعوت اسلام بر می گردد و تنها مبتنی بر نقل و یا درایتی از حدیث غدیر نیست.

۱- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۲- سروش، عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، انتشارات صراط، تهران، بهار ۷۸، ص ۲۴۴.

به علاوه همانطور که خواهیم دید گذشته از درایت و تفسیر متفاوت، نقل و روایت (از خود اهل سنت) نیز در این باب کم نیست و در احادیث اهل سنت نقلهایی یافت می شود که ارتباط «ولایت مذکور در حدیث غدیر را با آیه شریفه سوره احزاب می رساند. گذشته از اینها آیا می توانیم در هر مبحث نظری و اعتقادی تنها به صرف اینک نزاعهای تاریخی و حل نشده وجود دارد خود را از وارد شدن در آن بحث برهانیم و تکلیف و موضع خود را از دیدگاه اعتقادی و ایمانی روشن نسازیم؟ ملاک نزاعهای حل نشده چیست؟ و این نزاع برای چه کسانی حل نشده است؟ آیا همین امروز، همه انسانهای روی زمین به وجود خداوند بزرگ اعتقاد دارند و انسانی نیست که اعتقاد به وجود خدا نداشته باشد؟ یا اینکه خیر، همچنان انسانهایی یافت می شوند که به وجود خدا اعتقاد ندارند؟ مسلماً هنوز کسانی هستند که به وجود خدا اعتقاد ندارند؛ اما آیا می توان به استناد این مطلب مبحث اعتقاد به وجود خدا را یک مبحث تاریخی و حل نشده بینگاریم؟! آیا نویسنده محترم در مقابل ادله و استدلال شیعیان در همان دو کتابی که یاد نموده پاسخ در خوری یافته است؟! همانطور که بیان شد طرح مساله وصایت و خلافت پیامبر، صلی الله علیه و آله، مربوط به نخستین دعوت علنی و عمومی حضرت است و ولایت «امر» پس از پیامبر، صلی الله علیه و آله، حتی قبل از هجرت مورد توجه و پرسش بوده است. اما در اینجا چند پرسش مطرح است که پاسخ به آنها می تواند به ما در درک بهتر مفهوم حدیث غدیر کمک کند. اول، آیا «مولی به همان معنا است که در آیه شریفه سوره احزاب آمده است که: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم. پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و آیا ولایت در خطبه غدیر به معنای همان ولایتی است که در این آیه شریفه بیان شده است؟ (۱) در این باره می توانیم به گزارشهای تاریخی از طریق برادران اهل سنت مراجعه کنیم: در نقلهای گوناگون حدیث غدیر از طریق اهل سنت، پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، به آیه شریفه استناد نموده اند از جمله: ۱. طبرانی (از محدثان و راویان اهل سنت) و غیر او به سندی که اجماع به صحت آن دارند از «زید بن ارقم نقل نموده است که گفت: رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در غدیر خم زیر درختان سخنرانی نمود، پس گفت: ای مردم، خدا مولای من است و من مولای مؤمنین ام و من بر مؤمنین از خودشان اولی هستم پس هر که من مولای اویم این شخص (یعنی علی) مولای اوست... (۲) ۲. امام احمد از حدیث زید بن ارقم روایت نموده است که گفت: با رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در سرزمینی که به آن «وادی خم گفته می شد فرود آمدیم پس امر به نماز فرمود و در آن گرمای سخت نماز گزارد. برای رسول خدا پارچه ای به درختی افکندند تا سایه گردد پس فرمود: «آیا نمی دانید، آیا گواهی نمی دهید که من به هر مومنی از خود او اولی هستم؟» گفتند: «آری. فرمود: «پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست. خدایا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد.»

۱- این نوشتار درصدد بررسی همین قسمت از مقاله «ولایت باطنی و ولایت سیاسی است گذشته از موارد نقد دیگری که مقاله مذکور دارد حداقل دو مطلب مهم و محوری آن در آینده مورد بحث واقع می شود: اول - آیا انتخاب در سقیفه دموکراتیک بوده است؟ (ر.ک: بسط تجربه نبوی، ص ۲۷۳) دوم - حقیقت ولایت و امامت کدام است؟ آیا امامت مفهومی سیاسی است یا یک مفهوم عرفانی و معنوی و یا چیز دیگری؟ (ر.ک: بسط تجربه نبوی، ص ۲۷۵).

۲- اخرج الطبرانی و غیره بسند مجمع علی صحته عن زید بن ارقم قال: خطب رسول الله، صلی الله علیه و آله، بغدیر خم تحت شجرات. ثم قال: یا ایها الناس ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و انا مولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا...

حدیث زید بن ارقم قال: نزلنا مع رسول الله، صلى الله عليه وآله، بوادی يقال له وادی خم فامر بالصلاه فصلاها بهجير قال خطبنا، و ظل لرسول الله، صلى الله عليه وآله، بثوب على شجره سمره من الشمس فقال: صلى الله عليه وآله: الستم تعلمون او لستم تشهدون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. قال، صلى الله عليه وآله: فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.^(۱) و اخرج الامام احمد من حديث البراء بن عازب من طريقين قال: كنا مع رسول الله، صلى الله عليه وآله، فنزلنا بغدير خم فنودى فينا الصلاه جامعه و كسح لرسول الله، صلى الله عليه وآله، تحت شجرتين فصلى الظهر و اخذ، صلى الله عليه وآله، بيد على فقال: الستم تعلمون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. قال: الستم تعلمون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. قال فاخذ بيد على فقال، صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.^(۲) ما قام به امير المؤمنين ايام خلافته اذ جمع الناس فى الرحبه فقال: انشد الله كل امرء مسلم سمع رسول الله، صلى الله عليه وآله، يقول يوم غدیر خم ما قال الا- قام فشهد بما سمع، و لا یقیم الا من رآه بعینیه و سمعه باذنیه، فقام ثلاثون صحابيا فیهم اثنا عشر بدریا فشهدوا انه اخذه بيده، فقال، صلى الله عليه وآله، للناس: اتعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: نعم. قال، صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.^(۳) ما اخرج الامام احمد... فقال، صلى الله عليه وآله، للناس اتعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: نعم يا رسول الله. قال: من كنت مولاه فهذا على مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

۱-۳. امام احمد از حدیث «براء بن عازب از دو طریق نقل نموده است که گفت: با رسول خدا، صلى الله عليه وآله، بودیم پس در «غدیر خم فرود آمدیم ندای نماز جماعت داده شد و برای رسول خدا، صلى الله عليه وآله، در زیر دو درخت جایی فراهم شد پس نماز ظهر گذارد و دست علی را گرفت و فرمود: «آیا نمی دانید من اولى به مؤمنین از خودشان هستم؟» گفتند: «آری . سپس دست علی را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد». پس از آن عمر، علی را ملاقات نمود و به او گفت: بر تو پسر ابی طالب گوارا باشد. مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.

۲-۴. امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در ایام خلافت خود مردم را در «رحبه (یکی از محلات کوفه) جمع نمود و فرمود: هر مرد مسلمانی را که فرمایش رسول خدا، صلى الله عليه وآله، را در روز غدیر خم شنیده است به خدا قسم می دهم که برخیزد و به آنچه شنیده گواهی دهد. و برای گواهی برنخیزد، مگر کسی که با چشمان خود دیده و با گوشهای خود شنیده است. پس سی صحابی رسول خدا که دوازده نفر آنان از جنگجویان و مجاهدان «بدر» بودند برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا، صلى الله عليه وآله، دست علی، علیه السلام، را گرفت و به مردم فرمود: آیا می دانید که من اولى به مؤمنین از خوشان هستم؟ گفتند: «آری . فرمود: هر که من مولای اویم، این (علی) مولای اوست. خدایا، دوست بدار آنکه او را دوست دارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن دارد...»

۳-۵. امام احمد از حدیث زید بن ارقم از «ابوظفیل نقل نمود که گفت: علی مردم را در رحبه جمع نمود و آنان را به خدا سوگند داد که هر مرد مسلمان گفتار رسول خدا، صلى الله عليه وآله، در روز غدیر خم را شنیده است برخیزد. سی نفر برخاستند. و ابونعیم گفت مردم زیادی برخاستند و گواهی دادند که زمانی که پیامبر، صلى الله عليه وآله، دست او را گرفت به مردم فرمود: «آیا می دانید من اولى به مؤمنین از خودشان هستم؟» گفتند: «آری، یا رسول خدا» فرمود: «هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست. خدایا دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد.» ابوظفیل گفت

خارج شدم و در من تردیدی بود که چرا دیگران به این حدیث عمل نکردند پس زید بن ارقم را ملاقات نمودم و ماجرا را برای او نقل نمودم و زید گفت: انکار نکن من خود از رسول خدا، صلی الله علیه وآله، شنیدم که این چنین می فرمود.

بن ابی لیلی نقل نمود که گفت: علی را در رحبه دیدم که مردم را به خدا سوگند می داد... (به همان مضمون احادیث قبل) و از جمله دوازده نفر از مجاهدان جنگ بدر برخاستند گویی که هم اکنون آنان را می بینم پس گفتند: «گواهی می دهیم که شنیدیم رسول خدا، صلی الله علیه و آله، روز غدیر خم می فرمود: «آیا اولی به مؤمنین از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران آنان نیستند؟» گفتیم: «بلی ای رسول خدا» فرمود: «پس هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد». (۱) در نقلهای دیگر نیز به گونه ای دیگر به آیه شریفه استناد شده است. ۷. حاکم از زیدبن ارقم از دو طریق که به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است نقل نمود که گفت: زمانی که رسول خدا، از حجه الوداع باز می گشت در غدیر خم فرود آمد... پس گفت: «خدای، عزوجل، مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم. سپس دست علی را گرفت و فرمود: «هر که من مولای اویم این (علی) ولی اوست. خدایا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد». (۲) ۸. نسائی از زیدبن ارقم نقل نمود که گفت: هنگامی که پیامبر، از حجه الوداع باز می گشت، در غدیر خم فرود آمد... سپس گفت: «خدا مولای من است و من ولی هر مؤمنی هستم. سپس دست علی را گرفت و فرمود: «هر که من ولی اویم این (علی) ولی اوست. خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد». ابوظفیل (راوی حدیث از زیدبن ارقم) گفت: به زید گفتم: «خودت از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شنیدی؟» گفت: «هیچ کس در زیر آن درختان نبود مگر اینکه با چشمانش دید و با گوشهایش شنید». (۳) ۹. نسائی از عایشه دختر سعد نقل نمود که گفت: شنیدم پدرم می گفت: «شنیدم از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در روز جحفه که دست علی را گرفت و سخنرانی نمود. پس حمد و ثنای خدا بجای آورد، سپس گفت: «ای مردم من ولی شما هستم؟» گفتند: «راست گفتی ای رسول خدا» سپس دست علی را بلند نمود، و فرمود: «این (علی) ولی من است و دین مرا ادا می کند و من دوستدار کسی هستم که او را دوست دارد و دشمن کسی هستم که او را دشمن دارد». (۴) ۱۰. نسائی از سعد نقل نمود که گفت: با رسول خدا بودیم، چون به غدیر خم رسید، ایستاد تا مردم بیایند. سپس آنان را که پیش از او بودند باز گرداند و آنان که عقب مانده بودند ملحق شدند، پس چون مردم جمع شدند، گفت:

ص: ۶۰

- ۱- اخرج الامام احمد... سمعنا رسول الله، صلی الله علیه و آله، يقول يوم غدیر خم: الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم؟ فقلنا: بلی یا رسول الله. قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.
- ۲- اخرج الحاكم فى مناقب على من مستدرکه عن زید بن ارقم من طریقین صححهما على شرط الشيخین قال: لما رجع رسول الله، صلی الله علیه و آله، من حجه الوداع و نزل غدیر خم... ثم قال: ان الله عزوجل مولای و انا مولی كل مؤمن ثم اخذ بيد على فقال من كنت مولاه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.
- ۳- و اخرج النسائی عن زید بن ارقم قال: ... ثم قال، صلی الله علیه و آله: ان الله مولای و انا ولی كل مؤمن. (پیامبر، صلی الله علیه و آله، در این نقل به آن ولایت خاصی که خدا بر او و او بر مؤمنین دارد استناد نموده است نه به ولایت عام مؤمنین بر یکدیگر). ثم اخذ بيد على فقال: من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.
- ۴- و اخرج النسائی عن عائشة بنت سعد قالت سمعت ابی يقول سمعت رسول الله، صلی الله علیه و آله، يوم الجحفه فاخذ بيد على و خطب فحمد الله و اثنى عليه ثم قال: ايها الناس انى وليكم. قالوا: صدقت يا رسول الله ثم رفع يد على فقال هذا وليى و

يؤدى عنى دينى و انا موالى من والاه و معادى من عاداه.

«ای مردم چه کسی ولی شماست؟» گفتند: «خدا و رسول او». سپس دست علی را گرفت و او را بر پا داشت، و فرمود: «هر که خدا و رسول خدا ولی اوست این (علی) ولی اوست. خدایا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد». (۱) دوم، منظور از «ولی در روایت غدیر چیست؟ به استناد نقلهای مذکور از اهل سنت «ولی به همان معنایی است که برای پیامبر، صلی الله علیه و آله، در آیه شریفه سوره احزاب بیان شده است در نتیجه معنای حدیث غدیر اینگونه خواهد بود که علی، علیه السلام، در مرتبه بعد از نبی، صلی الله علیه و آله، «اولی بالمؤمنین من انفسهم خواهد بود. قرائن دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر این معنای خاص از ولایت می کند از جمله: ۱. فرمایش پیامبر که: و هو ولیکم بعدی. (۲) علی پس از من ولی شماست. و اگر ولایت به معنایی غیر از «اولی بالمؤمنین من انفسهم باشد که اولاً فرقی بین علی و غیر او در این جهت نیست و ثانیاً چنین ولایت عامی برای علی، علیه السلام، در زمان پیامبر، صلی الله علیه و آله، هم ثابت است و ثانیاً اصلاً ولایت عام مؤمنین بر یکدیگر نیاز به مجتمع نمودن مردم و خطبه و خطابه ندارد و به نص آیه قرآن برای همه مؤمنین ثابت است. ۲. روایتی که احمد بن حنبل نقل کرده و در آن گفتگوی رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، و «بریده چنین کایت شده است: پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرمود: «ای بریده آیا من بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟» گفت: «آری، ای پیامبر خدا». فرمود: «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. (۳) ملاحظه می شود که در این روایت نیز پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، پس از آنکه از بریده در مورد مضمون آیه محل بحث و ولایت خود بر مؤمنان اقرار می گیرد، تصریح می کند که هر کس من مولای اویم (به همان معنای مورد نظر آیه) علی، علیه السلام، هم مولای اوست. سوم، آیا گذشته از حدیث غدیر و یا روایات و احادیث دیگر در بین فریقین از راه دیگری می توان به «ولایت به همان معنایی که در آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آمده است برای وجود مقدس حضرت امیر پی برد یا نه؟ با تامل و دقت در آیات قرآن کریم درمی یابیم که چنین ولایتی برای حضرت ثابت است زیرا در آیه مباحثه می فرماید: فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین. (۴) از آن پس که به آگاهی رسیده ای، هر کس

ص: ۶۱

- ۱- و عن سعد ایضا قال کنا مع رسول الله فلما بلغ غدیر خم وقف للناس ثم رد من تبعه و لحق من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال: ایها الناس من ولیکم؟ قالوا: الله و رسوله. ثم اخذ بید علی فاقامه ثم قال: من کان الله و رسوله ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. این چند حدیث از دو مراجعه ۵۴ و ۵۶ کتاب شریف «المراجعات استفاده شده است. و مطمئناً با رجوع به دیگر نقلهای اهل سنت موارد دیگر که در آنها پیامبر، صلی الله علیه و آله، استناد به آیه شریف نموده است، بیشتر خواهد بود.
- ۲- ر.ک: مراجعه ۳۶ از کتاب شریف «المراجعات در این مراجعه دسته ای از روایت را از منابع مختلف اهل سنت و با نقلهای متفاوت با همان مضمونی که در متن نقل شده آورده است.
- ۳- ما اخرجه الامام احمد... فقال، صلی الله علیه و آله: یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. و اخرجه الحاکم فی مستدرک و صححه علی شرط مسلم و اخرجه الذهبی فی تلخیصہ مسلماً بصححه علی شرط مسلم ر. ک: مراجعه ۳۸ از «المراجعات. "
- ۴- سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

که درباره او [عیسی] با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خودمان را و شما خودتان را. آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا بر دروغگویان بفرستیم. در لغت عرب «نفس» (که مفرد «انفس مذکور در آیه است) به معنای «خود» است مانند آیه شریفه: یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم. (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خودتان باشید. از نظر تاریخی نیز مسلم است که پیامبر، صلی الله علیه و آله، در روز مباهله همراه با حسنین، علیهما السلام، و فاطمه زهرا، علیها السلام، و حضرت امیر، علیه السلام، آنهم با ترتیبی خاص حاضر شدند. فخر رازی قضیه مباهله را اینگونه نقل نموده است: رسول خدا، صلی الله علیه و آله، با کسائی ندوخته از موی سیاه که بر دوش او بود خارج شد در حالی که حسین را در آغوش گرفته بود و دست حسن را در دست داشت و فاطمه، علیها السلام، پشت سر او می آمد و علی، علیه السلام، پشت سر فاطمه، علیها السلام، و رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می گفت: هنگامی که دعا کردم آمین گوید... و روایت شد که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، چون در آن لباس ندوخته سیاه خارج شد حسن، علیه السلام، آمد. پس رسول خدا، صلی الله علیه و آله، او را داخل لباس نمود و سپس حسین، علیه السلام، آمد. پس او را داخل لباس نمود، سپس فاطمه، علیها السلام، آمد، سپس علی، علیه السلام، آمد. سپس رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود: بدرستی که خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (۲) بنابراین به نص قرآن کریم و تطبیق پیامبر، صلی الله علیه و آله، علی، علیه السلام، «خود» پیامبر است مگر در اموری که اختصاصی نبی مکرم اسلام، صلی الله علیه و آله، باشد، مانند نبوت تشریحی و خاتمیت و یا بعضی احکام شرعی مانند نکاح و یا نماز؛ در غیر اینگونه اختصاصات، علی، علیه السلام، حکم پیامبر، صلی الله علیه و آله، را دارد و از آنجایی که برای پیامبر، صلی الله علیه و آله، ولایت مخصوصی به نص آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» ثابت است همین ولایت برای حضرت علی، علیه السلام، نیز ثابت می باشد.

۱- سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۵.

۲- فخر رازی، التفسیر الکبیر، بی جا، بی تا، ج ۸، ص ۸۵: «و کان رسول الله، صلی الله علیه و آله، خرج و علیه مرط من شعر اسود و کان قد احتضن الحسین و اخذ بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علی، رضی الله عنه، خلفها و هو یقول: اذ دعوت فامنوا... و روی انه، علیه السلام، لما خرج فی المرط الاسود فجاء الحسن، رضی الله عنه، فادخله ثم جاء الحسین، رضی الله عنه، فادخله ثم فاطمه ثم علی، رضی الله عنهما، ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. و اعلم ان هذه الروایه کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر و الحدیث. و نیز ر.ک: زمخشری، جارالله، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بی جا، بی تا، ج ۱، ص ۳۶۸.

می دانیم که علاوه بر مباحثی که درباره حجیت اجماع وجود دارد. از اصل چنین اجماعی در کار نیست. ۴- اصل استدلال از نظر فخر رازی صحیح است و قابل انکار نیست.

رضا بابایی خاموش تر از چراغ مرگیم روشن تر از آفتاب کجایی عقربک های ساعت، تا کی به گرد خود گردند، بیهوده در صفحه غیبت. در گرگ و میش سحرگاه، پایان دروغ را انتظار می کشیم. آن روز که بیایی، جهان برای خوشبختی ما تنگ است. آغاز و فرجام خویش را در تو می جویم. این گریه را پایانی است اگر، اشک راه خود را بدانند و بر هر دامانی نریزد. پوست را بادام و سال را ایام و زیستی را کام و بودن را نام تویی. من کیستم؟ تو کیستی؟ من اینک نه آنم که بودم. تو همچنان آنی که بودی. مگذار که بگویم در تن من، امید را به خاک سپردند و سنگی صنوبری شکل بر سر آن نهادند. هیچیم هیچ، بی تو ای همه کس، همه چیز، همه جا، همه وقت، همه عمر... دلی داریم به پریشانی دود / سری داریم به حیرانی رود / چشمی به گریانی ابر / غمی به وفاداری بخت. نه اقبال خوشایندی، نه مرگ ظفرمندی. رفتن، یعنی غیبت، آمدن، یعنی ظهور. بودن یعنی انتظار. کار یعنی سالنامه عمر را ورق زدن. سیاست، یعنی به لبخند تو خندیدن. حکومت، یعنی زیر پای تو فرش گستردن. عاشورا، یعنی غمهای تو. محرم، یعنی دمیدن مهتاب فراق. این است معنای حقیقی کلمات. عریضه ها را چاه به کجا می برد؟ آیا او هم... سر و دست می شکند غول فراق: ما به جنگ مگسها بسیجیده ایم. اگر نه یک دم هماواز تویم، مگر چنگ ناساز تو نیستیم؟ خوشا آن در که به روی تو هر روز می خندد.

فاطمه رهبری شندی تبارک الله از شاهکار خلقت تو، یا زینب! اگر چه عقیده عالم امکانی، اما سیمرخ عالم عشقی. ودیعه عشق بزرگ خدا را تنها وسعت بی نهایت وجود تو شاید. تو عشق را بتمامی تفسیر کردی و آن را تا ابد سرفراز. اما بگو اینهمه درس عشقبازی را خود، از که آموخته بودی؟ حسین، علیه السلام، با تو چه کرده بود که چنان زیبا نغمه سرای عشق شیرین خدا را همناوی کردی؟ تو مؤلف «دردنامه عاشورایی». عاشورا، سرنامه ای است که فصل فصلش پر از آیه های خداست. تو مؤلف دروس عشق، شکیب و شهامت در کتاب محبت نامه خدایی. که می توانست چنین روشن، پرده از راز زیبای آفرینش بردارد و غزل زیبای عاشقی را چنین نغمه بسراید؛ رازی که با «انی جاعل فی الارض خلیفه» (۱) سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵ (۲) آغاز و البته در «وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم»؛ (۲) روزی به حقیقت روشن خود خواهد نشست. اگر محمد، صلی الله علیه و آله، کمال دین خدا از آدم، علیه السلام، تا خود مقام خاتم، صلی الله علیه و آله، است، حسین، علیه السلام، واسطه العقد، رشته دین و رخشنده ترین مروارید پیوند نبوت به امامت، و مظهر و محیی شهادت است و تشیع... تا مهدی، عجل الله تعالی فرجه. و تو یا زینب! از همانگاه بود که نه تنها با حسین، علیه السلام، همگام شدی که شانه به شانه مهدی، علیه السلام، در حرکت بودی در متن مذهب؛ در اعصار و قرون؛ از قیام حسین، علیه السلام، تا آخر زمان؛ تا قیام قائم منتقم، المنتظر المهدی، عجل الله تعالی فرجه! آری، «سر نی در نینوا می ماند اگر زینب نبود کربلا- در کربلا- می ماند اگر زینب نبود» اما بگو، با من ای که شکیب نیز از تو خجل! تو در شامگاه عاشورا، در غریبانه ترین شام غریبان، در گودال قتلگاه، به اقتدای کدامین شهید، برای اقامه نماز صبر از خون جگر وضو ساختی؟... می دانستی که سر بر خاک خونین ثارالله - خون خدا - می سایی. محوی شیرین در خدا، سر سودن بر سیمای خدا، اگر چه بر خاک، اما با خدا. آن شب، تو برای آخرین بار... به تجدید عهدی شیرین با امام خویش، سر به سجده نهادی و بر این سجده، پرده از هر چه حجاب مفارقت معشوق بود، دریدی؛ آنگاه با پیشانی آغشته به خون خدا، با خدا یکی شدی. زهی به حقیقت نماز تو یا زینب! عشق، هرگز مفسری عارفت از تو نیافت؛ نه اینست

ص: ۶۵

۱- سوره بقره

۲- آیه ۳۰.

که آنجا هم گفتی: «ما رایت الا جمیلاً...» بی تردید این شانه های امین و گامهای استوار تو بود که اساسنامه دین خدا را تا ابد به مهری جاودانه، تثبیت کرد. اگر حسین، علیه السلام، احیاگر دین محمد، صلی الله علیه و آله، شد، تو نیز ضامن بقای این دینی تا ابد. همیشه دین و امدار استقامت تو خواهد بود! ای الهه عشق و نجابت! قصه عشق تو، قصه درد است اما دردی بس شیرین، اگر چه جانکاه. شرح نیستان است پر از ناله های جانسوز. فراقنامه ای است سراسر مملو از خاطرات «مقربون»، «السابقون السابقون» و شرح یک دشت آلاله؛ آلاله هایی که همیشه ردپای عاشقی تا خدا بوده اند؛ مظهر زیباترین هدیه های انسان به خدا. تو، نه تنها احیاگر و پرچمدار دین محمدی که شجاعت علوی را مظهری، عطوفت و عصمت فاطمی را مرآتت؛ نجابت و عقل حسن، علیه السلام، با توست... لیکن برتر از اینهمه، یگانه ترین برگزیده خدایی در عشق شیرین حسین، علیه السلام؛ و شیرین عشق خدا؛ تنها تویی، تنها تویی، تنها تو... تو، پرده بردار راز آفرینش به روز عاشورایی. آن روز که «عاشورایی» به دست شهید عشق آفریده شد و سرزمین «کربلا» به خون خدا رنگین؛ آسمانها و زمین و حتما ملائک، سر خدا را بتمامی دریافتند و خجل از پاسخ روشن «انی اعلم ما لا تعلمون»، (۱) به حیرت اینهمه زیبایی - جمال عشقی شیرین، قصه ای سراسر دلدادگی محبت و محبوب - همگان ثناگوی این اعجاز شگرف و هم نوحه سرای ابدی بر قتل عظیم انسانیت، شرافت و معرفت گشتند. آری، از همان روز بود که بر هر پیشانی ای که مهر شیعیگی زدند، بر دلش نیز شعله ای از آتش عشق و فراق محبوب افروختند. لذا، از آن روز به بعد، بر هر درد آشنای سوخته دلی، کل یوم، عاشورا شد و کل ارض، کربلا. و حسین، علیه السلام، مقتدای همه عشاق و سرور همه شهیدان و آزادگان جهان در هر دو دنیا. اما تو نیز در هر گام، در همه این سوختنها، ایستادنها، شهادتها و به فنا رسیدنها و به احیا پیوستنها، همراه دین بوده ای و در هر لحظه، با مهدی، عجل الله تعالی فرجه... مهدی اگر چه یگانه است و خواهد بود اما هرگز تنها نیست. تو پیوسته در متن زمان جاری در صبر و اسقامت او بوده ای. تو در تمامی لحظه های غربت، در تکرار هر شام غریبان از شامهای فراق مهدی، علیه السلام، همراه او به نماز عشق ایستاده ای. او هنوز هم هر صبح و شام با همان حزن صدای تو و همناله با ناله های جانسوز تو، به یاد حسین تو، اشک می ریزد... فتبارک الله از او، این بار، که هم حسین، علیه السلام، است و هم زینب، علیها السلام. «اگر نی پرده ای دیگر بخواهد نیستان را به آتش می کشاند»

ص: ۶۶

حدیث عشق و انتظار

م یگانه مولایم!

شکوفه یادت بوی عشق می دهد

و شمیم نامت بر دل و جان، حیات می دمد.

هر گاه از شبستان دلم عطر یاد روح فزایت بر می خیزد، سبو سبو شراب محبت به کامم می ریزد.

و چون ابر عنایتت بر کویر وجودم می بارد، بهار بهار غنچه عشق و امید می بارد.

ای همه هستی ام! فرزندگان اهل معرفت، و ارجمندان کوی ولایت، برایمان گفته اند که تو مظهر تام و تمام حضرت کردگاری.

و از این روی، یاد تو از یاد او جدا نیست، و ذکر تو مرآت ذکر ربوبی است.

آنان گفته اند: هر که «تو» را یاد کند، در حقیقت با «جلوگاه همه خوبیها و کمالات حضرت حق» پیوند یافته و به سوی آینه «سما و صفات خداوندی» شتافته است.

مگر نه اینکه تویی «ذکرالله» یاد حضرت ودود؟ پس چه سان یاد تو یاد خدا نباشد؟

مگر نه اینکه تویی «وجه الله» و رخساره زیبای حضرت معبود؟ پس چگونه به یاد تو بودن، یاد الهی نباشد؟

مگر نه اینکه جمال جمیل جناب ربوبی از تو پیداست؟ پس چرا ذکر و یاد تو، ذکر و یاد معبود عالم نباشد؟

ای عزیزتر از جانم!

کامم را از حلاوت این حلوائی بهشتی شیرین کن و از آن به من هم بچشان! بیا و بر دلم بنشین و بر بلندی کرامتم بنشان.

آری مولایم!

هر که تو را در حرم دل راه دهد، به حریم خداوندی ره برد، از رذیلت وارهد، و به وادی فضیلت پا نهد.

و این همه از برکات کوثر یاد توست.

و امید از حضرت رب العباد، که این یاد، هرگز فراموشم مباد. آمین.

اهواز - مژده حسینی سلام بر آل یاسین، سلام بر مهدی امته و جامع تمام کلمات وحی الهی. سلام بر آنکه شمشیر برکشیده و ماه تابان و نور درخشان است. سلام بر آفتاب شب ظلمانی جهان و قرص ماه ایمان. سلام بر بهار مردمان و نشاط آفرین روزگار. «شب هجرانت ای دلبر، شب یلداست پنداری رخت نوروز و دیدار تو، عید ماست پنداری» ای بهار دلها و امیدبخش انسانها و سرور و شادی روزها، ای خورشید ظلمتها و ماه تمام نمای جمال خدا. ای حقیقت عشق و مظهر پرستش، ای شکوفه طه و غنچه شکفته زهرا، علیهاالسلام. ای سرو خوش قد و رعنا، ای چهره ات چون آفتاب، روشن و دلربا، ای در رهت، جانها فدا و نشان غمت، اشکها. ای عصاره زمان و زیباییها، ای همواره با ما و ناپیدا، ای سوخته در فراغت عاشق و شیدا، ای مونس و همدم اولیا، ای خمار نگاهت راز هستی ها، ای طاووس خوش خرام بهشت اعلی، ای شراب عشقت، نوش جانها، ای خزینه علم و نهایت حلم، ای مسکن برکت و معدن حکمت، ای تمام محبت، ای گرد و غبار مقدمت توتیای چشم ما، ای شمع جهان افروز، بیا! ای شاهد عالم سوز بیا! ای کعبه امید عیان شو. ای درخشش هستی بتاب! ای خورشید جان و جهان جلوه گر شو!، ای فروغ فضلیت بتاب! ای راز عظیم تجلی چهره بنمای، ای پاکترین خونها نثار عشقت، به پا خیز! ای دشت و دمن در انتظارت با دم عیسایی ات، زنده گردان! ای کشتی نجات، رهایی بخش و ای مرهم سینه ها درمان کن. ای عصمت بی کران فریاد کن! ای فریادرس بیدار کن! ای صاحب شمشیر بران آغاز کن! ای ساحل پیروزی ظاهر شو! ای مشعل علم و عقل نور باران کن! ای قبله عشق آشکار شو! ای یوسف جمال، رخ از مشتاقان دریغ مدار! ای حامی قرآن و ندای عترت، بیا! ای رهبر و دلبر و دلبنده، مهدی بیا! بیا و منتظران تشنه را دریاب و عاشقان بی قرار را آرامش جان باش. مهدیا! می خواهیم به قله کوه انسانیت برسیم، دستمان را بگیر، مگر نه اینکه تو باقی مانده جود خدا و از تبار حسین و دودمان کریمانی و احسان و دستگیری توست. ما به افق تابناک فروغ ازلی خیره می شویم و به امید آمدن روزهای شادی و لحظه های نورانی، خود را از مهر تو سرمست می سازیم و دست طلب و ادب به دامان تو در می آویزیم و به تولای تو چنگ می زنیم. ما همچو گدایان سر راهت می نشینیم تا با طلعت رشیده خویش، بر زمین و زمان عطر ولایت پاشی و ما در فضای عطر آگین کرامت تو، جان تازه بگیریم و نماز شکر را به امامت تو برپا کنیم و در برابر رب کعبه خاضع شویم و ویرانی ظلم و آزادی انسان را جشن بگیریم و سرود حمد را با آهنگ عشق دمساز کنیم و بدین گونه نشان خواهیم داد که پیرو خط سرخ شهادتیم و تو مظهر قهاریت و جباریت خدایی و انتقامخواه خون حسین و رهروان عاشورایی. پس بر کافران بتاز و با آنان بستیز و ارکان ستم را ویران ساز و وعده الهی را تحقق بخش که فرمود: و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین. اراده کردیم بر آنان که در روی زمین ضعیف شمرده شدند، منت گذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم

در شعر شاعران شوریده حضرت مهدی

رضا قاسم زاده آدینه، آینه جمال نمای حضرت قائم بقیه الله، عجل الله تعالی فرجه، است و روز وصال و باریافتن به بارگاه عظیم پادشاه ملک امکان، حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، روز موعود است و نزول وعده جاوید حق. روز جمعه یا آدینه اختصاص به مقام کبریایی حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، داشته و در اشعار شاعران شوریده حضرتش از جلوه و درخشش ویژه ای برخوردار است. موضوع (آدینه یا جمعه) در اشعار شاعران معاصر بصورت گسترده مطرح گردیده است که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم: در آسمان دل گل مهتاب خندید خورشید بعد از فترت دیرینه گل کرد من جمعه ها را کوچه کوچه خیمه بستم اما نگاهت در کدام آدینه گل کرد اشک محبت ریخت از چشمان عاشق وقتی سیمای تو در آدینه گل کرد

غلامرضا زربانویی - رضا آینه دلی، خوش گهری، پاک سرشتی خورشیدرخی، ماه وشی، مظهر دادار در ليله آدینه ز نرگس شده پیدا مانده ز دریای حقیقت، در شهوار ابواب هدایت به رخ خلق شده باز اسباب سعادت، همه گردید پدیدار

کیومرث سپهر - لاهیجی دلم پر ز بوی یاس کردم خدا را پیش تو احساس کردم زمستانهای من دور از بهارند تمام جمعه هایم بی قرارند

سیدمحمد موسوی پور اندوه غروب پیر «جمعه»! ای یاد تو دستگیر «جمعه»! احساس غمت سفیر جمعه کی می رسی ای «امیر جمعه»!

سیدمحمد سادات اخوی ای که هستی صاحب آدینه ها ای صفا و پاکی آینه ها ای میان خلقی و نادیدنی بی سخن گویی هزاران گفتنی ای تمام عرش سرگردان تو نور خورشید از رخ تابان تو

مهدی ثانی - خانی کدام جمعه به ابهام خاک می باری زمین و خاک پر از اشتباه تقصیرند

مرضیه مختارنژاد جمعه ها با عشق و یک دنیا امید ندبه خوانم ندبه گویم با امید عصر جمعه می شود دلها غمین لیک امید ظهورت ای امین غصه را از سینه بیرون می کند آه عشقت با دلم چون می کند

فرشته خوه الا ای عطر دین ما کجایی؟ شه خضرانشین ما کجایی؟ مذاب کوره آهنگرانم به یادت جمعه ها در جمکرانم تو را احوال می پرسم ز مردم چه در سهله، چه در کوفه، چه در قم

احمد عزیزی خواب دیدم؛ خارها بی حس شدند ناگهان؛ گلها همه نرگس شدند آسمان از هشت سو آینه ریخت از تمام هفت روز آدینه ریخت ناگهان دروازه مشرق شکافت عشق آمد، سینه منطق شکافت

خلیل ذکاوت در پشت قلاب چشم تو تفسیر می شود آینه های باکره جمعه، با وضو بوی لطیف دانه سیبی که می وزد یادی است تا دقایق شبهای روبرو

یزدان خوشحال شرفشادهی کدام جمعه؟ ندانسته ام ولی پیدا است که آن ودیعه پروردگار در راه است دلم خوش است میان شکنجه پاییز چه باشم و چه نباشم بهار در راه است

محمود سنجری هر جمعه دلم اسیر دیدار تو بود اندیشه پر از هجوم افکار تو بود تا در شب آدینه نشستم به نماز هر ذره شب نشان اسرار تو بود

اسفندیار زرکوب ای کاش شود چون تو بیاریم همه در ذهن کویر، گل بکاریم همه گفتند که یک جمعه تو خواهی آمد تا آمدنت در انتظاریم همه

ندا جمالی خیره به آدینه ام تا که نمایان شوی در دل آدینه ها چند بسوزانیم

احمد رضا کیماسی دل در گرو مهر تو آدینه نشین است مهرت به یقین آینه دار دل و دین است سرچشمه الطاف خدا در نفس توست با نام تو فریاد عدالت چه قرین است

دکتر فرشید عزیزاده ای تو خورشید صبح آدینه ظلمت از دل ستردم هوس است همچو؟ هزار مرتبه من پیش پای تو مردم هوس است

امیرعلی مصدق سحر شد یار بی همتا نیامد یگانه منجی دلها نیامد نهاد آدینه را موعود دیدار دوصد آدینه رفت اما نیامد

عبدالرحیم سعیدی راد جمعه ای دیگر به دنیا آمده بی صدا مانند فردا آمده دل، غم شب را هویدا می کند خویش را در غصه پیدا می کند

سروناز بهبهانی باز به انتظار تو جمعه غروب می شود اگر بیایی از سفر، آه، چه خوب می شود

زهرا غلامزاده از آن آدینه روزی که به مستان باده پیمایی هر آدینه به دنبال تو و پیمان می گردم

رضا قاسم زاده صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد بی تو می گویند تعطیل است کار عشقبازی عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد!؟

قیصر امین پور آدینه بر آدینه گذشت و خبری نیست من منتظر صبح درخشان تو هستم چون خانه بدوش شب هجران تو گشتم آشفته تر از موی پریشان تو هستم محمد اسماعیل توسل - آشفته زلال نور آینه، بهار صبح آدینه تو ای نور هدایت، ای زلال سبز دریایی گل شوق تو می بارد، دمام ابر چشمانی خوش آن ساعت! که از رخسار ماهت پرده بگشایی

نسترن قدرتی تاکی سکوت و خامشی؟ وقت است وقت سرخوشی وقت است بیرون افکنم، از کنج دل گنجینه را دست از وجودم شسته ام، از زندگانی خسته ام تا منتظر بنشسته ام، من صاحب آدینه را محبوب دل، معشوق جان، از انجماد آسمان ای ماه من بیرون بیا، روشن کن این آینه را

علیرضا برزگر هزار جمعه به یادت دلم بهانه گرفت عنایتی به دل من کن ای کرانه سبز! قسم به نیمه شعبان که ماه آن ماهی شب و سحر به تو اندیشم ای یگانه سبز

حجت الله عزیزی - پیام من به همراه نسیم همسفر با گل سرخ، پا به پای صلوات جمعه را می جویم می وزد از طرف قبله سجاده من نفس صبح بهار عطر یک جمعه سبز بوی یک باغ امید.

رنجبر گل محمدی صبحگاه جمعه آفتاب یاد تو، ز «ندبه» های ما طلوع می کند آنکه شب، پس از دعا با سرود اشتیاق، نغمه امید، خواب رفته است، روزی را به شوق دیدنت شروع می کند. ای تو معنی امید و آرزو!

جواد محدثی

ص: ۷۱

مریم ضمانتی یار

پیرمرد او را با محبت بدرقه کرد. اسبی هم به او داد تا خودش را به بغداد برساند. خبر در تمام سامرا پیچیده بود و مردم از صبح خیلی زود آماده بدرقه اسماعیل به سمت بغداد شده بودند. اسماعیل دلش می خواست هر چه زودتر خودش را به سیدبن طاووس برساند. او که در غربت و درد و بی پناهی، پناهش داده بود و باعث این دیدار باصفا و رستگاری اسماعیل شده بود. در میان بدرقه پرشور مردم سامرا، راهی بغداد شد و بدون وقفه اسب تاخت...

روز بعد با شوق و هیجان شدیدی که قلبش را می لرزاند به بغداد رسید. از دور به پل بغداد که رسید دستش را سایه بان چشمانش کرد. چشمانی که هنوز هر لحظه به یاد آن دیدار آسمانی پر از اشک می شدند. سیل جمعیت سر پل منتظر او بودند و هر مسافری که می رسید اسم و خصوصیاتش را می پرسیدند. اسماعیل به جمعیت که رسید همه با هم سؤال بارانش کردند. با همان چشمان اشک آلود و بغضی که گلوش را می فشرد، سر تکان داد و گفت: من اسماعیل... اسماعیل بن حسن هرقلی، همانکه منتظرش بودید... همانکه مولایش او را شفا داده... با شنیدن این جملات، مردم که او را شناختند، از هر سو به سویش هجوم بردند و هر کس می کوشید تا دستش را بر سر و روی او بکشد... هجوم جمعیت اسماعیل را از اسب فرود آورد و کم مانده بود زیر دست و پای مردم زمین بخورد که ناگهان از میان فریادهای جمعیت صدایی آشنا شنید که نام او را می برد. سید بن طاووس بود که با جمعی از دوستانش به استقبال او آمده بود. با همه وجودش فریاد زد: سید... سید...

سید با شتاب جلو آمد. مردم به احترامش راه باز کردند. سید به اسماعیل که رسید از اسب پیاده شد و اسماعیل جوان را در آغوش گرفت و با چشمانی اشکبار سر و صورتش را غرق بوسه کرد نه از آن جهت که دردش شفا یافته بود، از آن رو که صاحب الامر را زیارت کرده بود. اسماعیل همچون پسری که بعد از یک دوران پر از درد و رنج به آغوش پدر رسیده باشد، بغضش ترکید. سر بر شانه سید با صدای بلند گریه کرد. سید چشمان اشکبار اسماعیل را بوسه باران می کرد و زیر لب مدام می گفت: «به فدای چشمانی که سعادت دیدار مولا را داشته» و اسماعیل قدرت تکلم نداشت که بگوید: «سید، امام تو را فرزند خود خطاب کرد... تو چه کرده ای که...»

سید اسماعیل را از خود جدا کرد و گفت: تو شفا یافتی؟

اسماعیل سر تکان داد. سید که خود شاهد رنج غربت و درد اسماعیل بود روی زخم را باز کرد و چون اثری از آن غده چرکین ندید، فریادش به گریه بلند شد و لحظه ای نگذشت که از هوش رفت. اسماعیل آشفته سر سید را بغل گرفت. قطره های اشک از چشمان اسماعیل بر سر و روی سید می بارید و اسماعیل آرام با خودش زمزمه می کرد: تو از شفا یافتن من به دست حضرت به این حال و روز افتادی، من چه بگویم که با چشمانم او را دیدم، با گوشه هایم صدای نازنینش را شنیدم و با دستهایم پا و رکابش را گرفتم و بوسیدم...

سید آرام آرام به هوش آمد و با کمک اسماعیل و دیگر دوستانش بلند شد و به شانه اسماعیل تکیه داد. هنوز سید سوار بر اسب نشده بود که سواری بسرعت به سمت جمعیت آمد. از اسب پیاده شد. موج جمعیت را شکافت و خودش را به سید و اسماعیل رساند و گفت: وزیر پیغام داده که امر ما را اطاعت کرده ای یا نه؟ سریعاً خبرش را بیاور.

فرستاده وزیر منتظر پاسخ سید نشد و با سرعت از میان جمعیت گذشت و سوار بر اسب شد و از آنجا رفت. سید رو به اسماعیل گفت: ناظر بین النهرین پیکری به بغداد فرستاد و خبر شفایافتن تو را به خلیفه داد. خلیفه خبر را به وزیرش داده بود و او هم قبل از آمدن تو مرا طلبید و گفت از سامرا کسی می آید که خداوند بوسیله حضرت بقیه الله او را شفا داده و او با تو آشناست. به دیدنش برو و زود خبرش را برای ما بیاور... همینکه فهمیدم تو شفا یافته ای مردم را به اینجا رساندم. اما می بینی که وزیر صبر ندارد و نمی گذارد به حال خودمان باشیم. اینها تا از صحت ماجرا مطمئن نشوند راحتان نمی گذارند.

اسماعیل دست سید را در دست گرفت و گفت: ولی من... من از سوی صاحب الامر برای تو پیغامی دارم. دل سید فرو ریخت و پرسید: برای من؟...

دست سید میان دست اسماعیل شروع به لرزیدن کرد. اسماعیل دست او را گرمتر فشرد و گفت: نمی دانم چه کرده ای که به این مقام رسیده ای.

سید با صدایی که از شوق و هیجان می لرزید التماس کرد: حرف بزن حضرت چه فرمود؟

- آقا به من فرمود: وقتی به بغداد رسیدی مستنصر خلیفه عباسی تو را می طلبد و به تو عطایی می دهد، از او قبول نکن...

سید دستش را روی قلبش گذاشت. آهی جانسوز کشید و اشکهایش یکپارچه فرو ریختند: بعد؟...

- بعد فرمود: به فرزندم رضی بگو...

قلب سید برای لحظاتی چنان شروع به تپیدن کرد که حس کرد هر آن از سینه اش خارج می شود. اسماعیل با چشمان اشک آلود به صورت سید خیره شد و دوباره گفت: فرمود به فرزندم رضی بگو که نامه ای برای علی بن عوض درباره تو بنویسد و من...

سید صیحه ای از دل کشید و از هوش رفت. قلبش گویی گنجایش این همه شادمانی و سرور را نداشت و لحظاتی او را به آسمان برد تا جسم خاکی اش بتواند این بار عظیم روح را تحمل کند...

بر جمعیت بی خبر از آنچه بین سید و اسماعیل گذشته بود، هر لحظه افزوده می شد.

علیرغم میل قلبی شان بناچار راهی خانه وزیر شدند. وزیر هم علیرغم خواست قلبی اش بنا به امر خلیفه از آنها استقبال کرد اما رو به اسماعیل کرد و با لحنی سرد گفت:

این چه حکایتی است که در همه بغداد و سامرا پیچیده؟ قصه ات را مو به مو برایم نقل کن.

اسماعیل نگاهی به سید انداخت و همه ماجرا را گفت. وزیر چند قدم از او دور شد و از پنجره اتاق به آسمان نگاه کرد و با خود اندیشید:

اینها دیگر چگونه آدمهایی هستند؟!

رویش را به طرف اسماعیل و سید برگرداند و گفت: باید مطمئن شوم که برای کسب شهرت از خودت قصه ای نساخته باشی. لبهای اسماعیل لرزید. حرفی نزد. سید سر به زیر انداخت. وزیر فرمان داد همه اطبا بغداد که قبلا اسماعیل را دیده اند هر جا که هستند سریعاً خودشان را به او برسانند. فرستادگان وزیر در بغداد پراکنده شدند تا هر کدام طبیب و جراحی را فرا بخوانند. اسماعیل بناچار در کنار سید منتظر ماند. وزیر اجازه مرخص شدن به آنها را نداد و تاکید کرد تا اطمینان کامل از ماجرا، آنها حق خروج از خانه او را ندارند. او هم مثل ناظر بین النهرین در صدد گزارش دادن عین ماجرا به خلیفه بود.

اطبا که خبر شفا یافتن اسماعیل را شنیده بودند با پیغام وزیر سراسیمه و هیجان زده یکی بعد از دیگری از راه رسیدند. به جای آن چهره درد کشیده و رنجور اسماعیل، چهره ای شاداب اما اشک آلود دیدند. همه با هم حرف می زدند و نمی توانستند هیجان و شگفتی خود را پنهان کنند. با آنکه می دانستند وزیر مامور خلیفه سنی مذهب بغداد است. وزیر برای آرام کردن آنها، اخمهایش را در هم کشید. گرهی به پیشانی اش انداخت و آمرانه پرسید: شما این مرد را می شناسید؟

همه گفتند: بله.

وزیر پرسید: آیا قبلا او را دیده اید؟

موسی بزرگ اطبا گفت: بله او مبتلا به زخمی بود که در ران پای چپش عفونت شدیدی کرده بود.

- علاج او را چه تشخیص دادید؟

- علاج او منحصر در عمل کردن پای او بود و گفتیم که اگر او را جراحی کنیم مشکل است زنده بماند، چون غده در قسمت حساسی روی رگ پایش رشد کرده بود.

- بر فرض که جراحی می شد و زنده می ماند. چقدر زمان لازم بود تا جای زخمش خوب شود؟

- لافل دو ماه. ولی جای آن سفید و بدون آنکه مویی در آنجا بروید، باقی می ماند.

- شما چند روز پیش زخم او را دیده اید؟

- ده روز قبل او را معاینه کردیم.

ص: ۷۴

وزیر با چهره ای در هم کشیده از شنیدن پاسخهای صریح موسی و تایید همه اطبا گفت: همگی جلو بیایید و پای این مرد را دوباره ببینید.

لباس اسماعیل را کنار زد و اطبا متعجب نگاهی به جای خالی غده و نگاهی به چشمان درخشان و اشکبار اسماعیل انداختند. سید هم کمی آن طرفتر ایستاده بود و آرام اشک می ریخت. اسحاق بین آنها پزشک مسیحی بغداد بود. با دیدن پای اسماعیل با شگفتی گفت: به خدا قسم این معجزه حضرت مسیح است. سید زیر لب گفت: مسیح هم به فدای مولای ما می شود و نمازش را به او اقتدا می کند...

وزیر با دیدن شگفتی و هیجان اطبا روی پای اسماعیل را پوشاند و از آنها دور شد. پشت به جمع جراحان بغداد، اسماعیل و سید بن طاووس رو به پنجره ایستاد و از شدت خشم فقط توانست زیر لب بگوید: همگی مرخصید...

چند روزی بود که اسماعیل مهمان سید بن طاووس بود و سید همانگونه که حضرت امر فرموده بود، برای علی بن عوض، نامه ای نوشته و فرستاده بود و منتظر پاسخ او بود. اسماعیل در خانه سید بیش از همه جا و همیشه احساس آرامش می کرد.

خادم که تازه در خانه را باز کرده بود به اتاق آمد و گفت: آقا فرستاده وزیر است.

سید با دلخوری گفت: دست از سرمان بر نمی دارند.

اسماعیل گفت: صاحب الامر پیش بینی فرموده بود که خلیفه احضارم می کند. وزیر حتما برای همین کار مرا خواسته. حدس اسماعیل کاملا درست بود. وزیر اسماعیل را احضار کرده بود تا با هم به قصر مستنصر بروند. خلیفه که تمام ماجرا را شنیده بود از وزیر خواسته بود تا اسماعیل را به دیدنش ببرد.

فرستاده وزیر منتظر ماند تا سید و اسماعیل آماده رفتن شوند. وزیر به محض دیدن آنها، همراهشان شد چون ی دانست خلیفه بیش از این نمی تواند صبر کند.

با ورود آن سه نفر به قصر، خلیفه به استقبالشان آمد و گفت: تو که هستی جوان که قصه ات دهان به دهان می گردد و آوازه ات به همه جا رسیده؟

اسماعیل گفت: بنده ای از بندگان خدا هستم، اسماعیل بن حسن هرقلی.

- جریان را کامل برایم بگو؟

اسماعیل همه ماجرا را گفت و ماجرای جمع کردن اطبا توسط وزیر را هم افزود. خلیفه دقایقی طولانی به آنچه شنیده بود فکر کرد و بعد به خادمش فرمان داد تا کیسه پولی را که هزار دینار در آن بود به اسماعیل بدهد. خادم بسرعت کیسه را حاضر کرده و به اسماعیل داد. اسماعیل نگاهی به سید انداخت و گفت: من نمی توانم آن را بپذیرم.

خلیفه با تعجب پرسید: چرا نمی پذیری؟ از که می ترسی؟

اسماعیل سر بلند کرد و گفت: از کسی نمی ترسم. اطاعت امر کسی را می کنم که مرا شفا داده.

- من متوجه منظورت نمی شوم.

- صاحب الامر به من فرمود: وقتی به بغداد رسیدی مستنصر خلیفه عباسی تو را می طلبد و به تو عطایی می دهد، از او قبول نکن.

رنگ خلیفه سرخ شد. بشدت از اسماعیل رو برگرداند. شگفت زده از پیش بینی صاحب الامر و مکدر از امر کردن او به نپذیرفتن هدیه...

اسماعیل به طرف در به راه افتاد و منتظر حرفی از خلیفه نشد. سید لبخندی به روی اسماعیل زد. خادم متعجب کیسه هزار دیناری که از سوی اسماعیل رد شده بود را در دست گرفته و ایستاده بود. تا به حال هرگز ندیده بود کسی به این راحتی هدیه خلیفه را رد کند. خلیفه پشت به خادم و حاضران قصر ایستاده بود و به فکر فرو رفته بود.

لحظه وداع برای هر دوی آنها سخت بود، اما برای اسماعیل سختتر، او غریب و دردمند آمده بود و حالا تندرست و شادمان برمی گشت و این تحول بزرگ را مدیون اعتبار و آبروی سید بود. با بدرقه سید و مردم، اسماعیل به هرقل بازگشت و سید در حله باقی ماند. این اولین باری نبود که او مورد لطف و محبت صاحب الامر قرار می گرفت و دلش از این بابت سرشار شوق شده بود. اما این اولین بار بود که خلیفه اینطور از نزدیک متوجه مقام و منزلت سید شده بود. این بود که هنوز چند روزی از رفتن اسماعیل به هرقل نگذشته بود که فرستاده ای به خانه سید فرستاد و او را به دربار احضار کرد. سید بن طاووس از این کار بشدت احساس خطر کرد و دریافت که خلیفه بعد از این ماجرا آرام نمی گیرد. فرستاده خلیفه منتظر ماند تا او آماده سفر شود و فاصله حله تا بغداد لحظه ای از او دور نشد تا او را به قصر خلیفه رساند. مستنصر با دیدن او در قصر بظاهر خودش را بسیار شادمان نشان داد. او برای تحکیم حکومتش به وجود شخصیتی چون سید بن طاووس بشدت نیاز داشت. با دیدن سید، به احترام او از جا برخاست و گفت:

- ابن طاووس، آوازه تو در تمام بلاد اسلامی پیچیده و من انتظار دارم که مردم بیش از اینها از وجود شخصیتی چون تو بهره مند شوند.

سید که از نیت خلیفه آگاه بود عکس العملی نشان نداد. خلیفه از حالت بی تفاوت سید در برابر تعریف و تمجیدهایش عصبی شد و بدون مقدمه با لحنی محکم گفت:

- تو باید مقام شیخ الاسلامی، مرا بپذیری.

سید جا خورد: خلیفه! اگر مرا معاف کنی ممنون می شوم.

خلیفه از جواب صریح سید برآشفت: تو می دانی این مقام چقدر در دربار ما ارزشمند است و من هر کسی را شایسته آن نمی دانم!

سید بن طاووس سکوت کرد. مستنصر در حالی که مرتب پیش چشم او قدم می زد گفت: پس مقام «نقابت» را بپذیر با این مقام می توانی به امور سادات پردازی.

سید آهسته گفت: من نمی خواهم به این طریق به دستگاه حکومت مرتبط شوم.

مستنصر خشمگین گفت: حتی رسیدگی به امور سادات را هم رد می کنی؟ آنها که دیگر از خودتان هستند.

- من رسیدگی به امور سادات را رد نمی کنم. نمی خواهم کار حکومتی داشته باشم.

وزیر که در ماندگی خلیفه را در جواب دید گفت: ابن طاووس این مقام و منصب را قبول کن و آنچه خداوند راضی است و می پسندد عمل کن.

سید با لحنی مطمئن و محکم گفت: تو چرا در پست و وزارت می داری که آنچه که پروردگارت را خشنود می سازد عمل نمی کنی؟ اگر در این دستگاه چنین شیوه ای ممکن بود تو به آن عمل می کردی.

وزیر درمانده تر از خلیفه در پاسخ سر به زیر انداخت و مستنصر که از بیباکی سید به ستوه آمده بود گفت:

- تو با من همکاری نمی کنی در حالی که سید مرتضی و سید رضی در حکومت وارد شدند و منصب و مقام پذیرفتند. آیا تو آنها را ستمگر می دانی یا معذور می شماری؟ حتماً و بدون تردید آنها را معذور می دانی، پس تو هم مانند آنان معذور خواهی بود. داخل کار شو و مقام را بپذیر.

سید گفت: سید مرتضی و سید رضی در روزگار آل بویه زندگی می کردند که ملوکی شیعه بودند و در برابر خلفایی قرار داشتند که مخالف اعتقاد آنان بودند. به این جهت ورود آنها در حکومت با خشنودی و رضای پروردگارشان همراه بود.

مستنصر اصرار و پافشاری بیش از این را، صلاح ندانست. وزیر هم با نگاهش به خلیفه فهماند که همین نظر را دارد. سید بن طاووس با آنکه می دانست سرپیچی از امر خلیفه برایش بسیار گران تمام می شود، ولی دل به صاحب و مولایش بست و از قصر خارج شد.

خلیفه سکوت سنگین فضا را شکست و گفت: می دانی که امثال سید بن طاووس مقام و منزلتشان را بخاطر صاحب الامر دارند.

- بله همین طور است.

- این مقام و منزلت با هیچ ترفندی از میان نمی رود.

وزیر به تایید سر تکان داد. خلیفه عصبی تر گفت: و نمی توانیم از هیچ راهی اینها را به خودمان مرتبط کنیم.

باز هم وزیر سر تکان داد. خلیفه عصبانی فریاد زد: پس چه باید کرد؟

وزیر در برابر فریاد خشمگین خلیفه جرات اظهار نظر پیدا نکرد. خلیفه پرسید: اصلا این طاووس کیست که حتی نامش هم زیباست.

وزیر ناخواسته لبخندی زد و گفت: می گویند یکی از اجدادش محمد بن اسحاق بسیار نیکو صورت بوده، برای همین او را طاووس می نامیدند و فرزندانش هم به ابن طاووس شهرت یافته اند.

خلیفه دستهایش را به هم کوبید و گفت: کاش می فهمیدم چه رازی بین این شیعیان است. این ابن طاووسها نسبتشان به که می رسد؟

وزیر سر به زیر و آهسته گفت: با سیزده واسطه از طرف پدرش موسی بن جعفر بن طاووس به حسن بن علی بن ابی طالب می رسد و از طرف مادر به حسین بن علی بن ابی طالب. خلیفه خشمگین از وزیر دور شد و گفت: این ابوتراب چه نسلی از خودش باقی گذاشته؟...

وزیر سکوت کرد و جوابی نداد. خلیفه برگشت و گفت: راحتش نمی گذارم. دست از سر ابن طاووس بر نمی دارم. او باید به دربار ما بیوندد...

فتح به اتاق درس سید آمد و گفت: آقا فرستاده خلیفه است.

غم به دل سید نشست. بعد از آن همه صحبت امیدوار بود خلیفه متقاعد شده باشد. اما انگار نشده بود. دوباره سید بن طاووس به کاخ مستنصر احضار شد. به کاخ که رسید بدون اینکه خلیفه حرفی بزند سید گفت:

- من حرف آخرم را زدم.

خلیفه نگاهی خشمگین به سید انداخت و گفت: الآن وضعیت فرق می کند. خیر را که شنیده ای، مغولان دست به شورش زده اند و اوضاع بلاد تحت حکومت ما بشدت نگران کننده است. می خواهم ماموریتی را به تو محول کنم.

سید با تعجب پرسید: ماموریت؟

- از تو می خواهم به عنوان سفیر من نزد مغولها بروی و با آنها گفتگو کنی. شاید با منطق و استدلال تو دست از حمله به بغداد بردارند و حکومت ما هم از خطر آنان حفظ شود.

نمایندگی خلیفه برای من نتیجه ای جز ندامت و پشیمانی ندارد.

خلیفه از اینکه سید این همه صریح حرفش را زد بشدت جا خورد. گر چه با صراحت او آشنا بود.

ص: ۷۸

سید ادامه داد:

اگر در ماموریتم موفق شوم پشیمان خواهم شد و اگر پیروز نشوم باز هم پشیمان می شوم خلیفه با تعجب پرسید: مگر می شود؟

- بله اگر موفق شوم تا آخر عمر دست از سرم بر نمی داری و مرا به عنوان سفیر خود به همه جا می فرستی و با این کار از بندگی و عبادت پروردگارت باز می مانم. اگر موفق نشوم حرمت از بین می رود و بهانه ای برای آزار و اذیتم به دست می آوری... از همه اینها گذشته اگر من سفارت تو را بپذیرم دشمنان و بدخواهانم شایع می کنند که سید بن طاووس رفته تا با پادشاه مغول سازش کند و به یاری او دودمان خلیفه سنی مذهب را از بین ببرد. آن وقت تو باور می کنی و کمر به نابودی من می بندی و مسموم می کنی...

خلیفه سکوت کرد. وزیر پرسید: چاره چیست؟

سید گفت:

استخاره می کنم و هرگز برخلاف استخاره عمل نمی کنم.

سید قرآنی را که همیشه همراه داشت گشود و آیه ای که بر رد سفر حکم می کرد آمد، آن را تلاوت کرد و گفت:

گفتم که برخلاف استخاره عمل نمی کنم.

خلیفه از او رو برگرداند و آهسته گفت:

مرخصی...

و بی اختیار به یاد پیغام صاحب الامر به اسماعیل افتاد که امر کرده بود هدیه او را نپذیرد...

سید دلتنگ از نقشه های شوم مستنصر خلیفه عباسی و لجاجتهای وزیر او برای انتصابش به دستگاه خلافت به خانه برگشت. گر چه هر طور بود آنها را راضی کرده بود که از حرفشان بگذرند اما می دانست سرپیچی از فرمان خلیفه برایش گران تمام می شود. تنها دلگرمی اش وجود مقدس صاحب الامر بود. تمام شب در اندیشه نقشه های خلیفه بود و با آنکه از بغداد آمده و خسته بود اما خواب به چشمش راه نمی یافت.

شب از نیمه گذشته بود. هر وقت از بغداد به حله می رفت سر راهش شبی را در سامرا می ماند و ماندن در سامرا دل او را راهی سرداب مطهر می کرد. نگاهی به آسمان انداخت. هنوز ستاره ها، آسمان سامرا را نورباران کرده بودند و تا سحر فرصت داشت. وضو گرفت و راهی سرداب مطهر شد تا نماز شبش را در آنجا بخواند. شاید حضور در آنجا از دلتنگی اش بکاهد.

جز نور ماه و درخشش ستاره ها، نور دیگری راهش را روشن نمی کرد. همه در خواب بودند و تنها این دل سید بن طاووس

بود که بی قرار مولایش بیدار بود. از پله های باریک سرداب آهسته پایین رفت و در گوشه ای قامت به نماز شب بست.

شب خلوتی بود و جز سید کسی در سرداب مطهر نبود. تا نماز صبح ذکر گفت و آرام اشک ریخت. حال خوشی داشت که دلش نمی خواست هیچ چیز آن حال خوش را از او بگیرد.

عمری با عشق مولایش زندگی کرده بود و در فراز و فرودها دست مهربان او را بر سر خود حس کرده بود و در این سحرگاه آسمانی دلش سخت هوای مولایش را کرده بود. او که سید را فرزند خود می دانست...

هنوز سید سر به سجده بعد از نماز داشت که صدایی شنید. صدای مناجات روحنازی که خیلی برایش آشنا بود. صدایی که بارها شنیده بود و آن را خوب می شناخت. او صاحب الامر بود که در آن سحرگاه روحانی در سرداب مطهر، دستهایش را رو به آسمان گشوده بود و آرام می فرمود:

«خدایا! شیعیان ما از ما هستند و از بقیه طینت ما خلق شده اند. آنها گناهان زیادی را به اتکا بر محبت به ما و ولایت ما کرده اند. اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست از آنها در گذر که ما را راضی کرده ای و آنچه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن.

خدایا آنها را در مقابل دشمنان ما بخاطر گناهی که کرده اند در روز قیامت تقاص مکن. خدایا کارهای آنها را در قیامت به عهده ما بگذار، همانطور که امور آنها را در دنیا به عهده ما گذاشته ای.

خدایا اگر اعمال آنها ناچیز و سبک وزن است از اعمال خوب ما بردار و بر روی اعمال آنها بگذار و میزان اعمال آنها را سنگین کن.

خدایا این شیعیان ما از ما هستند و از زیادی گل ما خلق شده اند و به آب ولایت ما عجین شده اند. بخاطر لطفی که به ما داری گناهانشان را به روی آنها نیاور و آنها را ببخش...»

نجوای مناجات امام زمان، علیه السلام، دل سید را آتش زد. او که در خلوت سحرگاه سرداب سامرا برای شیعیانش اینگونه مهربان دعا می کرد... سید بن طاووس زمانی توانست سر از سجده بردارد که دیگر نه صدایی بود و نه نجوایی. سید حال اسماعیل را داشت در لحظه ای که امام در ساحل دجله از او دور شده بود.

سرش را به دیوار تکیه داد و به صدای بلند گریه کرد.

آنچه خلیفه عباسی از آن وحشت داشت به سراغش آمد و هولاکوی مغول بغداد را تصرف کرد و چون آوازه سید بن طاووس را هر جا که رفته بود، شنیده بود، او را احضار کرد و به او امان نامه داد و سید با امان نامه هولاکو به زادگاهش حله بازگشت.

مدتی بعد به مکه سفر کرد و در مکه کفنی تهیه کرد و در وقوف عرفات کفشش را به کعبه و حجرالاسود متبرک کرده و بعد از آن به حرم پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و قبور ائمه بقیع، علیهم السلام، رفت. در بازگشت سفری به نجف و کربلا داشت و کفشش را به ضریح امام حسین، علیه السلام، و حضرت علی، علیه السلام، نیز متبرک کرد.

کفن را به ضریح ائمه کاظمین و سامرا، علیهم السلام، و محل غیبت حضرت مهدی، علیه السلام، برد و هر جا که مکان مقدسی یافت کفن را متبرک کرد و از پیامبر و ائمه، علیهم السلام، خواست تا در حضور خداوند او را از گرفتاریهای آخرت نجات دهند و آنگاه به نجف رفت و در جوار جدش امیرالمؤمنین و پایین پای والدینش دستور داد قبری حفر کنند و وصیت کرد که او را در همین محل دفن کنند.

سرانجام بعد از ۷۵ سال زندگی پرثمر رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس مشهور به سید بن طاووس

مهدی مظفری ساوجی در بهت کلمات گنگ سرگردانم. می خواهم به نام تو با شکوفه های زلال غزل ترانه ای بسازم عاشقانه، سلیس و سبز. می خواهم به خاطر تو همه واژه ها را با حنجره دریا تلفظ کنم، می خواهم آوازهای خسته ماه را با نسیم حنجره تو آشنا کنم. من در حوالی همین اندوه، همین اندوه پر ستاره عاشق شدم، در حوالی همین رؤیا. من حنجره ام را وقف سرودن آهنگ آه تو کرده ام. وقف ستاره هایی که هنگام سپیده دم، برای سجاده نیایش تو عطر و گلاب می آورند، و در رقص اسپند و عود تو را به تماشا و تجلی می خوانند. من حنجره ام را به ماه بخشیده ام که صبورانه نخ آوازش را به ضریح انتظار تو گره زده است. تو در میان خاطرات و خوابهای گمشده، تو در میان ترانه های سرشار از رود و رؤیا، تو در میان غزلهای مالا مال از راز و رؤیت گم شده ای. مرا توان سرودن نام تو نیست. حتی اگر تمام شاعران با همه کلماتشان بسیج شوند باز هم حنجره شان در تلفظ نام تو لال می ماند. در بی ستاره ترین شب قطبی نشسته ام، بی چراغ و غزل، کسی آواز می خواند، کسی دارد برای شبهای تنهایی ماه، ستاره می بافد. و من نمی دانم چرا دیگر نسیم تو در حوالی بغض غزلهایم نمی وزد. و من نمی دانم چرا دیگر موسیقی گل سرخ اندوه تو از پیراهن رؤیاهایم به گوش نمی رسد. و من نمی دانم چرا دیگر ماه به خواب واژه هایم نمی آید. اگر از من بپرسی، اگر از شعرهایم بپرسی، اگر از این لاله های شعله ور در باد بپرسی، اگر از این پرندگی های خیس بی آشیان بپرسی، خواهی دید که اینهمه نگاه نگران بیهوده تو را آه نمی کشند. با دستهای آفتابی ات بیا و شبهای خاموش خاک را ستاره باران کن. ناگهان نام تو در شعرم نقش می بندد. قاصدکها پیرامون نام تو به رقص می آیند. ناگهان واژه ها آتش می گیرند. پروانه ها می آیند، و دسته دسته در تو گم می شوند. و من پریشان و مبهوت، در هلله قاصدکها و پروانه ها دوباره تو را گم می کنم. نالان و حیران به تماشا می ایستم. قاصدکها هنوز پیرامون نام تو می چرخند، و پروانه ها مدام در تو گم می شوند. از آسمانی زلال می آیی، با عطری غریب. ناگهان زیبایی در نگاهت سرشار از شکوفه می شود. فرشته ها در بهشت نیایش تو به سماع می نشینند. ناگهان، خاک در طلوع نسیمی فرح بخش، به صبح نزدیکتر می شود. زمین سرگردان ترین سیاره این منظومه پریشان است. و ما هر روز در تلفیق آدمها و آنها متولد می شویم، و در خاکهای بیمار گندم می کاریم و گناه می درویم. و زمین دیگر به این قلبهای سیمانی عادت کرده است. و چشمهای زمین دیگر حتی از رصد آسمان ناتوانند. و زمین دیگر از ما انتظار محبت ندارد، و می داند که در یکی از همین لحظه های بی رؤیا عقربه زنگ زده ساعتش شمارش معکوس را آغاز می کند.

حاسبی می گوید: ابوجعفر [مروزی] هزار دینار سهم امام، عجل الله تعالی فرجه، فرستاده بود تا آن را به ناحیه مقدسه حضرت حجت، عجل الله تعالی فرجه، تحویل دهم. همراه ابوالحسین محمد بن محمد بن خلف و اسحاق بن جنید که پیرمردی فرتوت بود از بغداد خارج شدیم. قصد داشتیم در حومه بغداد آنجا که معمولاً چوبداران اسب و استر کرایه می دهند، سه الاغ کرایه کنیم. ابوالحسین خورجینها را به دوش گرفت و حرکت کردیم وقتی به محل کرایه چهارپایان رسیدیم. الاغی برای کرایه نیافتیم. به ابوالحسین گفتیم: «تو بارمان را همراه قافله ببر من هم سعی می کنم حداقل الاغی برای اسحاق بن جنید بیابم تا بزودی به تو ملحق شویم.» بعد از حرکت ابوالحسین الاغی یافتیم. اسحاق سوار شد و خود را کنار قصر متوکل عباسی که در سامرا بنا شده بود به قافله و ابوالحسین رساندیم. به ابوالحسین [که بسیار خسته شده بود] گفتیم: «باید خدا را به خاطر این خدمتی که می کنی شکر کنی.» او گفت: «دوست دارم همیشه مشغول این خدمت باشم.» وقتی به سامرا رسیدیم آنچه با خود داشتیم به وکیل حضرت، عجل الله تعالی فرجه، تحویل دادیم. او در حضور من همه را در دستمالی نهاده و آن را به وسیله غلام سیاهی برای حضرت، عجل الله تعالی فرجه، فرستاد. هنگام عصر ابوالحسین بقچه کوچکی برای من آورد. صبح هنگام وکیل حضرت، عجل الله تعالی فرجه، که ابوالقاسم نام داشت با من در خلوت گفت: «آن غلام سیاه که بقچه را آورده بود، این چند درهم را به من داد و گفت که آن را به کسی که بقچه را هنگام عصر برای تو آورد بدهم.» من آن را گرفتم. وقتی از اطاق خارج شدم، قبل از اینکه من حرفی بزنم یا اینکه از آنچه نزد من بود اطلاعی داشته باشد، گفت: «هنگامی که با هم کنار قصر متوکل بودیم آرزو کردم که ایکاش از طرف حضرت، عجل الله تعالی فرجه، چند درهم تبرکاً به من عنایت می شد، چون امسال اول سالی است که همراه تو به سامره و بیت حضرت، عجل الله تعالی فرجه، آمده ام. من هم گفتم: «پس اینها را بگیر که خداوند آن را به تو عطا نموده است.» ر.ک: بحار - ج ۵۱ - ص ۳۳۲-۳۳۳؛ کمال الدین - صدوق

پایگاههای حضرت ولی عصر (عج) بر روی شبکه اینترنت

علاقه مندان و ارادتمندان حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در هر زمانی که مجال اظهار ارادت به ساحت آن منجی موعود را یافته اند احساسات پاک خود را بروز داده اند. در عرصه هنر، با طرحها و نگاره ها و در حوزه ادبیات، با ارائه آثار ماندگار و - اکنون - در پهنه بزرگراههای اطلاعاتی، با تاسیس پایگاه و ایجاد سایتهای اینترنتی، آوازه این حجت پنهان خدا را به گوش جهانیان می رسانند. چند پایگاهی که در زیر به آن اشاره می شود، مختصری از دهها پایگاه به ثبت رسیده به نام حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، می باشد که ذکر همه آنها در این مقال نمی گنجد. ۱- پایگاه امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه نام انگلیسی: (Imam Mahdi) نشانی: www.imammehdi.org گزینه ها: درباره امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه؛ حاوی مطالب و اطلاعات مفید: ۱- امام پنهان شده کیست؟ اسامی امام، علیه السلام، غیبت یعنی چه؟ اهداف امام غایب چیست؟ ۲- تولد امام دوازدهم مادر ایشان کیست و رابطه ایشان با مسیح، علیه السلام، چیست؟، تولد امام غایب؛ ۳- احادیث مربوط به امام غایب بیانیه قرآن، احادیث منسوب به پیامبر، صلی الله علیه وآله، احادیث منسوب به ائمه، علیهم السلام؛ ۴- چگونه و چرا امام، غایب شد؟ غیبت صغری، نائبان امام در خلال غیبت صغری، غیبت کبری؛ ۵- رابطه امام با شیعیان؛ ۶- زندگی طولانی امام، معجزه و زندگی طولانی، امام غایب کجاست؟ ۷- کجا و چه وقت امام مهدی به غیبت خود پایان خواهد داد؟ (۵ زیرمجموعه)؛ ۸- دروغگویانی که ادعای مهدویت کرده اند؛ ۹- با ظهور امام، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ (۱۰ زیرمجموعه)؛ ۱۰- چگونگی جهان در حکومت فرمانروای جدید (۱۶ زیرمجموعه)؛ ۱۱- طول مدت حکومت امام (۲ زیرمجموعه). ۲- پایگاه محفل امام زمان، عجل الله تعالی فرجه نام انگلیسی: (Mehfil-e-Imame Zamana) نشانی: www.almahdi.co.uk تصویر مسجد جمکران در صفحه اصلی، ویدئوی مسجد جمکران، عریضه از طریق اینترنت،

ترجمه دعای عریضه، مسابقه امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه، سامراء، برنامه های محفل امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، صوت، تصویر ویدئویی، معجزه آری یا خیر؟! تقویم حوادث، صفحه سؤال، ارجاعهای اسلامی مرتبط دیگر، زیارت، اخبار و نظرات، کتابخانه اسلامی اهل بیت، صفحه خردسالان، آخرین تاریخ به روز درآوردن سایت: ۱۵ نوامبر ۱۹۹۹ شمارشگر ۴۱۱۵۱ بعلاوه گزینه های بیشتر) ۳- پایگاه امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه، رهبر بشریت نام انگلیسی: Al-Imam al-Mahdi The lafer of humanity نشانی: www.al-islam.org/mahdi/nontl/toc.htm نسخه نویسه گردانی شده (Version Transliterated) این پایگاه نیز وجود دارد که با زدن گزینه مربوط به آن در دسترس قرار می گیرد. گزینه ها: مقدمه مترجم، مقدمه نویسنده / فصل ۱- اعتقاد به حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه / شامل ۱۰ زیرگزینه / فصل ۲- مدعیان مهدویت / شامل ۴ زیرگزینه / فصل ۳- مهدویت و یهودیها / شامل ۱۲ زیرگزینه / فصل ۴- جهان نامرئی و امام زمان، عجل الله تعالی فرجه / شامل ۸ زیرگزینه / فصل ۵- پس از امام حسن عسکری، امام که بود؟ شامل ۵ زیرگزینه / فصل ۶- آیا یک پسر ۵ ساله می تواند امام شود؟ شامل ۱۲ زیرگزینه / فصل ۷- چرا غیبت در دو مرحله بوده است؟ شامل ۱۱ زیرگزینه / فصل ۸- کتب اهل سنت درباره شخصیت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه / شامل ۴ زیرگزینه / فصل ۹- تحقیق درباره طول عمر بشر / شامل ۱۱ زیرگزینه / فصل ۱۰- اقامتگاه حضرت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه / شامل ۶ زیرگزینه / فصل ۱۱- آمادگی ذهنی مردم فرج امام زمان را میسر می کند / شامل ۳ زیرگزینه / فصل ۱۲- امام چگونه خواهد دانست که زمان ظهور فرا رسیده است؟ شامل ۱۱ زیرگزینه / فصل ۱۳- بررسی بیشتر در احادیث / شامل ۵ زیرگزینه / فصل ۱۴- علائم ظهور امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه / شامل ۲۰ زیرگزینه. ۴- پایگاه امام المهدی المنتظر، عجل الله تعالی فرجه نام انگلیسی: Imam Mohammad Al-mehdi Al-montadar نشانی: www.Kuwait.net/%alar/html/imams/imam-12/mehdi.html حاوی چند گزینه به صورت فوق متن: ۱- شیعیان / ۲- امام حسن عسکری، علیه السلام / ۳- کربلا / ۴- ظهور امام المهدی، عجل الله تعالی فرجه / ۵- چهارده معصوم، علیهم السلام. ۵- پایگاه مستندات اهل سنت درباره امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه نام انگلیسی: (Sunni Documentation on Imam Al-Mahdi AS) نشانی: al-islam.org/encyclopedia/chapter2/2.html این پایگاه با

وجود اینکه فقط حاوی متن است و هیچ گونه ارجاع، گزینه، و فوق متن (hypertext) ندارد، مشتمل بر مطالب بسیار زیاد و مفیدی درباره امام زمان می باشد. پس از مقدمه ای مبسوط، فهرست ۲۱ کتاب مرجع اهل سنت در رابطه با امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه، آمده است. سپس برای هر حدیث نقل شده در رابطه با امام زمان، علیه السلام، منابع و ماخذ اهل سنت را برای آن حدیث فهرست می کند. به نقل از ویژه نامه پنجمین نمایشگاه سراسری نرم افزار علوم اسلامی، ۷ آذرماه ۱۳۷۸ قرار دادن وقت دعا برای دانش آموزان در آمریکا

با افزایش خشونت و رفتار ناسالم در محیط مدارس آمریکا مسئولان به نقش مذهب توجه نشان می دهند. روزنامه واشنگتن پست نوشت: مجلس سنای ایالت ویرجینیا بخشنامه ای تدوین کرد که همه مدارس دولتی در این ایالت را ملزم می سازد که یک دقیقه در آغاز وقت هر روز مدرسه را به سکوت و دعا اختصاص دهند. قانون اساسی آمریکا، آموزش مذهبی یا اجرای مراسم مذهبی توسط مدارس را ممنوع ساخته است اگر چه دانش آموزان بطور انفرادی یا گروهی مجاز به صرف وقت آزاد خود برای فرایض مذهبی هستند. در طی شش ماه اخیر ایالت‌های آمریکا، با توجه به قتل‌های فجیعی که در مدارس این کشور رواج یافته بود، یکی پس از دیگری اقدام به تخصیص دقایقی از وقت مدرسه به دعا نمودند. در حال حاضر حدود نصف ایالت‌های آمریکا اجازه دعای صبحگاهی به دانش آموزان می دهند. آنچه در بخشنامه اداره آموزش و پرورش ویرجینیا الزامی شده است یک دقیقه سکوت است. ولی هدف آن است که دانش آموزان این یک دقیقه را صرف دعا یا تامل درونی نمایند. بر پایه این گزارش در حالیکه برخی گروهها مدعی هستند مقررات جدید مغایر با محتوای قانون اساسی آمریکا در مورد جدایی دین از مدرسه است، اکثریت مطلق نمایندگان سنای ایالت ویرجینیا به مقررات جدید رای دادند. استدلال نمایندگان این بود که شاید به این ترتیب بتوان از خشونت دانش آموزان کاست و ارزشها را در آنها تقویت کرد. قرار است این طرح قانونی در مجلس نمایندگان ایالت ویرجینیا نیز مطرح و در مورد آن رای گیری می شود انتظار می رود این مرحله نیز با تصویب یک قانون ایالتی به اجرا گذاشته شود. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، واشنگتن پست می نویسد: قانون چند لحظه سکوت پانزده سال پیش در ایالت آلاباما نیز مطرح شده بود. در آن زمان دیوان عالی آمریکا هدف اصلی طرح را تشویق روحیه مذهبی و دعا دانست و اعلام کرد دستگاههای دولتی باید در مورد مذهب نقش خنثی داشته باشند. اما دیوان عالی، راه را برای طرحهای مشابه دیگر مسدود نکرد

روزنامه جمهوری اسلامی، دوشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۷۸

وقتی تبلیغات سیاست بازی و تقلید جای تفکر، تدبیر و برنامه ریزی را گرفت بسیاری از سازمانها و مراکز فرهنگی و حتی بسیاری از اهل علم خود را با انجام پژوهشهای بی خاصیت چاپ انواع نشریات و تولید نرم افزارهای مختلف علوم اسلامی و... مشغول کردند و هر یک نیز با استفاده از بیت المال و حتی وجوهات شرعیه انواع سازمانهای مدرن و انباشته از اقسام کامپیوترها و میزها را بنا نمودند، بی آنکه پیش از اقدام درباره ضرورت ایجاد آنها و یا حتی جلب آگاهی درباره آنچه که توسط دیگران در حال انجام است کسب اطلاع کنند، بگونه ای که امروزه انواع آثار مشابه مثل داروهای ژنریک در بازار فراوان است در هنگامه ای که سرزمین فراخ اسلامی ما و مردم سایر کشورهای مسلمان نشین چشم براه طلوعه آثار و اقدامات مردانی هستند که آنها را از فراز و نشیبهای فرهنگ غالب غربی و انواع اندیشه های فلسفی وارداتی و ایدئولوژیهای سیاسی و اجتماعی عبور دهد، متدولوژی غربی و پژوهشهایی به سبک شرق شناسان خودبنیاد در حوزه های علوم اسلامی رسمی و غیررسمی وارد شده است و حاصل اینهمه بی شک چیزی جز دور ماندن نسل جوان از آبخشور زلال تعالیم دینی و ابتلاء آنان به انواع ایدئولوژیهای ممسوخ و منسوخ دو سه قرن گذشته نیست انجام کارهای موازی و مشابه موجب به هدر رفتن سرمایه های مادی اشتغال تعداد اندک پژوهشگران در پروژه های مشابه افت خلاقیتها و رها شدن طرحهای بنیادین در جامعه شده است چرا آنان که قدرت مالی و امضاء را در اختیار گرفته اند وقتی از تکراری بودن پروژه ای مطلع می شوند حاضر به ترک آن نمی شوند؟ چرا وقتی طرحی مهم و

نو در میانه راه رها شده و مجریانش به دلیل نداشتن امکانات مادی و انسانی با چنگ و دندان و آه حسرت به پیش می روند به جای یاری جوانمردانه آنان همه را نادیده گرفته و برای تکرار همان پروژه و کسب شهرت و مقبولیت از صفر آغاز می کنیم چگونه است که برخی از متولیان سازمانهای فرهنگی علی رغم داشتن امکانات و وظیفه تعریف شده در سخنرانیهای خود از کمبود مبلغین مذهبی گلایه سر می دهند اما برای نجات مسجدها و کانونهای فرهنگی پراکنده در اقصی نقاط ایران اسلامی و تربیت و اعزام روحانیون آستین همت بالا نمی زنند و میدان جهاد فرهنگی را تنها با شعار و تراکت تبلیغاتی انباشته می سازند؟ و گزارش سالانه را با آمار برگزاری مسابقات رنگارنگ پر می کنند؟ چرا وقتی می توان با هزینه هشتاد تا یکصد میلیون تومانی یک سمینار آنهم در سالهایی که به نام مبارک امام خمینی قدس سره و علی بن ابی طالب علیه السلام مزین شده اقدام به ترجمه هزاران صفحه متون علمای مسلمان تربیت و بکارگیری صدها محقق و پژوهشگر حوزه علوم دینی و صدها طرح دیگر نمود خود را دلخوش به گردآوری ۵۰ مقاله دست دوم و چند تراکت و تیزر تلویزیونی می سازیم حال اگر این هزینه را تا سقف دو یا چند میلیارد تومان در سال بالا ببریم تو خود حدیث مفصل بخوان از... چرا وقتی می توان با ۱۵ این مبالغ دهها مؤسسه غیردولتی را با دهها پژوهشگر مورد حمایت قرار داد و صدها برابر آنچه را که حاصل می آوریم فراروی نسل تشنه و منتظر جوان و مسلمان قرار داد با هزاران اما و اگر و شاید تضمین کننده نام و مقام و منزلت اجتماعی (و زودگذر) خود می شویم چه کسی می تواند ادعا کند که وابستگی ما و طرحهای ما به ادارات و سازمانهای رسمی و دولتی اثبات کننده صحت سلامت دقت و کارایی عمل ماست گذر انقلاب و نظام اسلامی از فراز و نشیبهای ۲۰ ساله عموماً مرهون مردان و زنانی است که خارج از نظام رسمی و اداری در همه جبهه ها حاضر شدند و امروزه نیز حاضرند. ورنه آنانکه در عین برخورداری و در امان بودن از گرفتاریهای اقتصادی اجتماعی سیاسی این عصر با بودجه های کلان قدمهایی متوسط آشفته و گاه ناقص برمی دارند هنری نکرده اند. ما نیازمند تجدیدنظر در سیاست اجرایی امور فرهنگی در همه ساحات هستیم

ما نیازمند استفاده دقیق و حسابگرانه از فرصتهای باقی مانده ایم

ما نیازمند درک این مهم هستیم که همواره چشمی ما را می نگرد. والسلام

سردبیر

ص: ۸۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

